

شبی در برزخ

نویسنده : حسن عسکری راد

ذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

از مرگ تا قیامت

تا آن گاه که مرگ هر یک فرا رسد (و پرده به کنار رود و چشم برزخی بینا شود او) آگاه و پشیمان شده ، گوید: پروردگارا، مرا باز گردان تا شاید به جبران گذشته عمل صالح به جا آورم .

(به او خطاب شود:) هرگز! و این (تقاضای بازگشت) را از حسرت گوید (ولی دیگر ثمری ندارد) و پشت سر آنها برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند. پس آن گاه که نفحه صور (شیپور رستاخیز) دمیده شد، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد.

مؤمنون (13) آیه 99

پیشگفتار

بی تردید هر کس شدیداً مایل است بداند، سرنوشتش در پایان حیات دنیوی چه می شود و کار او بعد از مرگ به کجا می کشد، روحش به کجا می رود و بر پیکر بی روح او چه خواهد آمد. انسان گاه و بی گاه که تنهاست یا به بیماری سختی مبتلا می شود، وقتی به مردن و خاموشی چراغ عمر می اندیشد یک نوع ترس و نگرانی خاصی به وی دست می دهد، و چون قادر نیست هیچ گونه نفس خویش را آرام کند، سعی می کند فکرش را جمع کند و به گونه ای خویشتن را از آن وادی نجات دهد. این حالت اضطراب، برای پیروان همه ادیان الهی که معتقد به معاد و حیات دیگری برای انسان هستند، وجود دارد.

همه ایمان آوردگان با باورهای قلبی به خدا و قیامت به جا آوردن دستورهایی دینی خود، هر چند به فضل خدا امیدوارند و انتظار دارند که با لطف او در رستاخیز، جایگاه خوبی داشته باشند، اما موضوع مرگ و تصویر تاریک انسان لحظه جدایی با همه کس و همه چیز، فکر انسان را پریشان می سازد.

لذا آنجا که حب نفس و میل قهری و غریزی انسان به بقا، با پدیده مرگ که اساسش ظاهراً بر فنا و جدایی است در تضاد است، از این رو نگرش انسان به مرگ، که او را از خواسته های طبیعی اش محروم می سازد، نگاهی ترس آور و توأم با ابهام است. به طور طبیعی هیچ کس نیست که از مرگ نترسد و جز انبیا و معصومین علیهم السلام که به خواست الهی یک نوع اتصال خاص با کائنات و ملکوت و مجردات را دارا هستند و مرگ را از زاویه و رای زمان می نگرند و حوادث و حقایق بعد از آن را می بینند و نیز اولیای خدا که مقامی ویژه دارند، هر انسانی، حتی متقی به میزان دلبستگی به دنیا و ایمان و اعمالش، مرگ را

در درجات شدت و ضعف ، یک پدیده ناخوشایند می شناسد و پیوسته از آن گریزان است .

نقل است امام هادی علیه السلام روزی به عیادت یکی از یاورانش رفت . او که بیمار در بستر مرگ بود و از مردن ترس و هراس داشت ، امام علیه السلام به او فرمود: «تخاف من الموت لانک لاتعرفه»⁽¹⁾ تو از مرگ می ترسی ، چون از آن شناخت نداری .»

روشن است که دلیل این هراس ، بی خبری انسان از مرگ و وقایع بعد از آن است ، چرا که از ابتدای خلقت تاکنون ، هر کس که مرگ را تجربه کرده ، باز نگشته است تا دیگران را از اخبار آن آگاه سازد. اگر در طول دوره آفرینش انسان ، کسانی بر اساس معجزه زنده شده اند، نمونه هایی برای آشنایی ذهن انسان با واقعیت مرگ بوده ، نه به دست آوردن اوضاع و اخبار مربوط به سرنوشت روح و بدن او بعد از مرگ . شاید همین راز، یک لطف الهی یا یک نوع آزمایش و ارزیابی انسان است ، که تا خاتمه ، این هیچ کس نباید به این سر مکنون دست یابد.

آگاهی ما تنها آن چیزی است که از طریق کتب آسمانی و انبیا علیهم السلام بر اساس فهم و درک آدمی موجود است . همه آنها هر چند شواهد و بینات مستند، اما مملوس قوا و حواس انسان نیستند. ارزیابی از آن عالم چون با حواس ظاهری محال است ، هیچ گاه آدمی تا زنده است با ابزار مادی نمی تواند به واقعیت جهان بعد از مرگ دست یابد.

فرد مؤمن هر چند از طریق نشانه ها و باورهای دینی ، مسأله بعد از مرگ و حساب و کتاب قیامت را باور کند، چون هنوز خود آن را ندیده و تجربه نکرده است ، قلبا از مرگ و معاد تشویق دارد و به آن به صورت ابهام می نگرد.

بسیاری از حوادث مسلم دوره های کهن تاریخی (چه دینی و چه ملی) با آن که سینه به سینه نقل شده و از گذشته به یادگار مانده است ، هنوز برخی در مورد آنها تردید دارند.

قصه های دینی و ماجراهای عبرت انگیزی ؛ چون طوفان نوح ، سرگذشت قوم عاد و ثمود، زندگی سراسر تجربه و آزمایش حضرت ابراهیم علیه السلام ، قصه تلخ و شیرین حضرت یوسف علیه السلام ، داستان بنی اسرائیل و غرق شدن فرعونیان و سند شدن پیکر فرعون ، سرگذشت آموزنده اصحاب کهف ، بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و زندگی پر نشیب و فراز یک انسان درس نخوانده ، حیات افتخارآمیز حضرت امام علی علیه السلام ، حادثه تاریخی عاشورا و نهضت استثنایی امام حسین علیه السلام برای احیای دین و... هر چند برای بسیاری از ما آشناست و از مشاهدات پیشینیان به ما گزارش شده است ، اما برای خودمان ، مثل آنها که در زمان حوادث و وقایع شاهد قضایا بوده اند، نمی تواند ملموس و قابل درک باشد، چه رسد به این که انسان بخواهد به چیزی مانند برپایی قیامت و معاد در حالی که زمان وقوعش در آینده است ، به صورت مشهود معتقد و مطمئن شود.

چیزی که هست یک نکته در همه قرون و اعصار ثابت مانده و امروز و هر روز نیز شاهدیم که هر لحظه آدمی مواجه با مرگ دیگران است . چه کسی می تواند مدعی شود تاکنون هیچ کس از خویشان و دوستانش این سفر بی بازگشت را نرفته باشد؟ مع الوصف همین پدیده مرگ ، با این همه قطعی و حتمی بودنش ، بسیاری از آدم ها را نتوانسته تکان دهد که بیندیشند برای چه آمده اند و به کجا می روند، اما در عین حال در اصل قصه مرگ محتوم ، منکر و مؤمن به خدا مشترکند که بله مرگ حتمی است و به اصطلاح این شتر، روزی در خانه هرکسی خواهد خوابید، با این تفاوت ، آن که منکر معاد و حیات بعدی است ،

ترس از مرگی دارد که رشته حیاتش را از دنیا و علایق دنیوی قطع کند و زندگی اش را در هم پیچید، او را برای همیشه از خانواده اش جدا و وجود نازنینش را نیست و نابود سازد و تمام ، و آن که به خدا و حادثه رستاخیز ایمان دارد، ترس از مرگی دارد که مطمئن نیست تکلیفش بعد از آن چیست . یک انسان معتقد به جهان بینی توحیدی و مؤاخذه اعمال پس از مرگ ، هر چند به فضل خدا امیدوار است ، اما بر اساس مبانی اعتقادی و محاسبه نفس خویش ، نگران است که چگونه مراحل بعد از مرگ را طی خواهد کرد. هر وقت به یاد مرگ می افتد و به حساب و کتاب اعمالش می اندیشد، خصوصا در سالهایی که جوانی را پشت سر گذاشت ، نگرانی ناشناخته بر وجودش سایه می افکند و او را به تشویق و ا می دارد.

استاد شهید علامه متفکر آیت الله مطهری رحمته الله علیه در کتاب عدل الهی در بحث عذاب از خاطرات استادش مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی رحمته الله علیه که وی را علاوه بر فضل علمی در ایمان و زهد و طاعت نمونه اهل یقین و یادگار سلف صالح می شناسد و خود را مرید آن عالم جلیل القدر می داند، نقل می کند:

ایشان یک روز ضمن درس در حالی که دانه های اشکشان بر روی محاسن سفیدشان می چکید، این خواب را نقل کردند، فرمودند: در خواب دیدم مرگم فرا رسیده است . مردن را همان طوری که برای ما توصیف شده است در خواب یافتم . خویشتن را جدا از بدنم می دیدم و ملاحظه می کردم که بدن مرا به قبرستان برای دفن حمل می کنند. مرا به گورستان بردند و دفن کردند و رفتند. من تنها ماندم و نگران که چه بر سر من خواهد آمد. ناگاه سگی سفید را دیدم که وارد قبر شد. در همان حال حس کردم که این سگ تندخویی من است که تجسم یافته و سراغ من آمده است . مضطرب شدم ، شدم ، در اضطراب بودم که

حضرت سید الشهداء تشریف آوردند و به من فرمودند: غصه نخور، من آن را از تو جدا می‌کنم. ⁽²⁾

این رؤیا رؤیای عالم وارسته ای است که مرحوم شهید مطهری رحمته الله در شرح کوتاه زندگی اش می‌نویسد:

مرحوم حاج میرزا علی آقا اعلی الله مقامه ارتباط قوی و بسیار شدیدی با پیغمبر اکرم و خاندانش پاکش صلوات الله و سلامه علیهم داشت. این مرد در عین اینکه فقیه (در حد اجتهاد) و حکیم و عارف و طبیب و ادیب بود و در بعضی از قسمت‌ها مثلاً طب قدیم و ادبیات طراز اول بود و قانون بو علی را تدریس می‌کرد از خدمتگزاران آستان مقدس حضرت سید الشهداء بود... کمتر کسی بود که در پای منبر این مرد عالم مخلص متقی بنشیند و منقلب نشود. خودش هنگام وعظ و ارشاد که از خدا و آخرت یاد می‌کرد در حال یک انقلاب روحی معنوی بود و... ⁽³⁾

و این رؤیا از چنان عالم متقی، که سراسر حیاتش بی وقفه تفقه در دین و بندگی خالص در راه خدا بود و شاید پرونده عمرش صاف و خالی از خدشه باشد، نمودار برداشت اوست از ماجرای بعد از مرگ که نه به معنای ترس، بلکه با نگرانی خاصی در حیاتش آن را تعقیب می‌کرد و از یک سو همان نگرانی به صورت مستند به خوابش می‌آید و از سوی دیگر برگه و برات نجات خویش را در همان حال از سالار شهدا امام حسین علیه السلام نیز می‌گیرد.

حال با این توضیح، بیشتر خلق خدا که رابطه شان با خدا و معنویت ضعیف یا تاریک است و پرونده قطوری در مورد گناه دارند، تکلیفشان روشن است. آنها اگر فرصت بازگشت به خدا را پیدا کنند، وقتی بهار عمر را پشت سر گذاشتند و برف پیری بر سر و رویشان نشست تازه در می‌یابند که دارند تنها و

بی کسی می شوند و بی می برند که یار و غمخواری جز خدای مهربان ندارند. انسان هر چند دیر اما روزی متوجه می شود که اکثر دوستان و آشنایان و قوم خویش و حتی فرزندان تا آن جا او را حمایت و احترام می کنند که به منافع مادیشان لطمه نخورد.

در سال 1365، نگارنده به مناسبت تغییر منزل در تهران به مرد و زن سالخورده ای بر خوردم که حاضر بودند مالکیت سه دانگ خانه شان را به قیمت بسیار نازلی بفروشد تا هر چه زودتر با بهای آن ، آپارتمان کوچکی در مشهد مقدس در جوار تربت پاک امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام دست و پا کنند و آخر عمرشان را غریبانه در آنجا بگذرانند. آنها می گفتند: سه دانگ دیگر متعلق به تنها فرزندشان است که او هم آنها ترک و فراموش کرده و با همسرش در آمریکا زندگی می کند. شاید شما خواننده محترم بارها شنیده یا دیده باشید که پدران و مادران وقتی به سن پیری و ناتوانی می رسند، عموماً از فرزندان خود گله دارند. وقتی احساس می کنند هر روز توان جسمی شان تحلیل می رود و در لب بام مرگ ایستاده اند، اضطراب مرموزی سراسر وجودشان را فرا می گیرد؛ آنها اغلب از خانواده به ویژه فرزندان ناامید و از آینده خود نگرانند.

چند سال پیش در سفری که به زادگاهم داشتم ، آخرین لحظه بازگشت به عیادت مرد بیماری رفتم که در عشق به اهل بیت و عرض ادب به ساحت قدس سالار شهیدان شهره آشنایان بود. او روزهای پایان را سپری می کرد. از این که مرا در بحران بیماری و تنهایی در کنارش یافته بود آرامش عجیبی احساس می کرد، به همین جهت سفره دلش را باز کرد و گفتنی های زیاد گفت ؛ از بی وفایی دنیا، گذر تنهایی خود، خصوصاً درباره فرزندانش که نگذاشته

بودند او از مال اندک شخصی اش بدهی های احتمالی شرعی خود را تاءدیه نماید، سخت اظهار دلتنگی می کرد. در لحظه خداحافظی ، مبلغ ناچیزی از زیر رختخوابش بیرون کشید و به امانت به من سپرد و گفت : فلانی ، با آن که اولاد دارم ، اما بی کسم . وقتی شنیدی من مردم ، این اندوخته ایام تندرستی و حاصل دسترنج من است . بابت نمازهای فوت شده من به نماینده حاکم شرع برسان . چاره ای نداشتم . پس با گلوی بغض آلود، که از او جدا می شدم ، خاطرات گذشته اش را به یاد آوردم ، که او در همان ایام سلامت و نشاط عمر، مرد وارسته و ساده زیستی بود که دل از علایق دنیوی و مادیات گسسته بود. او می گفت : این که می گویند: «هر که پل بگذرد خندان بود» منظور پول و مادیات است ، یعنی اگر هر کس از آن علایق بگذرد در آخرت خندان است .

بله ، آن سالک مخلص ، راست می گفت ، چرا که بر اساس کلام حق تعالی هر کسی روزی خواهد فهمید که علایق دنیوی از فرزند و مال ، اگر دشمن و موجب هلاک انسان نشوند، تنها زینت و مایه تفاخر این دنیایند و تازه اگر صالح و سالم باشند به درد همین دنیا می خورند و مطمئنا بعد از مرگ ، اصل و اساس رستگاری هر کس تنها عمل نیک اوست و بس .

صدرالمتاءلهین ملا صدرا شیرازی رحمته الله در کتاب عرشیه خود، که به کوشش آقای غلامحسین آهنی تصحیح و ترجمه شده است ، می گوید:

«دیگر از حال ها که در رستاخیز برای جان ها پیش می آید آن است که در آن جا همه جان ها به صورت های برزخی و رخساره های کردار خویش دیده می شوند نه به گونه های مادی آخشییجی⁽⁴⁾ و خدای بزرگ در این باره گفت :
«یوم یفر المرء من اءخیه»⁽⁵⁾ .

از این رو باید در آنجا تنها یافته شود و از پدر و مادر و یار و برادر جدا می افتد و به گفته خدای بزرگ : (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) (6) در این باره استناد توان کرد. پس از این سخنان توان دانست که آدمی در آن روز تنها با نتایج کردار خویش همراه است و با هیچ کس از مردم جهان فناپذیر، دمساز نخواهد بود.»

بنابراین در قیامت رابطه انسان ها با اعمال سنخیت اندیشه هاست . انساب و علائق خانوادگی هیچ نقشی در سرنوشت نهایی ندارند و نزدیکترین کس آدم نمی تواند در قیامت کمکی بکند. چنانچه فرزندی اهل خیر و انفاق و گاهی در همین دنیا به یاد والدینش باشد، شاید گوشه ناچیزی از خیرات او به روحشان در عالم برزخ برسد.

در همین جا به تناسب مطلب فوق ، خوابی را که از مادر مرحومه ام دیده ام نقل می کنم . او که به تصدیق آشنا و بیگانه ، زنی صالحه و ایثار و دستگیری بینوایان زبان زد همه بود، پیوسته با یاد مرگ و حساب و کتاب بعد از آن بسیار خائف بود. در سوگواری اهل بیت علیهم السلام بی اختیار زار زار می گریست و سرانجام عموماً غش می کرد و زمانی طولانی به حال اغما می افتاد. او علاوه بر احترام و پای بندی به اصول و ارزش های اسلامی حتی از اغلب سنت های استحبابی غفلت نمی کرد.

وقتی به سن رشد رسیدم ، یک بار به مناسبت اهتمام به تربیت صحیح و تغذیه سالم کودک ، به خودم مژده و اندرز داد که در دوره شیر خواری ام روزگاری که در خانه ها، از حمام ساده و لوله کشی آب خبری نبود هیچ گاه او مرا در حال غیر طهارت شیر نداده است . او با این همه تعبد و رعایت احتیاط احساسم این بود، که چون اغلب زنان ، وقتی گرد هم می آیند بنابر عادت

مشهورشان ، عموماً به ارزیابی دیگران می پردازند و چه بسا که گفتارشان به غیبت می کشد، شاید مادرم نیز در محفلی حتی ندانسته از این خطای عمومی مصون نمانده باشد، لذا بعد از مرگش مستمراً ضمن استغفار و طلب حلیت از همه ، هدایای خیر و بری به نام و یاد او تقدیم می کردم ، تا که :

شبی او را در خواب دیدم . در همان حال توجه داشتم که او مرده است . پس پرسیدم : «مادر! گاهی برایت خیراتی می فرستم ، آیا به شما می رسد؟» من ابتدا رگهای کوچک و بزرگ کف دست او را که خون از درون آنها موج می زد و می گذشت به وضوح دیدم . اندکی بعد همان جریان رگهای دست را در چشم اندازی وسیع به صورت جوی ها و نه‌های کوچک و بزرگ موج دیدم ، سپس همان امواج خون را به آب های زلال کانالها و رودهای مختلف خروشان تبدیل شده یافتم که بسیار سریع به سوی اقیانوسی در جریان بودند. او دوباره گفت : «می خواهی بدانی خیرات چگونه و چه مقدار به من می رسد؟ بین آن جا را با اشاره به گوشه کف دست که خیرات تو به منزله آن جوی کناری کوچکی است که آب اندکش به یکی از نه‌های متصل به رود بزرگ دیگر می ریزد و همه آنها به اقیانوس فرو می ریزند.» و دیگر هیچ نگفت . من از حیرت دیدار آن مناظره مستند مکشوف ، یک دفعه از خواب بیدار شدم و هنوز تا امروز در شگفتم که خدایا آنچه من دیدم چه بود؟!

عصاره سخن این که آدمی در گرو اندیشه و عمل خویش است و فطرتاً از مرگ و آنچه بعد از آن می گذرد نگران است و هراس دارد. شاید یکی از دلایل عمده آن ، علایم و وعده های عذابی است که در کتب آسمانی در مورد تبه کاران و مجرمان پیش بینی شده است . حق هم همین است ، زیرا در آیات قرآن تنها 323 مورد از کلمه «عذاب» یاد شده و با احتساب سایر مشتقات آن ،

371 مورد برای کیفر گنه کاران ، هشدار داده شده است و این تنها در مورد واژه عذاب است . در مورد مجازات گمراهان ، مستقیم و غیر مستقیم با واژه های دیگر از قبیل هلاکت ، خسران ، جهنم ، نار، ویل ، ذلّه ، انتقام ، جرم ، جزاء، خزی ، عقاب و... فراوان یاد شده که همگی حکایت از آن دارد که اگر دنیای انسان به فراموشی از خدا و آلودگی به گناه گذشت ، بی تردید پس از مرگ بد جایگاهی خواهد داشت و اقتضای عدل هم همین است ، چرا که آدمی طبعاً طغیانگر و ستمکار است . اگر برای او مرزی و مجازاتی در کار نباشد، پیوسته به خود و دیگران زیان وارد خواهد کرد.

وانگهی این همه ظلم ها، حق کشی ها، جرم ها، جنایت ها به دست انسان در گستره این کره خاکی صورت می گیرد که یکی از صدهایش کیفر برابر داده نمی شود. چه بسیار متجاوزان حقوق فردی و اجتماعی که از چنگال قانون می گریزند. این همه حقوق و حدود الهی با تمرد آدم ها معطل می ماند. بی تردید باید جا و جایگاهی جامع و نهایی باشد که به همه حسابهای آدمی دقیق و مو به مو برسد و کیفرهای مناسبش را بدهد، چه در غیر این صورت اگر انسان مطمئن شود که حساب و کتابی در کار نیست ، هیچ مانعی و جلودارش نیست و هیچ محکمه بشری نمی تواند حقوق از دست رفته مظلوم را از ظالم ، مستوفی بگیرد. و سرانجام بستر حیات انسانی بر اثر تعدی و طغیان او، پیش از موعد موعود، محکوم به زوال و نابودی خواهد شد و این ، مغایر با قانون عدالت و خلاف منشور خلقت است .

بنابراین غیر از کافر و مشرک و غافل مطلق ، که به دلیل بی اعتقادی ، هیچ گاه به یاد خدا نیستند و تکلیف روشنی بعد از مرگ دارند و مقربان درگاه که عاشق لقاءالله هستند و پیوسته از مرگ استقبال می کنند، سایر مردم بر اساس

انذار و هشدارهای دینی ، چون وضعیت خویش را در دوره برزخ و هنگامه قیامت به وضوح نمی دانند، پیوسته بین خوف و رجا به سر می برند.

و اما حرف آخر؛ سید صادق نام مستعار جوانی است این قصه طولانی به نام اوست ، از همان مردمی است که به دلیل غفلت و معاشرت با ناهلان به وادی گمراهی و تباهی می افتد و یک شب به علت رویارویی شرم آور با پدر و مادر، برای رهایی از عذاب وجدان پناه به خواب می برد تا وجود آلوده و نفس گناهکار خویش را در سایه و سیاهی شب از تیرس دید هر بیننده ای مستور سازد و در پرتو خواب ، این عطیه الهی ، آرامش از دست داده اش را بازیابد، غافل از این که چشم تیز بین مجردات ملکوت ، ناظر و مراقب اوضاعند و ماءموران نامرئی الهی بدون کم و کاست به ثبت اعمال او مشغولند.

پس همین که به خواب افسانه ای خود فرو می رود، بر اساس حکمت و فلسفه اسباب و علل الهی ، از آن جایی که سید صادق از رحم پاک زاده شد و از شیر حلال تغذیه کرد و با غذای حلال رشد یافت ، هر چند در یک مقطعی به جاده انحراف کشیده شد، اما همان عوامل اصلی و ریشه ای خانواده کار خود را کرد و بر اساس یک اعتقاد درست و ریشه دار، مشیت الهی بر نجاتش تعلق گرفت و در یک رویای باور نکردنی روحش را به برزخ بدکاران کشانید تا او را از اسرار عبرت انگیز پشت پرده و سرگذشت ارواح به صورت عین الیقین مطلع نماید.

بله ، سید صادق آشنا بعد از این رویای سرنوشت ساز، که با لطف به خدا گوشه ای از دنیای ناشناخته و شگفت انگیز برزخ آگاهی یافت ، هر چند آنچه به دست آورده در تصویری از خواب بوده و مانند همه خوابهای متعارف ، ممکن است آمیخته به رویای صادق و اضغاث و احلام و آمیزه ای از سره و

ناسره و در مواردی حتی بر مبنای عقیده برخی مغایر با حقایق نفس الامر باشد که ذهن با الهام از همان حقایق از آن فیلمبرداری کرده اما به هر حال همه آن دریافت ها و مدرکات ذهنی پس از انطباق با متون دینی به صورت مجموعه حاضر تنظیم گردید تا حداقل ، تصویر مجسم عالم برزخ در تصور ره یافته او موجب شود که (ان شاء الله) گمشده ای از جاده کج به راه راست آید، خود را باز شناسد و مجدانه برای حیات دوباره اش طرحی نو براندازد.

امید است حکایت خواب سید صادق نمونه ، که پرده ابهام از گوشه ای از اسرار مرگ و عالم برزخ را کنار زد، موجب افزایش معلومات افرادی گردد و با مطالعه سرگذشت شگفت انگیز او، اگر کسانی تاکنون غفلتی داشته اند، پیش از فرا رسیدن مرگ ، توبه و چاره کار کنند تا دل هایشان به نور الهی منور و انفاسشان پاکیزه و مقدس گردد و به یاری خدا آن جایی رسند که درباره مرگ و برزخ و قیامت نهراسند که اولیای خدا به چنین جایگاهی دست یافته اند.⁽⁷⁾

حسن عسکری راد اسفند 1376

بخش اول : جوانی به نام سیّد

مقدمه

وقتی به پایان داستان رسیدید، شاید از خودتان بپرسید که بالاخره این سیّد جوان کی بود و نشانی او کجاست ؟ راستی ، برای ما چه فرق می کند که شخص او را بشناسیم یا نشناسیم . مهم آن است که بدانیم سیّد صادق چه کرد و سرانجامش چه شد. فقط از باب اشاره باید گفت : از زمانی که انسان به امر خدا سالار خلقت شد و امانت الهی بر دوش وی قرار گرفت سیّد صادق هم پیدا شد. بله ، از همان هنگام که انسان مسجود ملائک گشت ، شیطان مغرور بر او حسد ورزید و با تکبر خویش در برابر فرمان خدا، غوغایی به پا کرد و تهدید کرد که بنی آدم را به جهنم موعود خواهد کشانید. بیچاره صادق ! از همان تاریخ تا امروز که کار دنیا و معرکه جنگ ، بین حق و باطل آن ادامه دارد، گروگان شیطان و بلاکش دوران است .

با این حال این نکته را باید افزود که هر چه هست ، فعلا او را تا پایان این داستان تعقیب و با خواندن خاطراتش همراهی می کنیم ، شاید پیش داوری ما هم موردی نداشته باشد اما خود او بر اساس تجربه تلخ ، ولی آموزنده ای که دارد در آغاز برای همه ، یک توصیه دارد و آن این که : حواسمان به علایم راهنمایی باشد که «پل گذرگاه مرگ» چندان دور نیست !

و اینک حکایت سیّد صادق :

1 - نمونه واری سید

او در ابتدای نوجوانی در بین خانواده، بسیار متین و خوش خلق و سر به زیر بود، وقتی به دوره دبیرستان راه یافت، به علت دو ویژگی (تواضع و تیز هوشی) مورد توجه اولیای مدرسه قرار گرفت. هنوز سه سال کامل را در دبیرستان طی نکرده بود که دانش آموز ممتاز مدرسه شناخته شد و چند بار از طرف مدرسه به سبب حسن اخلاق و کوشش در امر تحصیل مورد تشویق قرار گرفت و یکی دو بار هم با شرکت در مسابقات علمی منطقه و کسب پیروزی های درخشان جوایز ارزنده ای دریافت کرد.

سید صادق در فراگیری درس آنقدر جدی و پرتلاش بود که همه دانش آموزان، غبطه او را می خوردند و در عین حال دوستش می داشتند. معلمان نیز از موفقیتش لذت می بردند و به وجود چنین دانش آموزی، که علاوه بر داشتن بهره هوشی در درس اخلاق و ایمان نیز الگو بود، مباهات می کردند.

آوازه سید صادق تازه جوان، کم کم از حد خانواده و مدرسه فراتر رفت و در سطح شهر و منطقه، شهرت و محبوبیت او تقریباً با گوش همه آشنا شد و نمونه واری وی توجه همگان را برانگیخت. اهالی محل هم به علت این که دانش آموزان ممتاز به محله شان تعلق دارد افتخار می کردند و او در صداقت و سلامت و آداب معاشرت و احترام به بزرگترها خصوصاً تقدم در سلام و رعایت ادب در کلام می ستودند و بر سرش قسم می خوردند.

این جوان نورسیده، نه تنها در بین همسالان و دوستانش، بلکه در بین اقشار مختلف محله و ناحیه آن قدر به نجابت و ایمان و پیشرفت درسی شهرت

یافته بودند که همه او را مورد ضرب المثل قرار می دادند و به نام اختصاری اش
«سید» صدا می زدند.

2 - او در دام اعتیاد

سید صادق دوست داشتنی و مورد علاقه همه تا سال سوم ، حتی ابتدای نیمه دوم سال آخر دبیرستان را با همین افتخارات پشت سر گذاشت . مادر زحمتکش او، که همه تلاشش در کار منزل خلاصه می شد، به امور منزل سرگرم بود و با یک دنیا عشق و آرزو به سرنوشت او، فقط داخل خانه را از نظر خواب و خوراک و نظافت ، مرتب و آماده می ساخت و حواسش خیلی روی بچه اش نبود. و پدر کارمندش ، که به تازگی از خدمت دولت بازنشسته شده و مجدداً برای جبران کسری معاش خانواده در شرکتی مشغول به کار شده بود و به دلیل همین اشتغال هر چند به پیشرفت درسی فرزندش توجه داشت و گاهی هم به مدرسه اش سر می زد فرصت زیادی نداشت که بین مدرسه و خانواده ارتباط لازم برقرار کند تا جوانش را در گذرگاه نیازهای دوران جوانی همراهی و کمک کند.

هر چند پدر او هم مثل خیلی ها فکر می کرد، وقتی جوانش به دور درس خواندن افتاده ، لابد مشکلی از این بابت ندارد و مشکلات احساسی و عاطفی او را نیز مدرسه یا خود به تنهایی حل خواهد کرد. غافل از این که خطر همیشه در کمین انسان خاصه جوان است و چه بسا که اگر در جای حساسی غفلتی دست دهد و مراقبت صحیح صورت نگیرد، از همان جا آسیب پذیری شروع خواهد شد و اگر به موقع چاره جویی به عمل نیاید، سرانجام نامطلوبی را در پی خواهد داشت .

این جوان نازنین نیز با همه این افتخارات و داشتن چنین خانواده مهربان ، ولی کم آگاه ، وقتی به نیمه دوم سال آخر دبیرستان رسید، یک باره تغییر

محسوسی در روحیه و رفتار و خصوصیات اخلاقی اش به وجود آمد و همه دوست و آشنا را، که به موفقیت او چشم دوخته بودند، مخصوصا خانواده را نگران کرد و همه آنها را که بر اساس پیشرفتهای چشمگیرش، حساب خاص باز کرده و برای قبولی او در رشته های مختلف تحصیلی دانشگاه، شرط بندی راه انداخته بودند شگفت زده کرد. و تقریبا همه به یک پرسش رسیده بودند که چرا دانش آموز ممتازی، که تا دیروز در کلیه زمینه ها نمونه بوده، یکباره و به این سرعت عقب نشینی کرده و حتی خللی در تحصیلش پیدا شده است.

بله سید، صادق ظاهرا هیچ مشکلی نداشت، نه در خانواده و نه در مدرسه. او نه از نظر استعداد کسری داشت و نه از نظر تلاش و پشتکار چیزی کم می گذاشت. مشکل او فقط نداشتن یک یا چند دوست شایسته بود که وی را بر سر دو راهی ها و هنگام ظهور و گل کردن توقعات جوانی یاری دهند. او به شدت در این مورد تنها بود. یک دو تن از رقبای او که از خانواده غیر خوشنام بودند و در میدان رقابت درسی، امتیاز را به او واگذار کرده بودند، با طرح دوستی با وی، از آینده تحصیلی شان صحبت هایی با یکدیگر کرده بودند و با امکاناتی که از نظر مادی داشتند، مرتب از ادامه تحصیل در خارج (آمریکا) سخن می گفتند، او که در زمینه درسی و اخلاقی شایستگی و لیاقت خوبی نشان داده بود، متأسفانه در خود احساس خلا کرد، که چرا آنها بتوانند از مزایای تحصیل در خارج برخوردار شوند، ولی او نتواند. او در راه تحقق این عقیده تا آنجا پیش رفت که وجودش شیفته دیار غرب گردید. همه هم او این بود که هر طوری هست، مثل آنها بعد از پایان دوره دبیرستان روانه خارج شود و مشکل او از همین جا شروع شد.

سید که از جدال درونی عشق به دستیابی تحصیل خارج و درک واقعیت مشکل مالی خانواده رنج می برد، تقدیر او را با قاچاقچیان توزیع مواد مخدر در جامعه آشنا کرد. هر چند او در ابتدا از قبول همکاری سرباز زد، اما دلالتان حرفه ای، که دنبال شکار تازه و خوشنامی بودند، با زمینه سازی قبلی و توجیه تجارت حلال و آزادشان که اگر بگیرد سود کلانی هم به او خواهد رسید و نشان دادن چراغ سبز راه تحصیل او در بهترین دانشگاههای آمریکا، چنان وی را فریفتند که سید بی آن که فکر کند چه دامی در سر راه او طرح شده است، برای رسیدن به رویای ذهنی اش خیلی راحت وارد شبکه پیچیده مافیایی مواد مخدر شد.

او به خیال خاموش در نظر داشت، در همین مدت کم بی آن که با خانواده اش در میان بگذارد با انجام دادن کار پاره وقت و برقراری چند ارتباط و تماس با چند نفر و همراه شدن با چند محموله کالای شرکت، بتواند رقم معتناهی را که به او پیشنهاد گردیده به چنگ آورد. او در سودای دستیابی به حق الزحمه کلان و بادآورده، حتی به خود زحمت فکر کردن نداد که با این سرعت و سادگی به پول رسیدن، ممکن است دامی در سر راهش گسترده باشد.

او در ابتدا خیلی دوست نداشت و یا برایش فرق نمی کرد حتی خانواده اش از این تلاش و درآمدش اطلاعی داشته باشند، اما وقتی در نقشه و دور همکاری با شیادان قرار گرفت و در فاصله کوتاهی چون دیگر به خطایش واقف و شرمنده شده بود خود نیز آلوده همان خیانت ها شد و از باز گو کردن اسرار همکاری خود با شبکه مزبور به نزدیکترین فرد فامیل خودداری کرد.

او پس از آن، گاه و بی گاه از درس و مدرسه غیبت کرد و جسته و گریخته در کلاسهای درس حاضر شد، اولیای مدرسه از تغییر ناگهانی و بی رغبتی او به

کلاس و درس ، اظهار تأسف و شگفتی می کردند، به همین جهت به سبب سابقه درخشان او، چند بار با تعهد خود او و یکی دوبار با وساطت پدر محترمش عذر او را پذیرفتند و به کلاس درس راهش دادند، اما کمی بعد به دلیل غیبت های مکرر، تقریباً با درس و تحصیل خدا حافظی کرد و مدرسه را ترک کرد.

سید با این تغییر روحیه فاحش هر چند نتوانست به تحصیل روزانه اش ادامه دهد، ولی به کمک معلومات قبلی و هوش سرشارش توانست مدرک دیپلم متوسطه اش را به صورت داوطلب آزاد بگیرد، اما دیگر نتوانست ادامه دهد و با پشت پا زدن با همه موفقیت های گذشته اش از درس و تحصیل و کسب کمال بیشتر در سطوح عالی دانشگاهی باز ماند.

در ابتدای این امر و شروع یک ناهنجاری و تفاوت روحی صادق ، هیچ کس نمی توانست حدس بزند چرا این جوان دوست داشتنی رابطه اش را با مدرسه ، یعنی کانون علم و معرفت یعنی همان جایی که حق حضور همه جوان های امثال او بود کم کرده است .دیری نپایید که پس از ترک تحصیل روزانه و ارتباط و رفت و آمد مشکوک او با جوان های ولگرد و بد سابقه ، همه را به تحیر و تعجب وا داشت و پس از چندی ، هر کس که او را می شناخت در کمال ناباوری ، دیگر باورش شد که متأسفانه این جوان خوشنام به دام بدبختی سوداگران مواد مخدر افتاده است .

3 - در سرایشی سقوط

بله ، سیّد صادق ، هنوز دوره مدرسه اش تمام نشده بود که تنها با یک محاسبه غلط (تحصیل فقط در خارج) و نداشتن دوست خوب و راهنمای صالح ، بر اثر معاشرت با افراد ناشناخته و ناباب به دام اعتیاد ماده مهلک «هروئین» افتاد و با رسوایی های زیادی که به بار آورد، خیلی زود از نظر مردم افتاد. پدر و مادر زحمتکش وی که تنها همین پسر را داشتند، هر چه نصیحتش کردند، و قربان صدقه اش رفتند، به خرجش نرفت که نرفت و سیّد صادق در فاصله کوتاهی نه تنها اعتبارات و افتخارات و خوشنامی های گذشته اش را از دست داد که درس و مدرسه را هم به دلیل همین بدنامی و گرفتاری به اعتیاد رها کرد و بی پروا به روابط گسترده پنهان و آشکارش با همان دوستان تباه کننده جان و ایمانش تن در داد و به همین منوال به رسوایی اش ادامه داد.

موقعیت گذشته و حال این سیّد جوان از بس مورد بحث و گفتگوی خانواده ها شده بود که نام او به عنوان مایه عبرت بر سر زبانهای خاص و عام افتاد و قصه تغییر روحی ناگهانی و افتادن در سرایشی سقوط او نقل هر محفل و مجلس شده بود. سیّد صادق ، بعد از این تغییرات فاحش در حیات فردی و اجتماعی اش ، ظرف دو سال کارش به جایی رسید که هر کس به نوعی از دستش گله داشت و دیگر پدر و مادر و همه فامیل از رفتار او در بین مردم سرافکنده شده بودند و حتی حاضر نبودند از سابقه پرافتخارش یاد کنند.

شاید خیلی جوانها باشند که بر اثر غرور جوانی خطاهایی را مرتکب شده باشند، ولی یکی دو مرحله که خطا می کنند، وقتی سرشان به سنگ می خورد، خوشبختانه به اشتباهاتشان پی می برند و راه درست را دوباره باز می یابند. امّا

سید صادق و امثال او که چند مرحله پایشان لغزید، اگر با علایم حساس هشدار دهنده بیدار نشدند، دیگر کمتر اتفاق می افتد تا سقوط نهایی از دام مهلکه ورطه هولناک انحراف نجات یابند، مگر این که معجزه ای رخ دهد، خصوصاً این سید جوان که بعد از مشکل اعتیاد، معضل دردناکتری داشت و آن، رفتار ناخوشایند با پدر و مادر بود؛ به همین جهت والدینش او را رها و عاقش کرده بودند، لذا دیگر امیدی به اصلاح و نجات او نبود.

4 - برخورد وقیحانه

یک روز که سید صادق دست گلی تازه به آب داده بود با تردستی خاصی، موتور آشنایی را از چنگش درآورده و به قیمت نازلی فروخته بود، وقتی با مراجعه صاحبش عرصه را تنگ دید، در برابرش شاخ و شانه کشید و هر چه از ذهنش درآمد نثار آن بیچاره کرد. پدر و مادر سید که در حین مشاجره او با دوستش از ماجرا مطلع شده بودند، هر چند از اصلاح حال پسرشان ناامید بودند، اما هیچ وقت فکر نمی کردند او وقاحت را به حد اعلا بکشد و تا مرز خشونت و هتک حرمت با آنها برخورد کند. لذا ابتدا پدرش به منظور حمایت از حق و طرفداری از صاحب موتور وارد معرکه شد تا بلکه حق جوانی را که به دوستی فرزندشان اعتماد کرده و موتورش را برای حل مشکلیش چند لحظه به وی داده بود و او با سوء استفاده از این اعتماد، آن را فروخته و خرج اعتیادش کرده بود بگیرد و به صاحبش مسترد نماید. صادق طرد شده که اعصابش در درگیری چند لحظه قبل با دوست فریب خورده اش متشنج بود، ناگهان پدر ناراحت و ناراضی اش را مقابل خود یافت که می گوید:

صادق ، خجالت بکش ! به همین راحتی مال مردم را می خوری یک لیوان آن هم روش؟! پسر، آخر خدایی هست ، حساب و کتابی هست ، مگر نشنیدی که هر عملی در این دنیا انجام بدهی ، حتی به اندازه یک سر سوزن هم حساب دارد، هان ؟

سید صادق معتاد که نمی توانست قضیه چند دقیقه پیش و داستان سر به نیست کردن موتور دوستش را انکار کند، وقتی دید رسوا شده ، یک قدم دیگر به سوی رسوایی بزرگتر پیش نهاد و با صدای مافنگی اش داد زد: برو بابا! تو دیگر چه می گویی ؟ شما که یک عمر به قول خودتان کار خوب و خیر کردید کجا را گرفتید و به کجا رسیدید؟

پدرش که تا این حد وقاحت و بی شرمی را از پسرش انتظار نداشت ، در حالی که می لرزید با خطابی تند گفت : پسره بی چشم و رو! امیدوارم خیر نبینی ! تو کارت به جایی رسیده که در مقابل پدرت هم می ایستی ؟ تو حق داری . وقتی آدمی از فرمان خدا سرپیچید، دیگر آخر و عاقبتش معلوم است که به کجا می رسد.

سید که بند شرف و احترام به بزرگتر را به آب داده بود، با دهان کف کرده در جواب پدرش بی محابا فریاد زد: بس است . باز هم شروع کردی که از خدا و پیغمبر بارم کنی ؟ ولم کن . دیگر، حوصله ندارم موعظه ات را بشنوم .

5 - وقتی از خدا دور شد

بیچاره مادر سید صادق ، که تا آن لحظه وارد ماجرا نشده بود و فقط از دور ناظر صحنه بود و سر و صدایشان را می شنید، وقتی توهین های نسبت به شوهرش را از جانب پسرش مشاهده کرد، دیگر نتوانست طاقت بیاورد، سراسیمه خود را به اطاق مجاور رسانید و اشک ریزان از فرط ناراحتی ، در حالی که به روی و موی خود چنگ می کشید داد زد:

صادق ، صادق ! این تویی که با پدرت این طور بگو مگو می کنی ؟ الهی ، همیشه نان سوار باشد و تو پیاده ، هر چه بدوی به او نرسی که آبروی پدرت را بردی و دل پدر و مادرت را شکستی ! صادق ، آخر من که به تو شیر حلال داده بودم ، چرا این طوری گستاخ در آمدی . پس بگذار به تو بگویم که من هم شیرم را به تو حرام کردم . فردای محشر از تو نمی گذرم .

سید صادق بی معطلی در جواب مادرش گفت : نگذار آن روی سیاهم بالا بیاید! تو هم شیرت را حرام کن مگر چه می شود؟

پدرش که در گوشه مات و متحیر ایستاده بود و داشت یک واقعیت تلخ باور نکردنی را تجربه می کرد، با صدای لرزان و بریده گفت : آن وقت هم در این دنیا تقاص پس می دهی و هم در آن دنیا به عذاب الیم الهی گرفتار خواهی شد. و صادق رسوا که دیگر نمی توانست خود را جمع کند و کنترلش را داشته باشد، صدایش را بلندتر کرد و گفت : حالا که کار به اینجا رسیده ، می خواهم بینم اصلا کی قیامت را دیده است ؟ چه کسی را از قبرش بیرون انداختند؟ ها؟ از ابتدای دنیا تا امروز که این همه آدم ها از نظر شماها، بد یا خوب ، مردند چه شد؟ چه کسی دیده یا شنیده که از قبر کسی آتش زبانه بکشد؟

مادر که این پاسخ وقیحانه پسر را شنید، احساس کرد دیگر هیچ تهدیدی و هیچ خطاب تندی نمی تواند او را از راه رفته اش باز دارد، اما در عین حال مایوسانه گفت: بله، تو حق داری این طور نامربوط سر هم کنی و کفر بگویی. آخر تو از خدا دور شدی، قلبت را سیاهی گرفته. چقدر به تو گفتم صادق، آن دوستان جدید و بی نمازت را رها کن گوش به حرف هایم ندادی. بارها گفتم از خدا بترس، از حساب قیامت بترس و...

و پدر صادق در دنباله درد دل های همسرش ادامه داد: کی فکر می کرد سید صادق با آن همه خوبی، با آن همه صفا و صداقت، یک روزی این جوری معتاد و گستاخ و از خدا بی خبر از آب دربیاید، که همه از او نفرت داشته باشند؟

و صادق سقوط کرده که راستی با دوری از خدا پرده سیاهی ها بر قلب و وجدانش سایه افکنده بود، این بار با اعمال خشونت بیشتر بر پدر و مادر، آن چنان دل آنها را به درد آورد که اگر هر کسی می شنید، انگشت حیرت به دندان می گرفت و تف به صورتش می انداخت. او با تندی تمام گفت: کوتاه! دیگر نمی خواهم این روده درازی هایی تان را بشنوم. اگر یک بار دیگر از این حرف ها از دهانتان در بیاید... .

و پدرش از شدت خشم پیش رفت و یک طرف گردن و صورت را جلو برد و با صدای بلندتری گفت: لابد می زنی زیر گوشمان، نه؟! خجالت بکش صادق! خدا از تو نگذرد که مرا پیش خدا و خلق شرمسار کردی

بله، سید صادق با همان جمله نا تمام، حرف آخرش را زده بود و بی احترامی به پدر و مادرش را به نهایت رسانده بود. او یادش رفته بود که بعد از عبادت و اطاعت در برابر خدا، اولین دستور الهی احسان و محبت به پدر و مادر

است ، گویی او اصلا این نغمه دلنشین قرآنی «زنهار! کلمه ای که رنجیده خاطر شوند (با پدر و مادر) نگوید و کمترین آزار به آنها مرسانید و با ایشان با اکرام و احترام سخن گوید»⁽⁸⁾ را در عمق وجود و وجدانش حس نکرده بود. او آنچنان دل مرده و شقی شده بود که حتی نتوانست سنگینی این بار گناه درگیری و دل آزدن پدر و مادر را لمس کند. بله ، همه وجود سید صادق را تاریکی ها فرا گرفته بود و او به ظاهر هر چند زنده بود، اما نور انسانیت در باطنش خاموش شده بود و از درون مرده بود.

بخش دوم : خواب سرنوشت

1 - روح سیّد در برزخ

سید صادق از این مشاجره تند با پدر و مادر و شکستن دل آنها، هر طوری بود شامش را با اعصابی درهم ریخته صرف کرد و اندکی بعد به بستر رفت . سید دراز کشید، اما معلوم بود که خوابش نمی برد. یک ملحفه کهنه را به روی خود کشید تا در زیر آن چشمش به تاریکی عادت کند و چند بار هم این پهلو و آن پهلو کرد، باز هم خوابش نبرد. دوباره بلند شد و یک لیوان آب نوشید و دراز کشید، اما هنوز چند لحظه نگذشته بود که بدنش به تشنج افتاد. ناله ای کرد دردآلود. چند بار به خود پیچید و متعاقب آن عرق سردی بر پیشانی اش نشست . پیدا بود که به خواب رفته و با کابوسی که می بیند روحش در فشار است و جسمش نیز از عذاب روحی متلاطم و منقلب است .

در این وضعیت سخت و فشار روحی که بر وی عارض شد، کم کم صادق به حرف می افتد. کلماتی که بر زبان می آورد مفهوم نیست . از قراین پیداست که او با کسی یا کسانی دارد حرف می زند و به نظر می رسد که روحش می خواهد از بدنش مفارقت کند و به دلیل وابستگی به آن ، جسم را تا نیمه راه برخاستن می کشاند، اما او از جا کنده نمی شود. کمی بعد در تصور و برداشت رویایی او مثل این که این هماهنگی حاصل شده باشد جثه سنگین وی سبکبال به دنبال روح راه افتاد و ناگهان از جایش برخاست بسیار ملتهب و مضطرب . او هر چند در تصورش خود را ایستاده می دید، اما حقیقتا در خواب بود و در

همان وضعیت زور می زد انگار می خواست از معرکه هولناکی فرار کند که تلاشش بی ثمر می شد. سپس به خیالش کمی این طرف و آن طرف شد و تلو تلو کنان کور مال کور مال به اطراف دست برد، اما پیدا بود که راه بر وی بسته است و از شدت تشنج و سرگردانی چند بار دولا و راست شد و معلوم بود ترس سراسر وجودش را گرفته و در حالی که آب دهانش را به زحمت در گلو فرو می برد، چشمانش را آرام باز کرد و به نقطه مجهولی خیره شد. سپس کمی جلو و عقب رفت و احساس کرد دو تا پاهایش قدرت نگه داری هیكلش را ندارند. به هر زحمتی بود کمی مکث کرد و به نقطه نامعلومی خیره شد و همین طور که با کف دو دست به چشم و چهره می کشید با صدای بلند و بریده گفت :

شما... شما کی هستید؟ ها؟... ای وای ... این جا کجاست ؟ و او با اولین کلمات که گویا پرده ای به کنار رفته باشد و مجموعه ای از چهره های متضاد و ناهمگون در برابرش ظاهر شده باشند، با چشمان از حدقه بیرون زده ، خطاب به همان اشباح که در مقابلش سایه انداخته بودند، داد زد: چرا شما زوزه می کشید؟

و بعد با وحشت تمام منتظر ماند تا عکس العملی دریافت کند که نکرد و جوابی نشنید پس مجددا گفت : شما را به خدا بگوئید این جا کجاست ؟

سپس دستش را روی ابرو و پیشانی سایبان کرد به دور انداخت و با خودش زمزمه کرد که : آخر تا آن دور دورها که دارم می بینم ، چرا همه شان قیل و قال می کنند؟ چه غلغله ای بریاست چرا بعضی ها ناله می کنند؟ اینها کی هستند؟ اصلا چرا بعضی ها عوضی اند یعنی اینها آدمند؟ نه . نه ! شاید جن هستند! اوه ؟ آنها چطور؟ آن جا را می گویم ، نکند آنها حیوان باشند! آنها دیگر چه جور حیوانی اند؟ حیوانات که حرف نمی زنند!...

2 - دیدار با گوژپشت

سید با کمی مکث ، وقتی دوباره جوابی نمی شنود در پی وحشت مضاعف ، نیروی خارق العاده و مرموزی بر وجودش راه می یابد و تصمیم می گیرد، هر طوری شده باید این اشباح را بشناسد. پس با ترس و لرزی خاص کمی جلوتر می رود و به یکی که چهره اش مثل آدم هاست و خودش هم با او احساس سنخیت می کند، نزدیک می شود.

او آدمی است گوژ پشت و چهره ای سیاه و نیم سوخته دارد و سر و نیم تنه اش را مدام به جلو و چپ و راست می برد و به اطراف خیره می شود و گاهی هم به بالا می نگرد و با چشمانی گریان از خدا کمک می طلبد و می گوید: خدایا ببخش ! چرا توی آن دنیا که بودم ، غفلت کردم ، این همه می گفتند با پدر و مادر خوشرفتاری کنید، آنها را هیچ وقت از خود مرنجانید، اما در ایام جوانی بر اساس یک برداشت غلط و تحریک عوامل شیطانی برون و درون ، نور این تکلیف انسانی الهی در وجودم خاموش شد و من دل پدر را به درد آوردم .

سید صادق ، باز هم کمی جلوتر می رود، می خواهد با او حرف بزند اما هنوز جرات ندارد. بالاخره با کمی جلو و عقب رفتن سرانجام بر خود مسلط می شود و دستش را به علامت اشاره و خطاب پیش می برد و می گوید: آقا، آقا! شما کی هستید؟ این جا کجاست ؟ چرا این جا ترسناک است ؟

اما انگار نه انگار، مثل اینکه سید چیزی نپرسیده و گوش کسی نشنیده است . مجددا با تضرع می پرسد: آقا، تو را به خدا قسم حرف بزن : گفتم این جا کجاست ؟ همین حالا داشتی می گفتی که وقتی آن دنیا بودم . منظورتان از آن

دنیا کجاست ؟ حالا، این چه دنیایی است ! اصلا موضوع چیست ؟ شما چرا این

شکلی هستی ؟ من که دارم دیوانه می شوم ... دیوانه !

باز هم جوابی نمی شنود، گویا که اصلا صدای او به گوش او فرو نمی رود!

3 - آیه الکرسی ، وسیله ارتباط

سید بعد از این تلاش ها هر چه فکر کرد چه اتفاقی افتاده است ، عقلش قد نداد و نتوانست از اوضاع خود و محیط چیزی سر درآورد و در پی آن بیشتر هاج و واج می شود. فکر می کند جن زده شده است . می خواهد دعایی بخواند، اما چیزی نمی داند و نمی تواند چیزی به خاطر آورد. یادش می آید که در کوچکی از مادرش شنیده بود: «هر وقت دچار ترس شدی یا مشکلی برایت پیش آمد به آیه الکرسی پناه ببر و یک بار آن را بخوان اما می بیند فراموش کرده است ، کمی به خودش فشار می آورد تا این که سرانجام شکسته و بکسته می گوید: «بسم الله ... الر...حمن ... الرحیم . الله لا اله ... الا... ه ... هو الحی القیوم ... لا... لاتاءخذہ ...» . دیگر زبانش بند می آید و هیچ چیز دیگر به یادش نمی آید.

در تب و تاب این خواندن درهم شکسته ، شبح گوژ پشت سرش را به علامت شنیدن کلماتی دلنشین به سمت سید می گرداند و با نگاه معنی دارش از او یک دنیا التماس می کند که به حرف هایش گوش بدهد. سپس زانوهایش را به علامت درماندگی و استمداد در برابر سید خم می کند و زانو می زند و مثل این که او هیچ وقت در آن فضای اسرارآمیز، در حال و هوای درهم و برهم انتظار شنیدن چنین صدای آرام بخش را نداشته و نباید فرصت به دست آمده را از دست بدهد، متضرعانه می گوید:

آقا، آقا! تو که از دنیای زندگان آمدی ، بگو کی هستی ؟ اسمت چیست ؟ چه شده با دنیای مردگان رابطه برقرار کردی ؟ آیا می توانی به من کمکی بکنی ؟ بله تو می توانی ، آخر تو هنوز زنده ای . این روح هست که به عالم ما

مردگان سفر کرده . تو دوباره به جهان زنده ها برخواهی گشت . تو را به خدا کمک کن ! نشانی منزل ما را به خاطر بسیار. این نشانی منزل ماست : شهر... منطقه ... خیابان ... میدان ... کوچه بن بست اول پلاک ...

و بعد ادامه می دهد: هرچند پدرم نیز مرده ، اما ارتباط ما در این عالم برزخ قطع است . او نمی داند بر من چه می گذرد. برو به خانه ما نزد بازماندگانم ، سلام مرا برسان و بگو که در ساعات خاص ، مخصوصا شب لیلة القدر و شب های جمعه از روح پدر تقاضای عفو مرا بکنند و بگویند: پدر جان ؟ فرزندت را ببخش ، از عمق دل . از خدا نیز برای او طلب بخشش نما. من نفهمیدم و درباره یک موضوع خانوادگی که فکر می کردم حقوق خانواده را رعایت نکردی ، زودتر از همه جوش آوردم و در برابرت ایستادم و با وقاحت تمام به ساحت مقدس پدری تو توهین روا داشتم و هر چند بعدها فهمیدم که بر اساس محبت پدری ، ما را یک طرفه بخشیدی ، ولی لجبازی و کج اندیشی همان دوران جوانی اجازه نمی داد که خاکسارانه به دست و پایت بیفتم و همان وقت ها عذر بخواهم و رضایت تو را جلب و دلت را شاد کنم . بله پدر، من می دانم که تو حق پدری را تمام کردی و ما خطا کردیم و خصوصا من که وسوسه و تحریک شدم و حرمت پدری تو را نگه نداشتم و اکنون بی ادبی ها که نسبت به تو اعمال کردم موجب شد که نه خیر دنیا را ببینم و نه خیر آخرت . هم دنیایم به ناهنجاری و ناخوشایندی و عذاب وجدان گذشت و هم بعد از مرگ در عالم برزخ کارم به این جا کشید و دارم عکس العمل خطاهایم را می بینم .

4 - قهقهه اشباح

سید صادق که بیشتر بهت زده شده بود و هنوز به خوبی سر در نیاورده بود که در کجا، و چه موقعیتی قرار دارد، ناگهان احساس کرد، گوزپشت به همراه چند شیخ هولناک دیگر، دور او را احاطه کرده و او را در میان گرفته اند. بعضی می نالند و بعضی دیگر قهقهه دردناک سر می دهند. او از کار این اشباح مزاحم کلافه شده بود و نمی دانست منظورشان چیست . هر چه فکر کرد نتوانست از اعمال اسرار آمیزشان سر درآورد. همه وجودش را یک پارچه ترس و وحشت فرا گرفت و در پی آن کنترل خود را کاملاً از دست داد و با فریادی نقش زمین شد و چند بار هم دور خود پیچید و آنها هم دایره وار پیرامونش چرخ می زدند و با صداهای گرفته و گنگ حالت ترسناک تری به وجود آورده بودند. سید که از وحشت این مناظر زبانش بند آمده بود، دستش را دور سرش گرفت چشمانش را بست و به گوش هایش سخت فشار داد تا هیچ نبیند و چیزی نشنود. اندکی بعد که تعادل خود را کمی به دست آورد ابتدا، آرام چشم هایش را باز کرد، اما دید آنها همان طور پیرامونش گشت می زنند و کار خود را بی وقفه تکرار می کنند. سید دوباره چاره کار را در کنجکاوی و پرسش دید، پس با صدای لرزان و منقطع گفت : یعنی ... یعنی من زنده ام و... شما... شماها مرده !؟

گوزپشت و اشباح دیگر به حرف آمدند و با آهنگ وحشت ، ولی موزون و یک صدا گفتند: بله ، همین طور است ، تو زنده ای و ما مرده ایم .

سید صادق با شنیدن این کلمات موزون و هم آهنگ ، ولی آمیخته با رعب و ترس ، بند از بند دلش برید و بی اختیار فریاد زد: یعنی چه ؟ مگر... مگر ممکنه مرده و زنده با هم حرف بزنند؟!

و آنها با همان حال که دورش می چرخیدند، با همان هماهنگی قبلی گفتند: آری ، این ، یکی از اسرار مرگ و حیات است . ارواح وقتی در خواب از بدن های خاکی جدا می شوند، می توانند یکدیگر را ملاقات و با هم گفتگو کنند. بدن های این ارواح گاهی همگی زنده اند و گاهی بعضی زنده و بعضی مرده اند. و سید، دیگر نه توانست چیزی بگوید و نه توانست از جایش بجنبد. پس او با دستان دور سر و پاهای جمع شده به بدن چسبیده ، فقط از لای دو آرنج با نگاهی دزدکی اشباح را تعقیب کرد. آنها بعد از اندکی گشت زدن و چرخیدن آرام شدند و هر یک به گوشه ای کز کردند و با هاله ای از غم نشستند. آنها هر چند سر و صدای قلبی را تکرار نکردند، اما هر یک با خود نجوایی و آه و ناله ای داشتند. و گوژپشت که هنوز سر یا ایستاده و با کوله باری از غم و درد پیچ و تاب می خورد، دوباره با استغاثه اش فضای محیط را تحت الشعاع رفتار خود قرار داد. او همین طور که می چرخید و خدا خدا می کرد، یک باره مکشی کرد و ایستاد و سید را مخاطب قرار داد و گفت : خواهش می کنم این پیامم را به آنها برسان . فراموش نکنی که کلید نجات من از این وضع ، رضایت پدر است !

5 - پیام گوژپشت

خطاب انفرادی ولی ملتسمانه گوژپشت سید را از موقعیت دفاعی اش درآورد. او می گفت :

تو... بله تو می توانی به من کمک بکنی . برو پیش خانواده ام و از حال زارم برایشان باز گو. به آنها بگو که از روح پدر بخواهند تا دلشکستگی اش را از روی من بردارد که سخت در فشارم اگر مرا نبخشد هیچ عمل خیر و هیچ طاعتم قبول درگاه خدا نیست و تا روز قیامت تا هنگام حسابرسی دقیق اعمال با این شکل و شکنجه گرفتار خواهم بود و از آن پس بر اساس شواهد تا مدتهای نامعلوم در آتش جهنم خواهم سوخت .

سید بعد از خلاصی از آن فضای اسرارآمیز، کمی به خود آمد و خود را حس کرد. ابتدا نتوانست باور کند، اما هر چه بود واقعیت جدیدی را به نام «برزخ» به صورت ملموس حس می کرد. پس بالاجبار تن به تسلیم محیط داد. و آرام از جایش برخاست و با احتیاط آمیخته با دلهره به طرف گوژپشت قدم برداشت و با صدای بریده گفت : قول می دهم ... باشد... اگر دستم برسد کمکت می کنم . شما... شما هم قول بده که از... عالم برزخ کمی ... کمی بیشتر برابیم بگویی . راستی ، آیا... آیا رضایت پدر و مادرت این قدر... این قدر مهم است؟! اینها کی هستند؟ چرا ضجه می زنند؟ آیا راستی آنها هم که در آن دورترها آه و ناله می کنند، آمدند؟ به من بگو چرا آنها این شکلی اند.

گوژپشت که کمی امیدوار شده بود تا شاید به کمک این تازه وارد و این مهمان ره گم کرده مشکلش را حل کند، هر چه از جهان برزخ برایش کشف شده بود مو به مو شرح داد.

6 - وادی برهوت

او گفت بله ، این جا گوشه ای از عالم برزخ است . شاید نتوانم همه آنچه را که در برزخ می گذرد برایت تعریف کنم . این جا برزخ گنه کاران و بدکاران است ، وادی برهوت . هر کس در این وادی به سر می برد بار گناهش سخت و سنگین است . همه ارواحی که در این برهوتند، یقیناً در دنیا به خدا و یا به خود و بندگان خدا ظلم کرده اند، چرا که بر اساس نظام خلقت ، هر کس در دنیا هر گناهی مرتکب شود، در حقیقت ستمی به خدا و یا بندگان خدا روا می دارد و بعد از مرگ ، همان گناهان انجام شده به صورت های ناخوشایند و با نام عذاب بر گناهکار بر می گردد⁽⁹⁾

سید گفت : گناهان بزرگ ! کدام گناهان ؟

بله ، گناهان بزرگ . آنها زیادند مانند شرک و کفر به خدا، ناامیدی از رحمت خدا، قتل نفس ، بی احترامی و توهین به والدین ، غیبت مستمر، عمل نادرست و شنیع لواط و زنا، رباخواری ، خوردن مال یتیم ، غصب مال مردم ، ترک نماز و روزه ، ندادن خمس و زکات ، میگساری و قمار بازی ، ترک امر به معروف و نهی از منکر، ترک حج واجب و مانند اینها. این گناهان بیش از هفتاد نوعند. ماندگان در این وادی در دنیا هیچ گاه در پیش گاه خدا موفق به توبه و استغفار جدی نشده و از خلق خدا حلالیت نگرفته اند.

سید با شنیدن نام توبه ابتدا تکانی خورد، آخر او این کلمه را بارها شنیده بود، اما هیچ وقت به معنا و اهمیت آن گوش دل نسپرده بود. با این حال فعلاً از آن گذشت تا از ابهامات دیگر سردرآورد. پس با دستپاچگی پرسید: چطوری ؟ شما، اینها، این جا و من ... گوژپشت حرفش را برید و گفت : کمی صبر داشته

باش . رفته رفته اسراری بر تو مکشوف خواهد شد. این ارواح بعد از مرگ و ترک دنیا، مراحل مختلفی از خوف و رجا را تا عالم قبر گذارده اند. پس از محاسبه مقدماتی ، توسط ماءموران نامرئی خدا، که به فرشتگان (نکیر و منکر) نامیده شده اند، اجسامشان تا قیامت در گورهایشان خفته و مانده و خود به همراه اجسام واسط و مثالی ، که سیال و سبک بالند، به دلیل سنگینی گناهانشان طی گذر از موافقی ، فعلا در این وادی خراب آباد فرو آمده اند، این ارواح ضمن پیوند و ارتباط خاص با همان بدن های خاکی پوسیده به ظاهر از بین رفته ، در این اسرارآمیز درگیر و در گرو اعمال بدشان هستند و جز معدودی که خدا می داند،⁽¹⁰⁾ بقیه تا قیامت مشکل دارند و از رحمت حق محرومند حتی اگر برخی از آنها بندگی و طاعتی هم کرده باشند یا اعمالشان بر باد رفته و یا اینکه در گرو گناهانشان محبوسند.

و اما من که می بینی به چنین سرنوشت شومی گرفتار هستم . عاق و نفرین پدر دارم . بله ، نارضایتی و آه پدر مرا به این روز سیاه انداخته است . حال دستگیری شد که این جا چه خبر است ؟ این جا هر کس به نوعی گرفتار است و تو هم ظرفیت درک و توان تشخیص درد و غم آنها را نداری ، چون تو هنوز زنده ای و از جسم فیزیکی خود کاملا منقطع نشده ای و از دنیای زندگان جدا نگشته ای ، فقط یک حادثه ، بله یک حادثه ، روح معلق و سرگردانت را در عالم خواب به این عالم سیر داده است .

7- برزخ دوره انتظار

سید صادق که با این توضیح گوژپشت بیشتر گرفتار ابهام شده بود و با تمام حواس به سخنان او گوش می داد، یک دفعه جیغ و فریادهای دلخراشی توجهش را جلب کرد. او وقتی نگاهش را به سمت صاحبان صدا دوخت و مناظر رقت بار آنها را دید، حرف گوژپشت را قطع کرد و دوباره با کلمات بریده پرسید: هنوز... هنوز... نگفتی که آیا آن قیافه های عوضی ، انسانند؟ آیا... آیا آنان روزی مثل سایر آدم ها بودند که بر اثر گناه و نافرمانی از دستورات خدا مسخ شده و به این روز افتاده اند؟

گوژپشت گفت : بله که همه آنها انسان بودند. همه آنان روزی آدم بودند مثل شما و همه زنده ها از بنی نوع انسان . آنها هم بعد از مرگ و انتقال از دنیای زندگان ، دوره برزخ را می گذرانند. جهان برزخ یعنی جهان انتظار. همه مردگان منتظر تا فرمان خدا صادر شود و با دمیدن صور اسرافیل ، مرگ و حیات دیگری پدید آید و قیامت موعود برپا گردد و همه مردگان برای رسیدگی دقیق و نهایی اعمال به محشر احضار شوند. هنوز روشن نیست که سرنوشت نهایی این مردگان چیست . کسی نمی داند دوره انتظار برزخ چه وقت پایان می پذیرد و محکمه رسیدگی به پرونده اعمال خلائق (قیامت کبری) چه وقت برپا خواهد شد.

سید بعد از شنیدن این توضیحات ، مفهومی که از دوره انتظار برزخ در ذهنش جای گرفت ، کمی ثقیل و غیر قابل فهم آمد که چگونه به اندازه ابتدا تا انتهای دنیا، دوره برزخ طول خواهد کشید! بنابراین از گوژپشت پرسید: از ابتدای آفرینش انسان تاکنون ، هیچ کس نمی داند عمر دنیا چقدر طول کشیده

و این همه آدم‌ها آمدند و مدتی در دنیا ماندند و رفتند. از اکثر آنها (شاید) هیچ نام و نشانی نمانده کشفیات بدست آمده نشان می‌دهد که خلاق بی شماری در طول میلیون‌ها سال پیش در دنیا زیسته‌اند. راستی، آنها که آمدند و رفتند و آنها که بعدها معلوم نیست تا کی می‌آیند و می‌میرند، چند میلیون سال دوره برزخ همه آنها طول خواهد کشید؟ به ذهن انسان غیر قابل قبول می‌آید. آخر، آخر، چطوری می‌شود که ...

گوژپشت بی معطلی جواب داد: فهم این نکته برای شما که در نشئه دیگر هستند و زمان را با لحظه‌های همان نشئه می‌سنجید، البته غیر قابل هضم است. خداوند بارها به افرادی دوره درنگ برزخی را به گونه‌های مختلف در دنیا نشان داد. قصه مرگ عزیز، که خدا او را صد سال میرانید و سپس زنده کرد و او فکر کرد یک روز یا کمتر از آن زمان، خفتن یا درنگ حیاتی داشته و یا داستان زندگان اصحاب کهف، که بیش از سیصد سال خواب برزخی داشتند و پس از یکبار بیداری تصور کردند یک روز یا کمتر در غار خفته‌اند، همه مؤید همین نکته است.

مثالی می‌آورم: آدم زنده‌ای که بیدار است، پیوسته تکاپوست و نمی‌تواند بر یک حالت دوام و قرار داشته باشد، اما همین که به خواب رفت، ساعت‌ها در آن حالت بی‌خبری، سکون و آرامش دارد. گاهی انسان حتی به دلیل کاری که دارد، قبل از خوابیدن قصد می‌کند بعد از - مثلاً - یک ساعت بیدار شود، اما همین که خفت و در بی‌خیالی فرو رفت، ممکن است این خواب او ساعت‌ها طول بکشد و خود از آن، بی‌خبر بماند. دو نفر را در نظر داشته باش: یکی آسوده خاطر است و مشکلی ندارد، وقتی به خواب می‌رود به راحتی می‌خوابد و تا پایان شب طولانی خوب هم می‌خوابد، دیگری که مشکل یا نگرانی

شدیدی دارد، در حالت تشنج و دلهره بسیار به سر می برد، وقتی شب به بستر می رود نمی تواند خوب بخوابد و چه بسا که ساعت ها و گاه تا سپیده صبح، خواب منقطع و بریده خواهد داشت. بدیهی است برای دو نفری که به بستر رفتند، یکی به علت تشنج روحی و دیگری به سبب داشتن آرامش طبیعی مدت زمان خوابشان یکی نیست. تازه این یک مثال است.

زمان دوره انتظار برزخ هم برای همه مردگان یکسان نیست.

آنها که از فرط دل بستگی به دنیا و سوء اعمال خود، دوره عذاب روحی و شکنجه برزخی را می گذرانند، زمانشان طولانی است و آنها که با کمترین وابستگی به دنیا از پیش به فکر سفر به ابدیت و خانه آخرت بودند، دوره انتظارشان در برزخ حداقل است و بر اساس اسناد موجود برای اولیای خدا که در وادی السلام هستند و به علت آرامشی که دارند، حدود سه روز است.⁽¹¹⁾ وانگهی خداوند پدیده های هستی را به صورت زنجیره ای و با حاکمیت قانون اسباب و علل آفرید و آنان را با تاءثیر متقابل در خدمت یکدیگر قرار داد که غیر از ذات واجب الوجود کسی از تاءثیرات نامشهود پدیده ها آگاه نیست. بر این اساس (شاید) پرونده مردگان پیشین با پرونده آخرین نفری، که هنگام صور اسرافیل در آخرین لحظه می میرد، بر اساس رابطه علل و اسباب و تاءثیر و تاءثر پدیده ها در یکدیگر گره خورده باشد و در پاداش و مجازات آنها تاءثیر گذارد.

به عبارت دیگر، خدای مهربان در راه تحقق رسالت امانت آدمی و بروز استعداد انسانی اش تا مرحله کمال این همه تجهیزات و نشانه های مختلف تابنده از خورشید تا ماه و ستارگان را، علاوه بر فواید بی شمارشان، برای تنظیم حیات شب و روز وی قرار داد و این همه اسباب و علل آسمانی و زمینی

، بری و بحری را، علاوه بر منافع گوناگونشان ، وسیله کسب روزی و زمینه دستیابی آسان ، جهت خوراک و پوشاک و مایه راحتی و رفاهش ساخت و خلاصه همه طبیعت را رایگان در اختیارش گذاشت که از آنها به میزان لازم بهره گیرد، در استفاده از آنها راه اسراف و تبذیر نرود و تا رسیدن به هدف اصلی حیات هرگز از حدود خویش تجاوز نکند، به خود و دیگران ستم روا ندارد و حدود خدا و خلق را محترم بدارد. حال در میدان مسابقه آزمایش چه پیش آید و کدامین کس یا کسان تا پایان دوره حیات گوی سبقت را خواهند ربود و به جایزه الهی (کمال) دست خواهند یافت خدا می داند.

اکنون دقت شود! وقتی همه پدیده های هستی رایگان در خدمت انسانند معنی اش این نیست که هر کس مجاز است که هر طور که دلش بخواهد از آنها بهره گیرد، ولی تکلیفش را نداند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا انسان ضمن برخورداری از آنان در وظیفه اش غفلت و سهل انگاری نکند. با یک حساب ساده همه انسان ها از زن و مرد، پیر و جوان ، نسل قدیم و جدید، از آغاز تا امروز، ملیت های مختلف ، نژادهای گوناگون ، همه به هستی و صاحب آن و پدیده های آن ، که همه به نسبت نیازشان در هستی حق دارند، مدیونند. پس اگر انسان به همین سبب ساده اسباب و علل توجه نکند و الفبای حیات را نشناسد، خود مختاری ورزد و ذره ای از حدود خویش تجاوز کند به همه بدهکار است . بله به همه و اگر در همان دنیا تاوان نپردازد، پس باید یک جایی حساب دقیق پس بدهد. آن جا کجاست و آن زمان کی است ؟

این است که همه انسان ها در همه نسل ها و در تمام عصرها، چه آنها که رفته اند و چه آنها که می آیند، از این آب و خاک و هوا و منابع و معادن و خلاصه آنچه در آسمان و زمین رایگان در اختیار انسان قرار گرفته ، بستگی به

میزان افزون طلبی ، یا محرومیت و بر اساس اندازه کاری یا اسراف کاری ، نیکوکاری یا بدکاری ، درستکاری یا مهمل کاری ، انصاف کاری یا تجاوزکاری بهره گرفته و می گیرند و به خود و خانواده و یا در ارتباط با همسایه ها و هم دوره ها و حتی در ارتباط با نسل خود یا همه نسل ها راه درست و یا تجاوز را پیموده اند باید منتظر باشند که روزی حساب پس بدهند، آن هم حسابی دقیق و این وعده خدا با انسان است . همه باید منتظر بمانند، چه آنها که آمده اند و رفته اند و چه آنها که زنده اند و چه آنها که بعدها می آیند، دیدار همه نسل ها و عصرها در قیامت .

سید با احساس خاصی گفت : کمی فهمیدم ، باز هم بگو، یک کمی بیشتر .
گوژپشت ادامه داد: بله ، ایمان آوردن انسان ها، نابودی و هلاکت آدم ها در درگیری ها و جنگ ها، قدم نخستین آبادی ها و ویرانی ها، بناهای خیر، پایه گذاری اساس ظلم و جور، تشکیل سازمان های خیریه و عام المنفعه ، تاسیس شبکه های مواد مخدر خانمان برانداز و هر حادثه خیر و شر فردی و اجتماعی و... که هر کدام در یک مقطع زمانی خاص در دنیا صورت می گیرد تا نسل های بعدی به میزان گستردگی و اهمیت اعمال خیر و شر در سرنوشت آیندگان تاءثیر خواهد گذاشت . بنابراین ، حساب همه اینها هم یک روزی باید رسیدگی و جزا و پاداش آنها به بنیان گذاران شان داده شود، همان طور که حضور شهود و متهمان در محاکم برای دفاع و صدور رأی نهایی الزامی است ، بنابراین عدل الهی است که برای استیفای حقوق تضییع شده محرومان و اعطای مزد خیرخواهان همه خلایق را دوباره در یک جا در محکمه نهایی (قیامت) احضار و حجت را بر اساس عملکردهای اولین و آخرین انسان تمام و تکلیف نهایی را برای خود آنها روشن نماید.

پس خلایقی که روزی پای به این جهان محدود خاکی گذاشتند و مدتی مقرر زیستند، برای این که جا برای عرصه حیات دیگران باز شود به فرمان خدا به جایگاه دیگر کوچ کردند و در حالی که در آن جایگاه (برزخ) به میزان اعمال زشت و زیبایشان آرام یا بی قرارند، منتظرند تا سایر اعضای کاروان بشر، به عنوان لاحقین به آنها بپیوندند و درباره هر یک حکم نهایی صادر شود. بنابراین هر چه هست برزخ از هنگام جدایی روح از جسم مادی شروع می شود و هر کس بر اساس نوع اعمالی که در دنیا انجام داده تا برپایی قیامت ، فعلا طعم تلخ و شیرین آنها را خواهد چشید و این دوره را بالاجبار سپری خواهد ساخت .

8 - تجسم اعمال

در پی این پاسخ برای سید، سؤال دیگری پیش آمد و همان دم پرسید که : حساب این همه اعمال خلاق چگونه صورت خواهد گرفت و چگونه می شود همه اعمال یک عمر انسان از ریز و درشت ، روزی مورد محاسبه قرار گیرد؟! گوزپشت آهی کشید و جواب داد: اتفاقا نکته اصلی همین جاست که هیچ یک از اعمال آدمی در دنیا محو نمی شود و بی آن که انسان خود بداند، مأموران الهی بدون وقفه ، همه اعمال حتی نیات او را در دوره حیاتش همچون نوار صوتی تصویری به صورت زنده و گویا در وجودش ضبط می کنند و اصولا معنای عرصه حیات مادی همین است که هر پدیده هستی در سیر کمی و کیفی به سوی کمال در حال تبدیل و تبدل است ، یا از سایر پدیده های پیرامون خود متاثر می شود و یا روی آنها تاءثیر می گذارد. و همه پدیده ها در هر لحظه با این فعل و انفعالات ، در حقیقت رویدادها و دگرگونی های مختلف وجود خویش را از خود به بروز و ظهور می رسانند که با چشم عادی و مادی نمی توان این تغییرات زنجیره ای را مشاهده و ادراک کرد.

به عبارت دیگر، هر پدیده به منزله یک دستگاه دوربین فیلمبرداری خودکار هستی است که هر تغییر کمی و کیفی وجودش تصویری از بودن او و نمودی از تسبیح و تقدیس او در برابر خالق هستی اوست⁽¹²⁾ و همه این تصاویر مختلف از یکسو، ابتدا تغییرات کمی و کیفی او را به صورت حال (فعلیت) نشان می دهد و از سوی دیگر همه رویداد گذشته حیاتش را در جایگاه نامرئی یا تاریکخانه وجودش مضبوط نگه می دارد تا به امر خدا موعد ظهور و تجلی مرحله بعدی او در موقع خود فرا رسد و به نمایش گذاشته شود.⁽¹³⁾

صورت های مختلف ، گرمی و سردی هوا، رویش گل و گیاه ، رشد و نمو موجودات ، زاد و میر در طبیعت و خلاصه از شگفت ترین تغییرات عالی در منظومه شمسی و گردش سال و ماه و هفته و روز و پدید آمدن پی در پی شب و روز و فصول مختلف تا جزئی ترین نمود تغییر هر موجود در هستی مانند شکوفه کوچک سیب و تغییر تدریجی او به رنگ های زرد و سرخ در مرحله نهایی ، همه و همه به یک معنا تصاویر دگرگونی های مختلف موجودات هستی و مثال زنده و روشن این قضیه اند.

به این تعبیر باید گفت : عالم ماده همه اش تصویر است ، تصویر از دگرگونی ها، حادثه ها، زشتی ها و زیبایی ها، بدی ها و خوبی ها و... و چون همه پدیده های جهان با اراده و مشیت خدا آفریده شده و همه در حیطه قدرت و علم و اراده تسخیر او و به تعبیری ماءمور همان آفریدگارانند و مجموعه عالم محضر خداست ، هیچ برگی از درخت نمی افتد، جز اینکه تصویرش در هستی نزد خدا محفوظ و خدا از آن گاه است .⁽¹⁴⁾

و آنجا که پدیده ای مانند انسان مکلف است و مسؤ ول ، اعمال و افعالش را علاوه بر غریزه ، قوای ادراکی یا قوای مغزی او انجام می دهند و نقشه نیت او در کرده های او نقش تعیین کننده دارد، کار تصویربرداری از اعمال و کرده های وجودش حساس تر می شود و هیچ عمل خیر و شری از انسان سر نمی زند، جز اینکه آن اعمال و کرده هایش به صورت نامرئی در آرشیو وجود او بایگانی می شود تا وقتی که رشته حیاتش از دنیای مادی قطع گردد و پرونده عملکردهایش در دنیا بسته شود. هنگامی که این اتفاق حتمی روی داد و چشم مادی انسان از کار افتاد، تازه چشم برزخی یا باطن بین او به کار خواهد افتاد و این زمان آدمی ناظر کرده های بایگانی شده خویش است .

در حقیقت با مرگ انسان پرده نادانی وی به کنار خواهد رفت او همه آنچه را که در حیات مادی اش انجام داده ، در یک تصویر کلی مشاهده و ادراک خواهد کرد و نوار ضبط شده اعمالش به کار می افتد و وجودش گویای اعمال خیر و شر او خواهد شد که در حیاتش اعم از پنهان و آشکار آنها را انجام داده است ؛ بنابراین این جا عالم برزخ و به یک معنا عالم کشف و شهود است . صورت های مختلف اعمال دنیایی انسان در این عالم به صورت مجسم و مشهود نمایان است و باقیمانده اعمال بعد از حیات او، چون صدقه جاریه ، بدعت یا هر سیئه و حسنه ای که پایه گذاری کرده ، بعد از او مستمرا به حسابش اضافه و در پرونده اش وارد می شود تا روز تبلی السرائر (قیامت) فرا رسد و همه کرده های او به صورت جزء به جزء، کوچک و بزرگ ، خودکار به صورت بازتاب مجسم چاپ و ظاهر شود و زشتی و زیبایی اعمال هر کس ناباورانه در تصاویر گویا در رستاخیز به تماشای خود و همه خلائق گذاشته شود.

سید صادق ، کمی جا به جا شد و با تکان دادن انگشت سبابه گفت : تازه فهمیدم ، این جا چه خبر است . بله ، درست است ، عالم برزخ یعنی دوره انتظار و به تعبیری بازداشت موقت تا برپایی قیامت ، برای انعکاس عینی و ارائه ملموس اعمال دنیا. فضای برزخی به منزله بازداشتگاه یا اقامتگاه موقت ، جهت تشکیل و تنظیم پرونده و نگهداری در بایگانی برزخ به منظور استفاده در محکمه قیامت است که اسناد و مدارک مستند هر کس دسته بندی ، تکمیل و جهت طرح در جلسه نهایی دادگاه رستاخیز آماده می شود، به همین جهت اگر هر فردی از خود صدقه جاریه ای باقی گذاشته باشد و یا از جانب زندگان ، هر کس از فامیل یا بیگانه خیرات و یا طلب مغفرتی در حقش انجام شود و یا برعکس ، فعل شعری با مباشرت و یا با قصد سوء و نقشه خائنانه او صورت

گرفته و پی آمد بعدی داشته باشد تا آخرین برگ سند حسنه یا سیئه بعد از مرگ به نام او ثبت و در پرونده و دیوان عملش وارد می شود. بنابراین در برزخ هیچ کس نمی تواند کرده اش را انکار کند، چرا که در این مرحله خود شاهد خیر و شر صوتی و تصویری مستند وجود خویش است تا در قیامت بر اساس همین سند گویا، مورد محاسبه و مواخذه نهایی قرار گیرد، مگر نه؟!

گوژپشت که دانست مسؤولیت خود را انجام داده و به تعهدش عمل کرده است و دریافت که سید صادق موضوع تجسم اعمال را تا حدودی درک کرده و مطلب را گرفته است، با کمی احساس آرامش گفت: همین طور است! اما سید صادق کنجکاو که تازه چیزهایی دستگیرش شده بود، برای اطمینان بیشتر یک بار دیگر اظهار داشت: عجب پس شما هم مردید! بله، قبلا گفتم که من و همه این اشباح مرده ایم.

پس نتیجه اعمال تو را به این صورت درآورده است این طور نیست؟ بله، درست فهمیدی. من تا زنده بودم این قیافه کج و کوله را نداشتم. تو می توانی بعد از بازگشت، تصویر دنیایی مرا که در خانه مان موجود است ببینی و حدس بزنی که تاکنون بر من چه گذشته است.

سید صادق دوباره از سرنوشت بدکاران پرسید و گفت: آیا ممکن است، این عده گرفتار روزی از این هول و هراس رهایی پیدا کنند؟

بله، ممکن است، ولی بستگی به موقعیت اعمال دارد. همه اینها که می بینی تا روزی که در قیامت محاسبه اعمال صورت گیرد، به لطف و فضل خدا امیدوارند، البته این نکته را هم بدان که عده ای از این بدکاران تا آن روز، هیچ گاه از این مهلکه نجات نخواهند یافت.

سید، یادش آمد که گوژپشت گفته ، او هنوز زنده است برای اینکه خاطرش جمع شود، یک بار دیگر همین سؤال را تکرار کرد و گفت : آیا به راستی ، من زنده ام ؟

مطمئن باش تو زنده ای چون روح آدم زنده در هنگام خواب که در پرواز است تحت شرایطی با سایر ارواح زنده و مرده در فضای مجردات ملاقات میکند و این بار که حتما حادثه ای اتفاق افتاده ، روح ناآرامت تو را تا این مرحله پیش آورده و گذارت را به این دیار انداخته است ؛ گفتی ، برزخ گنه کاران ؟!

او پاسخ داد: بله ، قبلا گفتم برزخ گنه کاران . من تا به حال هر چه گفتم از برزخ بدکاران برایت گفتم . آخر، برزخ اهل ایمان و جایگاه نیکوکاران جداست و ما به دلیل محرومیت و محدودیت از آن جا بی خبریم فقط گاهی از گشت و گذار نامحدودشان درمی یابیم که به آنها در آنجا چه می گذرد و ما در این جا چه می کشیم . بله ، جایگاه آنها پاکیزه است . آنجا اسمش وادی السلام است ، جای انسانهای پاک و پرهیزکار. به آنجا وادی ایمن هم می گویند. شهدا هم در آنجا هستند و جایگاه ویژه دارند، آنها به دلیل آزادی و سیر و سفر در عوالم مختلف برزخ و بهره مند بودن از نعمتهای ویژه خداوند، همیشه شاد و خرمند. گستره شادمانی و فضای روحانی آن بزرگواران و نیکوکاران در برزخ بی نهایت است . آن بندگان مخلص با تسلیم در برابر حق و شهدا با گذشت از جان خود در راه خدا کاری کردند که امروز در بهشت برزخی خاص خداوند ماءوی گرفتند و همیشه مهمان محبوب خدایند و از نتیجه کارهای خوبشان در دنیا، لذت می برند، لذت !

پس آنچه تاکنون برایت گفتم و تو هم قسمتی از آنها را شاهدهی و کشف می کنی ، مربوط به برزخ گنه کاران است و روح امشب فقط با ارواح این گروه مردگان دیدار کرده است . یادت باشد که گفتم بدنت در آن دنیا است و زنده است و تو به دلیل وابستگی به آن دوباره به همان جا باز خواهی گشت .

سید صادق گفت : آفا، آیا می توانم با اینها که ضجه و ناله می کنند مثل شما سؤال و جواب داشته باشم ؟ گوژیشت جواب داد: بستگی به موقعیت دارد. شاید با بعضی نتوانی ، اما از مشاهده حال زارشان می توانی پی ببری که به آنها چه می گذرد.

بخش سوم : کیفر رشوه خواری

1 - درد دل با همسر

سید بعد از اینکه گفتگو، تقریباً به رازی بزرگ پی برده و از گذشته اش سخت پشیمان شده بود با دستپاچگی بیشتر به سراغ آنهایی که نزدیک ترش بودند رفت و به یکی از آنها که لبی آویخته و دستانی مرتعش داشت گفت : آقا، آقا! شما را چه می شود؟ چرا این قدر بی تاب می کنی ؟

آن مرد رنگ پریده که از شدت ناله و فریاد صدای سید را نمی شنید، با خود می گفت :

همسرم ! این جا نیستی تا حال زارم را ببینی . اگر چه در دنیا قدرت را ندانستم و با بهانه جویی های بی مورد اغلب بر سرت داد و فریاد می کشیدم و گاهی کتکت می زدم ، اما امروز شما بگذر، بزرگواری کن از خدا بخواه که از تقصیرات من بگذرد. یادت می آید که بین من و تو بر سر کیفیت زندگی دعوا بود و تو حاضر نبودی برای چند روزه حیات گذرا از مال حرام بخوری ؟ هیچ وقت یادم نمی رود تو بارها...

در این جا صدای خشن و کریهه رشته افکار سید را پاره کرد. او چشمانش را به فضا دوخت تا جهت صدا را پیدا کند که دهانش از تعجب باز ماند. او چهره مخوفی را که حدود دو متر قد داشت دید که از بالای سر مرد معذب با اشعه قرمز رنگ به شکل مورب بر سر و صورت او نیزه می زد و با هر کلمه ای

که از او در فضا موج می انداخت ، همراه با باز و بسته شدن چشمان او به شدت آزارش می داد.

و سید از زبان گناهکار شنید که او از زبان همسرش می گوید: «احمد! به تو نگفتم من در جلسات درس عقاید زیاد شرکت می کنم . رشوه خواری تحت هر نام ، حرام و از گناهان کبیره است . نگذار زندگی مان با پول حرام اداره شود. اگر بچه هایمان از حرام تغذیه کنند در کیفیت رشد و شکل گیری شخصیت و خلاصه در هویت فردی و ساختار اجتماعی آنان تاءثیر خواهد گذاشت . آنها چرا باید به سبب خطاکاری و سهل انگاری هر دویمان فدا شوند؟ خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده (هر دو) را در قیامت کیفر سخت خواهد داد.»

بعد از پایان نقل قول ، فضا آرام شد و ناشناس ادامه داد: من چقدر لجباز بودم و زیر بار نمی رفتم و همیشه می گفتم : چه اشکالی دارد؟ کسی که خودش حاضر است بابت انجام دادن کارش به من انعام بدهد یا برای زودتر انجام شدن کارش حق الزحمه ای پرداخت کند کجای این عمل حرام است ؟ و تو می گفتی ...

مجددا همان وضعیت قبلی تکرار شد و روح برزخی در برابر هجوم اشعه مرموز در امان نماند و با تحمل همه آن عذاب ها از زبان همسرش چنین ادامه داد: «آخر، اشکال همین جاست . مردم می دانند که اگر به شما و برخی از کارکنان امثال شما در ادارات رشوه ندهند، پرونده شان در جریان نمی افتد. شما در حین انجام دادن کار آنقدر طفره می روی و ارباب رجوع را امروز و فردا می کنی که مردم مجبور شوند مشکلشان را با پارتی و یا با دادن رشوه و جلب رضایت شما حل کنند.»

پس از اندکی سکوت ، ناشناس با دو دست بر سرش کوفت و ناله سر داد:
ای وای بر من ، که چه مشکلاتی برای مردم آفریده ام ! وقتی که درد دل
گناهکار به این جا رسید و صادق با چشمان زل زده همه حرفهای او را شنید،
یک باره از جا کنده شد و بی اختیار فریاد زد: مرد بیچاره ! راستی همسرت این
قدر با خدا بود و تو را از عمل زشتت باز می داشت !؟

او آه سردی کشید و گفت : بله درد من بیشتر همین جاست . آن زن فداکار
مدام مرا نصیحت می کرد و عکس العمل ناخوشایند حرام خوری و مکافات آن
را بعد از مرگ به یاد می آورد، اما من زیر بار نمی رفتم . همسرم نه تنها مرا از
این بلای اجتماعی بر حذر می داشت ، بلکه آن چنان قانع و صرفه جو بود که
نکند من از بابت سختی زندگی و مشکل تاءمین هزینه های اضافی به رشوه
خواری کشیده شوم .

2 - من کارمند بودم

سید صادق سرگردان با طنز گفت: چرا حالا متوجه شدی که از بابت همان پول هایی که به قول خودت از مردم رشوه گرفتی، داری این طور عذاب می کشی؟

ناشناس آه سری کشید و گفت: چگونه باور نکنم، در حالی که همه ذرات وجودم صورت حقیقی عذاب را ادراک می کند. من فعلا در جهنم را به سوی خود گشاده می بینم و از حرارت آتش آن، همه هستی ام در التهاب است. (15) ای وای، که در قیامت چه خواهم کشید و چه سرنوشتی خواهم داشت! صادق برای تکمیل اطلاعات خود با تردید گفت: هنوز نمی توانم باور کنم. آخر چطور ممکن است پولی که مردم خودشان با میل و رغبت بابت پیشرفت کارشان می دادند به گفته شما رشوه تلقی شود و برای آن این همه عذاب در پی داشته باشد؟

ناشناس، سرش را به علامت استفهام انکاری تکانی داد و گفت: گفتی با میل و رغبت؟ کدام میل و رغبت؟ در کجا؟ برای چه منظور و هدفی؟ آقای بی خبر، این گفته من نیست. این قول خدا و پیامبر است (16)، هر چند که با عملکرد من و امثال من در برخی موارد، مردم چاره ای جز این نداشتند که تنها با پارتی بازی یا پرداخت رشوه به حششان برسند. آخر در حقیقت من و امثال من مقصر بودیم که آنها نیز به این گناه آلوده شوند وانگهی من از بابت همان کاری که از مردم حق حساب می گرفتم از دولت حقوق می گرفتم؛ حق نداشتیم به هیچ بهانه ای از بندگان خدا وجهی دریافت کنیم (17).

صادق با تعجب پرسید: پس شما کارمند دولت بودید؟

او با تأسف گفت: آری، من در اداره... کارشناس امور... بودم. با نظر و ارزیابی مال من بود که پروانه جواز صادر می شد. من در کارم خیلی سختگیر و بی گذشت بودم، نه برای این که قانون درست اجرا شود. منظورم از آن همه بحث از قانون این بود که همه بدانند تا سر کیسه را مثلا شل نکنند مشکلشان حل نمی شود. البته در همان اداره، کارشناسان با ایمان و وظیفه شناسی هم بودند که دیناری از مردم حق حساب بگیرند. همیشه بین من و آنها از بابت همین اخاذی و رشوه گیری شکر آب بود و روزگار مردم با این اعمال ناپسندم سیاه بود. آنها بارها مرا از این رفتار نامشروع هشدار داده بودند، اما من هر بار با توجیه و تاءویل و هوچی گری خاص، آن انسانهای پاک و مخلص را به باد انتقاد می گرفتم و تهدید می کردم که حق ندارند در تشخیص و ارزیابی های من دخالت کنند.

سید با نگرانی پرسید: چرا همان وقت که همه شما را از زشتی کارت برحذر می داشتند، چاره کار نکردی؛ یعنی حرف آنها را نمی فهمیدی که چه می گویند؟

ناشناس دردمند پاسخ داد: چرا، اما زشتی و زیبایی اعمال هر کس به میزان ایمانی است که از قلبش سرچشمه می گیرد. وانگهی هر کس بعد از یک غفلت و انجام دادن گناهی فوراً باید به فکر چاره (توبه و جبران) شود. وقتی در پی اولین گناه، راه بر نفس اماره بسته نشد و تکرار آن به صورت اعتیاد درآمد قلب گناهکار تاریک می شود و خود او هم زشتی آن را برای خود و دیگران با توجیه و تاءویل می پوشاند! بنابراین، من حالا خوب می فهمم، آن مردان خدا چه می گفتند و چرا اصرار داشتند مرا از اعمال خلاف شرع و ناپسند رشوه گیری برحذر دارند.

3 - حق الزحمه يا رشوه

سید که در پایان این گفتگوی عبرت انگیز با ناشناس ، تازه گرفتاری مردم کوچه و محله شان به این بلیه ناهنجار در برخی از ادارات برایش تداعی شده بود، گفت : پس بی تردید، برخی از کارکنان دولت که مستقیم و غیر مستقیم به مردم وانمود می کنند دارند کارشان را راه می اندازند و از بابت همان خدمت باید حق الزحمه نیز دریافت کنند، رشوه است ؟

او بی معطلی گفت : من دارم از بدبختی خودم می نالم و می سوزم . من نمی دانم مردم با چه نیتی چه می کنند. هر کس می داند خود چه می کند و باید یک روزی مثل من جوابگوی عملش در پیشگاه خداوند باشد. فقط این نکته را می دانم که کارمند دولت بابت کارش از دولت و بیت المال همان مردم حقوق می گیرد. اگر کاری قانونی است باید انجام دهد و اگر قانونی نیست انجام دادن آن نیز خلاف مصلحت جامعه است ، پس در هر صورت به هیچ بهانه ای حق ندارد از مردم بابت انجام دادن کارشان چیزی دریافت کند که این نوع دریافت چون با برقرار و با چشم داشت قبلی است ، لذا در عرف عمومی به نام های مختلف حق الزحمه ، حق حساب ، هدیه ، انعامی ، حق التحریر و... رایج است و همه این اخاذی ها تحت هر نام بر تباهی فرهنگ اجتماعی دامن می زند و در قالب رشوه ، عملی است حرام و در پیشگاه خدا برای هر دو طرف مستوجب کیفر و مجازات است . سید با عجله پرسید: پس هدیه موردش کجاست ؟

ناشناس جواب داد: هدیه به معنای تحفه و ارمغانی بلاعوض است که بین انسانها خصوصا دوست و فامیل فقط به قصد ازدیاد پیوند و محبت داده می شود نه به منظور دیگر. وانگهی نیت آدمی در این قبیل موارد حائز اهمیت است . تنها

در یک مورد (خوب دقت شود) اگر بدون تبنانی یا چشم داشت قبلی، کاری در مجرای درست و قانونی انجام گیرد و صاحب کار فقط به قصد ارج نهادن به حسن عمل کارمند، هدیه ای در پایان کار به وی تقدیم کند شاید رشوه تلقی نشود، هر چند که تشخیص مرز این دو عمل بسیار حساس است و بهتر آن است که به منظور دور ماندن از مظان تهمت از پرداخت و دریافت این نوع حق شناسی هم احتراز شود.

و سید با علامت تاء یبید در دنباله حرف های ناشناس با خودش گفت: بله، درست است که این نوع دریافت وجه از مردم رشوه است. رشوه که شاخ و دم ندارد. کارمند رشوه خوار تا توجیهی برای اعمالش نداشته باشد نمی تواند از مردم اخاذی کند. گاهی او با قیافه حق به جانب وانمود می کند که متأسفانه صاحب کار تقاضایش خلاف قانون است و او چون نماینده قانون است، حق ندارد خلاف قانون عمل کند! بیچاره مردم که با همین اشکال تراشی ها و ایرادگیری ها، دچار دردسر می شوند و برای اینکه در بن بست قانون گیر نکنند و پرونده شان به عقب نیفتد با التماس و التجا اصرار می کنند که هر طور هست، ایشان محبت کنند و یک راه قانونی پیدا کنند. آن وقت همین آقای نماینده، قانون، ابتدا بر صاحب پرونده منت می گذارد، سپس به میزان وجهی که از وی دریافت می کند با ژست مجری قانون، مشکل لاینحل ارباب رجوع را مثلاً حل می نماید.

وای بر چنین کارگزار و نماینده قانون! راستی چقدر، آدم باید پست و ضعیف باشد تا بابت اجرای قانون و انجام دادن یک امر قانونی از تشکیلات دولت حقوق بگیرد و در لباس قانون ابتدا، ارباب رجوع را به اصطلاح سنگ قلاب کند و کارش را غیر قانونی جلوه دهد، آن وقت (جناب ایشان) برای همان

کار غیر قانونی مثلا راه قانونی پیدا کند تا بتواند از مردم ، بابت همان کار با نام حق الزحمه رشوه بگیرد. چه بسیار مردمی که روزانه در ادارات و شرکت ها گرفتار این نوع کارکنان خدا نشناسند که دارند هر روز به بهانه های مختلف هم از توبره می خورند و هم از آخور! آنها به منزله زالوهای خون آشامند که خون مردم را می مکند، آن وقت نام این کارشان را می گذارند انجام وظیفه ! این قبیل کارکنان انتظار دارند، مردم زحماتشان را ارج نهند و قدر آنها را هم بدانند...

معمولا طرز تفکر آنان این است که زندگی خرج دارد، باید پول درآورد تا خوب آن را گذرانند. حالا از چه راهی برایشان فرق نمی کند. برخی از آنان به محض این که به پست و مقامی می رسند، حق مردم را فراموش می کنند و با توجهات مختلف از بیت المال می چایند و خرج زندگی بی در و دروازه شان می کنند. با آن که زمانه و زندگی سراسر پند است ، اما نمی خواهند بفهمند که سرانجام روزی انتقام پس خواهند داد. آنان اگر چه ممکن است گاهی در دستگاه باز و گسترده دولتی با حيله و نیرنگ ، چند صباحی از مؤاخذه بگریزند و مجازات نشوند، اما نمی پذیرند لابد دلیلی دارد که هرچه به دست می آورند برایشان برکت ندارد. آیا شده یک بار با خودشان خلوت کنند و از خود پیرسند که با این پولهای مردم که صرف زندگی می کنند، می توانند انتظار داشته باشند فرزند سالم و شایسته ای هم داشته باشند؟ آنها در دنیای خود به اشکال مختلف تاوان پس می دهند.

ناشناس با همه غصه ای که وجودش را می آزد به حرف آمد و گفت : آقا،

شما با کی حرف می زنید؟

سید کمی درنگ کرد و گفت : نمی دانم ، با تو، با آنها، با خودم ! اما این را

می دانم که خوی آدمی این است تا در زحمت نیفتد عموما همه اعمالش را بر

اساس خواسته نفس خویش توجیه می کند. اکثر آدم ها آنطور که خود می خواهند همه چیز را تفسیر می کنند و زندگی را از عینک شخصی خویش می بینند. اینها حتی اصرار دارند زشتی اعمالشان را جلوه زیبایی بدهند، اما غافل از اینکه هر عملی عکس العمل خودش را می طلبد. بارها اتفاق افتاده که این قبیل آدم ها در بن بست عجیبی افتادند، اما هیچ وقت به روی خود نیاوردند که دلیل این همه نابه سامانی زندگی شان چیست ، مثلا با این همه درآمدی که دارند چرا باید گرفتار تنگی معیشت و یا دچار دردهای دیگر شوند و...

ناشناس دنباله آن را گرفت و گفت : آنها با تارهای ضخیمی که به دور خود تنیده اند، هیچ وقت معنای درست حیات را درک نمی کنند تا وقتی که مرگ فرا رسد و پرونده زیستن در دنیای مادی شان بسته شود. اینها بعد از مردن تازه خواهند فهمید چه اتفاقی افتاده است !

4 - آرزوهای دور و دراز

سپس ناشناس که خود را در عذاب حسرت گذشته و رؤیت منظره هولناک پیچ و تاب آتش چندین گناه بزرگ می سوخت ، وقتی زمزمه آگاهانه سید را تا این جا همراهی کرد، صیحه ای زد و فریاد کشید: ای وای بر من و آرزوهای دور و دراز من! ⁽¹⁸⁾ ای دل غافل ، چرا مادیات و زرق و برق زندگی برایم هدف بود؟ ای نفس سیه بخت ، یادت هست که همیشه غبطه کسانی را می خوردم که زندگی اشرافی داشتند. آیا یادت هست که چطور مدام آرزو داشتم مثل آنها خانه نمونه ، اتومبیل لوکس ، اسباب و اثاثیه مدرن و مجموعه ای از وسایل تجملی غیر ضروری داشته باشم اما... اما نه تنها به آنها نرسیدم که خوب شد نرسیدم بلکه همان تفکر و اندیشه دنیاطلبی کار مرا ساخت و هر اندازه از مال دنیا جمع کردم و به آنها دل بستم ، غیر از پاسخگویی بعدی حلال و حرام آنها هم اکنون عذاب خاصی را به دوش می کشم .

بله ، حالا می فهمم که زینت ها و زیورهای مادی و مال دنیاست . ⁽¹⁹⁾ و تنها به درد حیات دنیوی می خورد و برای طالب آن ، به نسبت نگاه و نگرش به آنها که وسیله تلقی کند یا هدف ، در سفر آخرت بازتاب خواهد داشت . و من با آن دل بستگی های نفسانی حیات اخروی را از دست دادم . آخر، آخر چرا من برای خوشی موهوم چند روزه دنیای فانی ، حیات ابدی خود را تباه کردم ؟ من می دانم با گناهان سنگینی که دارم عذابم سنگین است ، خصوصا با رشوه هایی که از مردم گرفته ام ، تقریبا راه نجات بر من بسته است .

پس در ادامه زاری اش دوباره همان گفته های قبلی خود را تکرار کرد و به صورت پیام بی حاصل ، خطاب به همسرش گفت : خانم فداکارم ، بیا و به حال

من بیچاره رحم کن ، لا اقل تو از حقت بگذر شاید تخفیفی در عذابم داده شود.
من در شب اول بعد از مرگ به اندازه کافی فشار قبر دیده ام ، حالا می فهمم که
حق با تو بود. تو خیلی خوب بودی که برای نجات من ، حتی در برابر تندی ها
و دشنام هایم عکس العملی نشان نمی دادی و با شکیبایی خاص می گفتی :
«احمد! تو را به خدا واگذار می کنم» .

و این جا یک بار دیگر اشعه قرمز، بر سر و صورت وی نیزه مرموز کوبید و
او هم داد می زد: ای وای ! خدای من خودت رحم کن . چقدر بد کردم که حالا
بد می بینم !

بخش چهارم : قصه زن غیبت کننده و تمام

1 - منظره تاسف بار

سید که با کنجکاوی هایش لحظه به لحظه با چشم و گوش ، صدای ناله های دردمندان برزخ را تعقیب می کرد. ضمن تاءسف از گذشته تباه شده ناشناس (احمد) منظره تاءسف بار دیگری توجهش را جلب کرد. او زنی را دید که با ناخن ، صورت سوخته اش را می خراشد و از شدت غم و درد و افتادن در عذاب وادی برهوت ، زبان خود را می جود و آب دهانش از دو گوشه لبش بی اختیار جاری است . کمی به سمت او پیش رفت تا شاید بهتر ناله او را بشنود و از دردش باخبر شود. او می گفت :

آه خدا! چه بد کردم ! خدای من بیش از این رسوایم مکن ! بارها شنیده بودم که غیبت و سخن چینی حرام و هر دو از گناهان بزرگند. من به اهمیت و سختی عذاب آنها پی نمی بردم . بارها با خودم می گفتم : دارم صفت دیگران را می گویم . اما... اما حالا... ای وای بر من !...

سید با شگفتی فراوان در میان حرف های آن زن دوید و گفت : مگر گفتن عین صفت دیگران حرام است ؟

زن دردمند ابتدا نگاه مبهم و مجهولی به سید، سپس با احساس شرم و گناه بیشتر پاسخ داد: کسی که راضی نباشد، البته که حرام است و گناه دارد. (20) سید دوباره گفت : چه کسی راضی است که در غیابش بدگویی شود. اگر این ، درست باشد پس اکثر مردم گرفتارند. مگر نه ؟

زن گناهکار نگاهش را به نقطه نامعلومی می داخت ، آن گاه از شدت عذاب ، ناله ای سر داد و گفت : آخر چرا آدمی تا زنده است خودخواه است ! خوب ، بله که درست است ، بله که خیلی ها گرفتارند. چطوری دیگران راضی بشوند؟ معلوم است هیچ کس راضی نخواهد شد که در نبود او از بدی هایش بگویند. برای همین است که این پشت سر گویی را حرام و حتی از عمل زشت زنا بالاتر دانسته اند. (21)

سید با شگفتی گفت : یعنی چه ؟ چطور می شود که غیبت از زنا شدیدتر باشد؟ زن رسوا که خود سخت آشفته بود، ابتدا نخواست بیشتر چیزی بگوید، اما با اصرار سید خصوصا که امیدوار شد شاید با ذکر این حقایق و بیداری سید، گشایشی در شکنجه های روحی اش حاصل شود، پس لب به بیان مطالب بیشتر باز کرد و گفت : آخر گناه زنا اگر به زور یا محصنه نباشد مربوط به حق خداست و دایره تاءثیر اجتماعی آن کمتر، هر چند ازدیاد و شیوع آن هم خطرات و نگرانی های اجتماعی دیگر دارد، اما با توبه جدی بیش از مرگ (اگر خدا بخواهد) گناهکار نادم بخشیده می شود، در حالی که گناه غیبت ، غیر از حق خدا حق مردم هم هست و با توبه بعد از گناه ، غیر از خدا جلب رضایت بنده هم لازم است .

تاءثیر سوء غیبت از همان لحظه وقوع شروع می شود و ممکن است برای یک مورد آن ، عوارض بدبینی ، بی اعتمادی ، سوء تفاهم ، برافروخته شدن آتش خشم ، قطع رحم ، شعله ور شدن حس انتقام ، ناسزاگویی ، تهمت های بعدی ، اختلاف و درگیری خانوادگی و گاه قبیله ای و اجتماعی و قتل نفس و سایر فجایع را در پی داشته باشد که عموما هر یک جداگانه از گناهان کبیره اند. تازه اینها پی آمد زیان معنوی است و چه بسا که زیان مادی آن کمتر از زیان

معنوی آن نباشد. پس اگر قبح غیبت از بین برود و در جامعه به صورت یک بیماری شایع شود، خسارت جبران ناپذیر اجتماعی را به دنبال خواهد داشت که فقط خدا می داند.

سید گفت : تا یادم نرفته می خواهم بدانم مگر گناه زنای به زور و محصنه شدیدترند که شما در ابتدا اشاره و آنها را استثنا کردی ؟

زن گرفتار گفت : بله که شدیدترند! در مواردی که زنان به زور وادار به زنا می شوند یا زنانی که همسر دارند تن به زنا می دهند، نه تنها عمل زشت زنا صورت می گیرد که در حقیقت حقوق انسان هایی نیز مورد تجاوز قرار می گیرد و به شدت آن می افزاید.

2 - طوفان در برزخ

سید دوباره به حرف اول برگشت و گفت: به نظر شما ریشه اصلی گناه غیبت این که این همه مفسده اجتماعی دارد چیست؟

زن شوریده، هنوز پاسخ نداده بود که یک باره لرزه شدیدی همه جا را تکان داد و همراه رعد و برق سنگین، طوفانی از گرد و خاک به هوا برخاست و متعاقب آن، فضای برزخ در تاریکی مطلق فرو رفت و کسی نتوانست جایی را ببیند. صداها و ناله های برزخیان در سینه ها حبس شد. سکوت معنا دار محیط در وحشت فزاینده فرو رفت. عقلش به جایی نرسید و خود را ملامت کرد که نکند این سؤالش این همه وحشت را به وجود آورده است. پس خود را تسلیم قضا و قدر کرد و در پی آن، ناگهان آوای بلند ناشناسی در سکوت اسرارآمیز برزخ چنین طنین انداخت:

خودخواهی!

سپس دو بار دیگر اما نه به شدت اول تکرار کرد: خودخواهی، خودخواهی!
و خاموش شد و متعاقب آن، طوفان آرام گرفت و همه چیز به حال اول برگشت ناله های گنه کاران از سرگرفته شد و هر کس به میزان رنج و شکنجه عذابش، جزع و فزع را آغاز کرد.

زن نگون بخت نیز در حالی که صورتش را می خراشید و بر اثر جویدن شیء ناشناخته ای، آب دهانش از دو گوشه لبش جاری بود و بوی عفونت آزار دهنده ای می داد، خطاب به سید گفت: حال دریافتی که ریشه غیبت از چیست؟ و در پی آن نتوانست راست بماند و پاهایش به جلو قوس برداشت و پشتش هم کمی خم شد.

سید که هنوز گیج بود و از جو ترسناک چند لحظه پیش در نیامده بود، با پاسخ زن به خود آمد و گفت: بله... بله... البته... فهمیدم که... و زن حرف او را قطع کرد و گفت: خودخواهی نه تنها ریشه اصلی غیبت که سرچشمه بسیاری از گناهان است. ⁽²²⁾

سید مجدداً گفت: ... بله... خودخواهی منشاء بسیاری از زشتی‌ها، کجروی‌ها، ستم‌ها و جنایت‌هاست.

و زن ادامه داد: آری، ای انسان، تو را چه شد که به خدای کریمت مغرور شدی و نافرمانی‌اش کردی؟! ⁽²³⁾

و خود او در جواب خویش در حالی که عده زیادی از برزخیان نیز وی را همراهی می‌کردند یک صدا گفتند: خودخواهی.

غلغله‌ای شد. صدای هماهنگ در فضا پیچید و منظره رعب‌آوری به وجود آورد و او مجدداً با صدای بلند گفت: آدمی چرا ناشکیبا و حریص است؟ ⁽²⁴⁾

همه یک صدا گفتند: به سبب خودخواهی.

و چرا طغیان می‌کند و تا خواسته‌هایش تاءمین نشود دست بردار نیست؟ ⁽²⁵⁾

جواب این بود: به دلیل خودخواهی.

و ادامه داد: بله، اختلافات زن و شوهر، کشمکش‌های خانوادگی، نزاع و درگیری‌های قومی و قبیله‌ای، جنگ‌های خونین تاریخی گذشته و حل، تعصبات فردی و اجتماعی، افکار و اندیشه ناسیونالیستی (ملی‌گرایی) و... همه اش از یک چیز نشاءت می‌گیرد و آن نیست جز یک صدا گفتند: خودخواهی.

همه مفاسد اجتماعی و همه گناهان انسان از کوچک و بزرگ و خلاصه، همه حب و بغض‌های فردی و اجتماعی از یک ریشه آب می‌خورند، بله از یک ریشه و آن یعنی حب نفس یا خودخواهی، خودخواهی!

3 - خودخواهی یا عشق پاک

از این جا سخن زن معذب ملایم و آرام شد و گفت : بهتر است بگویم ، بسیاری از عشق ها و اظهار ارادت ها، حتی عبادات بسیاری از آدم ها که به علت ترس از عقاب جهنم و یا به طمع ثواب و پاداش بهشت انجام می شود، ناشی از خودخواهی است .

سید در میان حرف های زن دوید و گفت : پس یا این نوع بندگی ها، بندگی نیست و یا این نوع خصلت خودخواهی ، خصلتی پسندیده است ، کدام درست است ؟

زن گرفتار پاسخ داد: انسان فطرتاً خودخواه است ، خودپسند است و خویشتن دوست . تا زنده است برای این «خود» خویش چه کارها نمی کند و برای همین خصلت ذاتی است که او به تلاش برای زیستن می پردازد و در تکاپوی حیات فردی و اجتماعی است . در حقیقت موتور فعالیت هر کس در حیات دنیا همین حس خودخواهی اوست . پس اگر مهار شود و هدایت گردد به صلاح و فلاح او منتهی می شود و انسان ، انسان می شود.

بندگی های ناشی از بیم و امید (جهنم و بهشت) از این نمونه است که مرتبه هدایت شده و عالیّه آن است . اما از این مرحله بالاتر در مورد انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام و اولیای خداست که این خصلت بر حسب موقعیت ها و مراتب اولیا به عشق پاک و ایثار به خلق ⁽²⁶⁾ و ارادت خالص به خالق هستی تبدیل می شود و به فناء فی الله ختم می گردد، مانند شهدا که با گذشتن از جان عزیز خویش و تقدیم آن در راه رضای الهی ، عملاً معنای عشق پاک را تفسیر کردند که مرتبه مافوق و اعلی است . در آن حالت ، دیگر «من» و «خود» انسان ،

استحاله در عشق به خداست و خودخواهی در وجود آن بزرگواران رنگ و جایگاهی ندارد. بندگی ها و مناجات آن الگوهای انسانی ، شاهد این مدعاست و سخن واپسین دم حیات امام حسین علیه السلام در روز عاشورا که فرمود: «الهی رضا برضاک»⁽²⁷⁾ نیز مؤید همین نکته است .

سید با شنیدن این نکات تازه در بهت و حیرت مضاعف فرو رفت و با خود گفت : خدایا، چه می شنوم؟! سپس از زن دردمند خواهش کرد که بیشتر بگوید.

و او گفت : بله ، کسانی که با کشتن نفس خویش و گذشتن از حب خویشتن به حب خدا و جلب رضایت خالق رسیدند و صاحب مقامات و کرامات شدند زیادند. قصه جوانمردی و از خودگذشتگی «پوریای ولی» مشهور است که چگونه با ایثار و پا گذاشتن بر خواسته نفسانی اش صاحب کرامت شد و مستجاب الدعوه گردید.

عشق پدر و مادر خصوصا مادر به فرزند، هر چند که زمینی است ، چون این عشق جلوه ای از جلوه های الهی و به معنای ایثار و مقدم داشتن دیگری بر وجود خویش است ، از همین نمونه عشق پاک و درخور احترام است ؛ به همین علت خداوند، احترام به پدر و مادر را بعد از بندگی و اطاعت مخلوق در برابر خالق قرار داد و فرزندان را به رعایت آن توصیه و تاءکید فرموده است⁽²⁸⁾ . و برعکس اگر این خصلت فطری کنترل و مهار نشود و در اختیار نفس اماره درآید، بندگی او به صورت نفاق جلوه می کند و آنجا که از بندگی سرباز می زند، طاغی و یاغی می شود و همین خوی او، وی را به عالم حیوانی می کشاند و گاهی از حیوان هم درنده تر می گردد که مرتبه اضل و اسفل آن است⁽²⁹⁾ . آیا

راستی اکنون فهمیدی که مفاسد اجتماعی ، چگونه همه شان ریشه در خودخواهی دارند؟

سید که از گفتار زن معذب غرق در اندیشه حقایق تازه تری شده بود و نمی توانست برای تبرئه انسان گمراه ، هیچ راه نجاتی توصیه کند، فقط چند بار سرش را به علامت تاءسف تکان داد و در جواب گفت : بله ، لابد با این حساب ، اکثر مردم گرفتارند. آیا درست فهمیدم ؟

زن گرفتار گفت : بله همین طور است ! مگر نشنیدی که همه مردم راهشان از جهنم می گذرد⁽³⁰⁾ و اکثر آنان گرفتار عذاب خواهند شد؟ سید، نتوانست ترسش را مخفی کند و با نگرانی پرسید: آنان که هنوز زنده اند و فرصتی دارند چه راهی انتخاب کنند که گرفتار نشوند؟

ناگاه آهنگ صدای ناشناخته ولی دلنشینی در فضای برزخ پیچید که :

معیار انسان نفس اوست ، بله همان نفس او.

اگر آدمی حق شناس و حد شناس باشد و «خود» خویش را خوب بشناسد که چه توقعی از دیگران در مورد خویش دارد و آبرو و شرف و حقوق دیگران را مانند آبرو و شرف و حقوق خود محترم بداند و به تعبیر دیگر نفس خویش را معیار قرار دهد، هیچ وقت دنبال تضییع حقوق دیگران نخواهد رفت و غیبت کسی را هم نخواهد کرد و اگر یک بار غفلت کرد و فریب نفس خویش (شیطان درون) را خورد و گناهی مرتکب شد، فوراً پشیمان می شود و در صدد جبران آن برمی آید.

4 - آبروی مسلمان

در این وقت دوباره سکوتی خاص بر فضای غم آلود برزخ حاکم شد و دیگر صدایی برنخاست . اما اندکی بعد، زن دردمند به دور خود چرخشی زد و با دو دست بر سرش کوفت و با ناله اش سکوت فضا را شکست و گفت : و اکنون ، من بدبخت ، آن جا که از سر ناگفتنی یا صفت زشت کسی می گفتم ، آیا نباید به خود می آمدم که اگر دیگران در غیاب من از اسرار یا خصلت های بد من بگویند، خودم چه حالی خواهم داشت ؟ چرا گاهی اکثر ما خانم ها و برخی از اعضای خانواده وقتی دور هم جمع می شدیم ، بی اعتنا به دستوره های دین ، نقل مجلسمان همین افشای اسرار دیگران بود و بدگویی از این و آن ؟ آخر مگر نه این بود که غیبت کننده در عالم امر و باطن که تو فعلا، حقیقت آن درک نخواهی کرد گوشت مردار غیبت شونده را می خورد؟⁽³¹⁾

در این جا سید یک بار دیگر لرزید و با نگرانی گفت : لابد شما هم خودخواه بودید، مگر نه ؟

زن دردمند آهی کشید و با تأسف گفت : بله ، حتما همین طور است ، خوب گوش کن . همین حس خودخواهی یا حب نفس موجب شد که تکبر و خودبزرگ بینی شیطان غلیان کند و از سجده به آدم خودداری ورزد و با این تمرد، از مقام قرب الهی رانده گردد. مشکل من و امثال من در این بود که نتوانستم روح و کلام و امر و نهی خدا را بفهمم و پی آمدهای منفی غیبت را از مفهوم آن کشف کنیم .

وقتی ما زنده بودیم برای بسیاری از ما این هشدارها حالت مبالغه داشت . ما باید می فهمیدیم که خداوند برای آبروی مسلمانان ارزش قایل است و اسلام ،

نظام سالم اجتماعی مسلمانان را بر اساس حسن تفاهم و تعاون به یکدیگر تحقق پذیر ⁽³²⁾ می داند، در حالی که غیبت از ریشه آن را به تضاد و تفرقه می کشاند و پایه های نظام اجتماعی را به فروپاشی تهدید می کند ⁽³³⁾. اکثر ما زمانی به این ارزش ها رسیدیم که دیگر دیر شده یا مرگمان فرا رسیده بود. هم در دنیا آثار مخرب سعایت ها و بدگویی های خود را از جمله ایجاد بدبینی ها و پیدا شدن نفرت ها و به وجود آمدن درگیری ها و فروپاشی ها را در خانواده و جامعه شاهد شدیم و هم در آخرت در آتش موعودی که خودمان روشن کرده ایم خواهیم سوخت .

5 - رسوای خاص و عام

سید با دلسوزی خاص پرسید: خوب اگر پشت سر مردم گفتی ، چرا از آنها حلالیت نگرفتی ؟ زن رسوا گفت : مگر، آنهایی که من پشت سرشان غیبت کردم ، یکی دو تا بودند؟ وانگهی من بعد از مرگ از زشتی آن آگاه شدم و دیگر دستم از دنیا کوتاه شده بود چگونه می توانستم از همه آنها که پشت سرشان از بدی هایشان و اسرارشان برای دیگران گفتم حلالیت بخواهم و رضایتشان را جلب نمایم ؟ و اکنون چند نفرشان اگر از حال زارم با خبر شوند حلالم خواهند کرد؟ اصلا چرا وقتی که زنده بودم توبه نکردم و به هر زحمتی بود از همه آنها بخشش نگرفتم و یا حداقل چرا استغفار نکردم ؟ من نه تنها در دنیا از فرجام کار نمی ترسیدم ، بلکه برای این که خودم را نشان بدهم بین دو نفر به هم زنی هم کردم . چه بسیاری از زنان و مردان ، که با سخن چینی و آتش افروزی من ، با یکدیگر در افتادند و کارشان به دعوا و درگیری شد.

سید که با شنیدن درد دل های آن زن گرفتار، مطلب تازه دیگری دستگیرش شده بود و با تاءثر فراوان گفت : این طور که معلوم است ، تو هم عذابت خیلی سخت است . زن سوخته دل با افسوس و آه و گفت : می بینی که چه حال زاری دارم ؟ آخر من از آن همه گناه چه لذتی می بردم که اکنون باید این همه وحشت زده و وحشتناک و رسوای خاص و عام باشم . وای بر من ! ای وای بر من که هر عمل صالح داشتم با گناه غیبت بر باد رفت ، بر باد! و من ماندم با این روزگار ساختم . اگر با این وضع هولناک و با دست خالی بدون زاد و توشه به قیامت وارد شوم بر من چه خواهد گذشت ؟

خدایا غیر از تو فریاد رسی ندارم . خدایا خودت وسیله سازی . از همه آنها
که من به آنان بد کردم و حق و دینشان بر گردن من است ، زمینه گذشتشان را
فراهم فرما!

سید بیچاره که خودش وضع بهتری نداشت و تازه به خود آمده بود که
گناهان خودش هم سنگین است ، سخت از استیصال و ناامیدی آن زن سیه
بخت متاثر گردید و نمی دانست چه کمکی می تواند به او بکند.

بخش پنجم : زشتی زنا

بوی بد برزخ

سید همین طور که غرق در غم و حیرت بود و نگران مردد از کنار گرفتاران می گذشت و به ناله های آن فراموش شدگان گوش می داد، ناگهان بوی بد و مسمئز کننده ای شامه اش را به سختی آزار داد. او با چندشی خاص تکانی خورد و به اطراف نگریست تا سمت و سوی آن را تشخیص دهد، اما مجموعه ای از آلودگی های فضای محیط و گرد و غبار برخاسته از ازدحام و سر و صدا و جیغ و فریاد آن محرومان از فیض حق ، مانع از آن شد که سید اعصاب در هم ریخته خود را متعادل کند و به راحتی بتواند محل اصلی بوی تعفن پیچیده در فضا را شناسایی کند. او ضمن کنجکاوی بیشتر متوجه شد که سایر اشباح گرفتار از بوی نامطبوع پراکنده در رنج و عذابند و چون هر کس با غمی که دارد و به نوعی در محرومیت و واماندگی خود دست و پا می زند و به فکر نجات خویش است ، همه شان وقتی به آن نقطه می رسند برای این که رنج و عذاب خود را مضاعف و تشدید نکنند، بی اختیار از آن نقطه فرار می کنند.

سید در یک لحظه ، مطلب تازه تری به ذهنش خطور کرد و آن اینکه گویا اساس و شالوده این فضای برزخ (برهوت) همه اش بر عذاب است تا گناهکاران با ورود در این نشئه و تحمل فشار قبر و احساس نگرانی از عرضه آتشی که از روزنه ای به جهنم متصل است ، بعدها تخفیفی در عذاب نهایی و قیامتی بسیاری از آنان حاصل شود و نوعی از عذاب ها همین مشاهده

ناخواستگی و احساس عذاب های دیگران است و این کشف جدید او را بیشتر شگفت زده کرد، خصوصا که می دانست بوی تعفن لاشه گندیده را حتی در فضای محدود برای مدتی می توان تحمل کرد. پس باید نکته ای در این مورد نهفته باشد که این نفرین شده ها و آلوده ها، خود نیز از این بوی برخاسته ، نفرت دارند و از آن گریزانند.

و او در راه کشف این راز و رمز، به جای این که از فضای متعفن ، خود را نجات دهد، بیشتر مقاومت کرد و صحنه را خالی نکرد و متعاقب آن احساس کرد هر چند او نخواهد به پیش رود، اما مثل این که نیروی مرموزی حتی او را به جلو هم می کشاند و او علی رغم میل باطنی و داشتن حالت سرگیجه و تهوع مجبور می شود کمی به جلوتر برود تا به هر حال دریابد که این بوی آزار دهنده از کجاست و از کیست .

پس دماغ و دهانش را به شدت گرفت و به هر مشقتی بود کمی دیگر خود را به همان سمتی که احتمال می داد بوی تعفن از آن ناحیه است نزدیک تر ساخت . سید با ناباوری عجیب مرد میان سالی را دید با چهره ای تاریک و چشمانی قی کرده و لبانی متورم که از قسمت پایین تنه اش خصوصا آلت تناسلی او به شکل بسیار زننده ای خون و چرک سرازیر شده تا بوی تحمل ناپذیری در فضای اطراف پراکنده شود و همه ساکنان را به زحمت اندازد.

2 - کشف چند نکته

در یک لحظه سید خواست از وی بپرسد که او کیست و آلودگی او از چیست ، اما ابتدا به صورت ارتجالی چند نکته زیر در ذهنش الهام گونه نقش بست و مطالب تازه ای برای وی مکشوف گردید:

الف) گناه و کیفر به منزله دانه و درخت و بذر و مزرعه اند. آدمی هر چه بکارد از همان جنس و سنخ درو می کند که گویند: گندم از گندم بروید جو ز جو. همان طور که یک درخت به صورت طبیعی از دانه یا ریشه جنس خود از خاک و باغ سر در می آورد به دلیل سنخیت جوهری بین گناه و کیفر، اگر گناهی در نشئه دیگر حیات (برزخ) به صورت عذاب رخ می نماید و این ، یعنی که گناه انجام شده ، مانند دانه و بذر کوچک در فضای کشت شده ، مفقود نشده و از بین نرفته و همچنان که دانه در فصل دیگر از بطن خاک به صورت درخت سر در آورده است ، همان گناه ، هر چند کوچک در فصل خود (بعد از مرگ) در بطن این عالم به صورت مجسم و نمایان درآمده است .

ب) روح زنده یا نفس او (سید) با سایر ارواح مردگان که به صورت اشباح یا اجسام مثالی در آمده اند در رؤیت عناصر و حقایق عالم با یکدیگر فرق دارند، بدین سبب هر چند که همین روحش کیفرهای برزخیان را می بیند، اما دیدن ها متفاوت است . او صورت نقاشی گناه را می بیند و آنها باطن زنده و عمق گناه را. او خار روئیده می بیند، آنها درخت خار و شاخ و بال کشیده را. او عذاب ظاهری و بوی جسم متعفن را حس می کند، اما آنها جوهر حقیقی عذاب و تعفن فراگیر را.

پس بی جهت نیست که او می تواند تا حدودی دوام آورد و به مقیاس تصورات مادی و دنیایی، از بو و صاحب بو ارزیابی کند، اما آنها چون در باطن دنیا فرورفته و حقیقت و باطن اشیا را دریافته اند، بیش از این طاقت ندارند با تحمل عفونت های فراگیر و مستهلک در فضا بار سنگین خود را افزون و انبوه تر سازند.

پ) چون آثار وضعی و زشتی بعضی از گناهان به دلیل خاصیت روحی و روانی و کنه حقیقت شان از بعضی گناهان دیگر بیشتر است هر چند که همه گناهکاران به میزان گناهی که مرتکب شده، ظلمی روا داشتند و همه ظالمند، اما همه ظلم ها در فرهنگ دین در یک ردیف نیستند کیفر همه گناهان یکسان و یکی نیست. آن کس که به خدا شرک ورزیده و ظلم کرده با کسی که دزدی کرده و ظالم شناخته شده، در قیامت با آنها با یک معیار معامله نمی شود و هر دو آنها به یک نهج مجازات نمی شوند، به تعبیر دیگر کیفر و مجازات دنیا و آخرت با هم یک فرق اساسی دارند.

در دنیا اثر وضعی برخی گناهان غیر از بازتاب مشهود و نامشهود، برای فرد بیشتر بازتاب تکوینی (بودن) اجتماعی دارد و اگر بلاهایی چون سیل، صاعقه، زلزله، طوفان، خشکسالی، گرفتاری به حکام جور، جنگ های خونین و... بر مردم وارد و فرود آید، چه بسا که در هنگام نزول بلا، عموماً بدون تفکیک و استثنا دچار قهر الهی خواهند شد.⁽³⁴⁾

اما بعد از مرگ به حسابهای هر کس، جداگانه و دقیق و بر اساس شدت و ضعف و آثار و شعاع تاءثیر گناه که فقط خدا به این مراتب آگاه است رسیدگی می شود و صاحب آن به همان میزان مجازات خواهد شد و حتی یک ذره و بال آن به گردن دیگری نخواهد افتاد.⁽³⁵⁾

3 - لذت ناپایدار

سید در طلوعه این دیدار برزخی ، بعد از دریافت و کشف چند نکته فوق
یادش افتاد که زندگان عموماً از بازتاب فردی و اجتماعی گناهانشان در دنیا
غافلند و نمی دانند بسیاری از معضلات و مشکلات پیچیده یا حوادث غیر
منتظره ، که دامن آنها را می گیرد، ناشی از سیئات اعمالشان است که اغلب ،
آنها را به حساب پدیده های اتفاقی می گذارند، در حالی که این وعده خداست
(36) که مکافات برخی از گناهان ، چون بی ایمانی به خدا و مکتب ، ولنگاری
عمومی و شیوع فساد، تن دادن به گسترش ظلم ، فراموش شدن امر به معروف و
نهی از منکر، تضییع حقوق مردم در دادرسی ها، عاق والدین ، عدم پرداخت
زکات ، فراموشی صلح رحم ، رواج گناهان شنیع و ناهنجار و... هر چه باشد
آثار وضعی بخشی از آنها در همین دنیا به خود انسان برمی گردد، هر چند نفر
مو به مو و دقیق همه گناهان به قیامت موکول شده است .

سید متعاقب این دریافت الهامی ، سراپا گوش شد تا بشنود حکایت ناله
صاحب درد از چیست و از زبان خود او فهم و ادراک کند که چرا به این وضع
گرفتار است ؟ وقتی خوب گوش داد شنید که او می گوید: آه خدایا، چه کسی
از من گرفتارتر است؟! وای بر من ! آبرویم رفت و رسوای همگان شدم . آخ .
خدای من ! چقدر غافل بودم ، ندانستم که یک لحظه لذت ناپایدار و افتادن در
گرداب گناه مرا به چنین سرنوشت شومی مبتلا خواهد ساخت !

سید به هر شکلی بود کمی بیشتر خود را با بوی بد سازگار کرد و نزدیک تر
رفت و از مرد عفن پرسید: از نشانه های موجود پیداست که تو زنا کار بودی ،
این طور نیست؟!

مرد معذب گفت: بله، لحظه های بی خبری و غرق شدن در مصاحبت با نامحرمان و مجامعت نامشروع با آنان مرا به این عذاب دچار و رسوا ساخت.

سید دوباره پرسید: لابد این خون و چرک فراوان وجودت، اثر و عکس العمل همان افعال قبیح و اعمال حرام تو است، این طور نیست؟

مرد مبتلا که خود تحمل بوی برخاسته از تن آلوده اش را نداشت با شرمندگی جواب داد؟ بله، بیش از این مرا با این پرسش و پاسخ آزار نده. من خودم از وجود خویش بیزارم و از بوی تعفن بدن گناهکارم به اندازه کافی رنج می برم.

سید گفت: مرا ببخش که با این نوع سؤال و جواب، خسته و آزرده ات می کنم، اما پاسخ های مستند شما، که در این وادی گرفتارید، گره از کار بسیاری از آدمیان، که با پاسخ مثبت به نفس اماره و کسب لذات آنی، گرفتار این نوع بلاها هستند می گشاید و متعاقب آن پرسید: هر چند این عفونت مشهود، همه حکایت از آن دارد که زشتی گناه زنا از حد توصیف خارج است، اما آیا می توانی تا حدودی آن روی سکه ناهنجاری زنا را که خود به آن آگاهی یافتی بازگویی؟

او به امید تخفیف عذابش گفت:

4 - خلاف منشور خلقت

در بین گناهان کبیره که بیش از هفتاد تا نود نوع و بیشتر احصا شده اند، زنا و لواط از اعمال خلاف منشور خلقت و انحراف از دستور خدا و هر دو از پدیده های پلیدی و پلشتی دنیای انسان هاینند. با ترویج هر نوع از این فسادها در جامعه انسانی نسل و وراثت بشری، آلوده و ریشه آدمی، مسخ و وارونه می شود، اگر قوم لوط، گرفتار نزول بلای دسته جمعی آسمان شدند، و یک باره هلاک و منقرض گردیدند، ریشه در همین مفهوم و معنا داشت که خداوند نخواست از تباری منحرف و لجن، تن های لش و لجن تری پرورده شوند و به سیر کمالی آدمیت در عرصه این کره خاکی لطمه زنند و او را از سیر صعودی تا هدف رسیدن به معراج انسانیت باز دارند.

اصولا اگر در لحن و لسان اخبار و روایات وارده، برخی از گناهان مانند غیبت (مثلا) از زنا شدیدتر یاد شده است، به منظور تقریب ذهن انسان و تجسم بخشیدن زشتی و پلیدی آن گناه است.

هیچ وقت نباید این چنین برداشت شود که گویا کیفر زنا سهل است و به دلیل تمایل طبایع به غیبت، گناه زنا هم بی اهمیت تلقی شود، بلکه بر عکس، این توجه و هشدار دادن در مورد غیبت به معنای نگرانی شرع انور از سقوط جامعه است که با تکرار آن نکند وجود فرد با آن گناه خو بگیرد و جامعه نیز با آن عادت کند و در نتیجه با اشاعه و رواج آن، ارتباطات سالم انسانی متزلزل گردد و زندگی انسان اجتماعی بر اثر ناباوری های فراگیر، پاشیده و در سراشیبی انهدام قرار گیرد. هدف راهنمایان و پیشوایان دینی در بیان اهمیت گناه غیبت (ظاهرا) بیشتر برای نشان دادن با یک ملاک ثابت شناخته شده و ناپسندی است

که انسان در زشتی و نادرستی آن (زنا) تردید ندارد و این مقایسه تفضیلی به آدم می آموزد که اگر او می داند (و حتما می داند) که عمل غیر قانونی مقاربت جنسی ، وسوسه شیطان و عمل شیطانی او یک فاجعه و جنایت است ، انحراف از ناموس و خلقت است ، تجری و دهن کجی به طبیعت است و در قانون زنجیره ای آفرینش ، خیانت به حرث و نسل انسان نهایی و تکامل یافته است که بر طبق منشور الهی امین و خلیفه خداوند در زمین است ، پس یادش باشد که غیبت نیز بر اساس دستور و آیین آسمانی ، سعایت و حسادت همان شیطان قسم خورده است که با تشویق و تحریک و دامن زدن به گسترش آن ، قصد دارد به ارکان این نسل مسجود ملائک آسیب رساند و او را در راه تکامل و رسیدن به همان هدف نهایی باز دارد.

5 - سنگر محکم

سید بعد از این تعریف کوتاه ولی کامل ، دوباره از گناهکار خواست که حالا از خودت بگو، از سرنوشت و سرانجام کارت . آیا هیچ اعمال خیری نداشتی که خداوند به سبب آن شاید از تقصیرات تو بگذرد و تو را از این غم و درد نجات دهد؟

گناهکار شرمسارانه گفت : اولاً بدبختی من این بود که سرگرمی به لذت گذرا، مرا از کیفر چنین روزی بی خبر ساخت ، ثانیاً من در دنیا از به جا آوردن عمل خیر، محروم (بی توفیق) بودم ، هیچ وقت نمی خواستم باور کنم چنین روزی در انتظار من است . اگر گاهی عملی ، که شما آن را خیر می دانید، انجام می دادم ، قصد قربتی در کار نبود، من به اقتضای محیط و شرایط روز، بیشتر آن کارها را فقط برای بهره گیری از موقعیت و خودنمایی صورت می دادم .

سید پرسید: آیا با فرایض ، (نماز و روزه) هیچ رابطه داشتی ؟

این طور که شنیده و اکنون نیز دریافتم ، نماز و روزه دو سنگر بسیار محکم در جلوگیری از معصیت ها خصوصاً معصیت زنا و این نوع اعمال زشت و ناپسندند.

مرد بدبخت آهی کشید و گفت : معنای این حقیقت را من بعد از مرگ فهمیدم . در منازل مختلف سیر و حرکت ، از هنگام مرگ تا توقف در این وادی ، همه جا حس کردم که نماز و روزه دو عنصر حساس و باز دارنده انسان و باز دارنده انسان از هلاکت ها و نجات او از افتادن در ورطه عذاب های هولناکند. در دنیا در هر فضایی که روح نماز و روزه بر آن حاکم بوده ، تباهی ها از آن فضا به دور بودند و به تبع آن ، آدم ها با داشتن توفیق اجباری پاک و پاک دامن می

ماندند و بعد از مرگ نیز همان پاکی ها و پاک دامنی ها سبب شده که در عوالم مختلف برزخ از آرامش مخصوصی برخوردار باشند.

نماز گزاران و روزه داران حقیقی به دلیل استحکام در عقیده و پای بندی به اعمال عبادی شان ، چون هیچ وقت گردن گناهان نمی گردند، در حقیقت وجود خویش را با بندگی های خالصانه بیمه می نمایند. اگر گاهی هم شیطان یک لحظه آنها را بفریبد و نفس شان در برابر علقه های مادی و شهوت انگیز بلغزد و آنها را به گناهی آلوده کند، بی تردید با چراغ وجود خویش ، که بر اثر ممارست در ادای این فرایض در خویشتن روشن نگه داشته اند، بی درنگ طبع سرکش (نفس اماره) خود را به موقع ملامت و بازخواست می کنند و از خدای خود طلب استغفار و آمرزش می نمایند. این نوع بندگان خالص همیشه در این گونه موارد اصرار دارند تا با تهذیب و تزکیه نفس خطاکار جوهر وجودشان را تربیت و دوباره زمینه تکامل و سعادت خویش را فراهم آوردند.

6 - تخفیف ناگهانی عذاب

سید صادق در یک لحظه احساس کرد که کمی از شدت ناراحتی آن مرد گرفتار کاسته شده و فضای اطراف نیز بوی تعفن قبلی را ندارد. او با شگفتی خاص پرسید:

باور نمی کنم ، چه شده که تخفیفی در حالت پیدا شده و دیگر از آن بوی بد و ناراحت کننده خبری نیست !؟

مرد دردمند پاسخ داد: بله ، همین هم از خواص همان نماز و روزه است . همان طور که گفتم من تا زنده بودم این اعمال را سبک می شمردم و با اصرار در گناه و آلودگی به انحراف جنسی از انجام دادن این عبادت ها محروم بودم . اگر گاهی اتفاق می افتاد، در ایام خاصی به اقتضای موقعیت روز، چون ماه مبارک رمضان و دهه محرم و صفر به احترام مقدسات مذهبی ، رو به این اعمال می آوردم ، بیشتر به تقلید از دیگران و بدون درک از روح این نوع اعمال بود. اما اکنون فکر می کنم ، به راستی همان اعمال سطحی هم کارگر افتاده و حتی در مراحل مختلف سیر و سفر بعد از مرگ ، باعث تخفیف در رنج و عذابم شده است و هم اکنون نیز این توضیحات من ، هر چند در برزخ به پای عملم ثبت نمی شود، اما پندگیری شما آدم زنده از سرنوشت غمبار من ، شرایط نامساعد مرا موقتا از وجود دور ساخته است . ای کاش همه اوقاتم این چنین بود!

سید صادق با خودش گفت : خدایا چه می بینم و چه می شنوم ! تو چقدر مهربانی که حتی کوچکترین اعمال خیر بنده ات را بی مزد و پاداش نمی گذاری ! و دوباره ادامه داد:

حالا این جا فهمیدم اگر هر کس در دنیا یک ذره ناچیز کار خیر و نیک کند، نتیجه آن را می بیند یعنی چه ⁽³⁷⁾ . و نیز اکنون پی بردم که اگر نیکویی ها بدی ها را می شویند و از بین میبرند چه معنا دارد و چگونه تحقق پیدا می کند ⁽³⁸⁾ ! این بیچاره اگر چه در عالم برزخ است و از انجام دادن هر گونه عملی (دنیاپی) دستش کوتاه و بسته است ، اما از این که گفته هایش در آدم زنده ای تاءثیر می گذارد، به میزان همان تاءثیر و به اندازه عکس العمل همان کار خیر، گشایشی در کارش ایجاد می شود و در زمانی محدود عذاب را از وجودش دور می سازد.

بخش ششم : کشف اسرار دیگر آن سوی مرگ

رویارویی سید با عنصر مثالی خویش

سید بعد از این دیدار دردناک ولی آموزنده که وارد مرحله تازه ای از شناخت حقایق عالم برزخ و درک واقعیت های بعد از مرگ شده بود، کمی جرات بیشتری پیدا کرد تا در فضای عبرت انگیز آن جهان قدمی جلوتر گذارد. او می خواست هر طوری شده و هر مقدار که بتواند از بخش مهمی از اسرار پیچیده این جهان ابهام آمیز، که واسطه بین دنیا و آخرت بود، سر درآورد؛ لذا به هر گوشه ای و به هر دردمندی و به هر سمت و سویی از افق تاریک آن عالم، که در آن راه پیدا می کرد، سرک می کشید و عجولانه به کنجکاوی می پرداخت .

سید یک لحظه، قرار و آرام نداشت . او در این ملاقات ها و ارتباطات تصادفی، نکات جالبی به دست آورد که تا زنده بود، اگر کتاب های زیادی هم می خواند، هیچ وقت یکی آنها را نمی توانست به این روشنی درک و فهم نماید. او بعد از دستیابی به چند نکته قبل، معماهای تازه ای به ذهنش خطور کرد که دسترسی به حل آنها برایش ارزش حیاتی داشت . او که در اندیشه کشف این اسرار، دنبال راه چاره می گشت، ناگهان احساس خاصی به وی دست داد و در یک لحظه، فضای برزخ را از بخار تقریبا غلیظی پوشیده یافت و متعاقب آن سرش گیج رفت و همه چیز در مقابل دیدگانش به چرخش وارونه افتاد. او همه

جا را دوتایی و درهم می دید. با دستپاچگی با چشمانش ور رفت و آنها را مالش داد، اما نتوانست اشباح درهم شده پیش رویش را تشخیص دهد.

اندکی بعد، که او لحظه ای با بستن چشم و نگه داشتن سرش با دو دستش بر خویشتن مسلط شد و کمی به حال و روال عادی بازگشت، دوباره چشمانش را به آرامی باز کرد، ولی در کمال ناباوری در فاصله خیلی نزدیک، تابلوی خود را در میان بخار روان در برابرش ایستاده یافت! و یک بار دیگر چشمانش را با دست مالید، لکن با شگفتی بیشتر دریافت که آن تابلو، خودش است و دارد حرکت می کند و مثل او به چپ و راست می نگرَد. پس شگفتی او مضاعف شد و ترس زائد الوصفی دوباره همه وجودش را فرا گرفت نمی دانست چه کند. فکر کرد دنبال چه بود که چنین اتفاقی افتاد، که صدای مرموز و موزونی، همه حواسش را به سوی خود جلب کرد. خوب گوش داد، اما به حیرت تمام دریافت که صدا از همان تابلوی متحرک است و به او می گفت:

«سید، آقا سید! نترس، منم، سید، همان سید صادق! خود تو، آره، خودت، باور کن، مثل تو، قالب تو! من همیشه با تو هستم. همه جا من قرین تو و قالب مثالی تو هستم. حالا فهمیدی؟ بپرس، همین جا می توانی به پاسخ هایت برسی».

سید بهتش زد و دهانش از شدت حیرت باز ماند که «عجب! یعنی این منم؟! ها! حالا یادم آمد که قبلا در مورد جسم مثالی چیزی دستگیرم شده بود.» اما در حالی که هنوز خوف خاصی بر وجودش حاکم بود و باور نداشت تابلوی متحرک، سایه وجود یا تصویر مجسم خود او باشد، گفت: «چه خوب فهمیدم که عنصر مثالی انسان یعنی چه؟ راستی، چه شد او (هویت نامرئی من) به سراغم آمد؟ برزخیان که می گویند: من زنده ام، نکند من هم مرده ام؟»

سید در پی حل این معضل جدید بود که دوباره همان تصویر مجسم ، تذکر داد که : «برخی از زندگان عارف صاحب کرامت و ریاضت در قید حیات ، گاه به آنجایی می رسند که می توانند با اراده و اختیار در بیداری از جسم خاکی خویش کنده و جدا شوند، اما در مورد تو یک استثناست ، آن هم در خواب و برای نمونه و نشان دادن گوشه ای از حقایق برزخ» .

سید وقتی با کشف همین معمای پیش بینی نشده ، کمی احساس آرامش کرد و وجود کنجکاوش ارضا گردید، با رعایت احتیاط و خطاب آرام به او (قرین خویش) اظهار داشت :

«گفتی ، سؤال های متصور خویش را بازگو و مطرح کنم . باشد. خوب ، اولین سؤال من این است : آدم ها که همه شان یک جور نمی میرند. همه اجساد مردگان که در جایی در خاک دفن نمی شوند. برخی از آنها در دریاها طعمه آبزیان می شوند و بعضی در فضاها در محل هایی در انبوه آتش خاکستر و بر باد می گردند، قبر آنها کجاست و تکلیف این نوع مردگان چیست ؟»

پاسخ اول : قبر یا جایگاه جسد

بله ، مرگ به معنای پایان ماءموریت بدن خاکی انسان است نه پایان حیات او. پس در هر نقطه و به هر شکل که این تن او نیست و نابود شوند، همان جا جایگاه اوست ؛ به عبارت دیگر این بدن به طور طبیعی در هر کجای این کره خاکی که از فعالیت فیزیکی بازماند و همان جا آرام گیرد یا با هر حادثه اعم از آب و آتش یا هر چیز دیگر در فضای آسمان و یا در قعر دریاها و یا در هر کجای ناشناخته دیگر بی جان و بی روح شود و همان جا سقوط و نزول کند و حتی آثار مشهودی از وی باقی نماند، در حقیقت همان جا و همان حالت ، قبر یا جایگاه ثابت او و در برگیرنده جسم فیزیکی اوست .⁽³⁹⁾

اما روح او که شخصیت حقیقی نامرئی اوست ، بعد از مفارقت از تن به فراخوار اعمال خیر و شر دنیایی اش در این عالم (برزخ) در تکاپو و دایم در حرکت است که با ظهور و بروز در منازل و پیچ و خم های مختلفی که در سر راهش وجود دارد، سرانجامش تا این برهوت یا آن ارض مقدس وادی السلام (جایگاه نیکوکاران) کشیده می شود تا روزی که به فرمان خدا دوباره ذرات پراکنده هر جسد در کالبد قبلی جمع و همین روح به آن باز گردد و برای محاسبه نهایی به محشر احضار شود.

این پاسخ را فهمیدم . حالا می خواهم بدانم ، شادی و شکنجه برزخی یا

کیست ؟

پاسخ دوم : شادی و شکنجه برزخی از آن روح و بدن مثالی است

این کمی دقت لازم است . آدم زنده وقتی در خواب است الم و لذت و شکنجه و شادی را با روح متعلق خویش که در پرواز است از طریق ارتباط و تعلق با تن خفته استحصال (کسب) و آنها را عینا احساس و لمس می کند. هنگامی که روح از وابستگی تن به کلی متنزع و جدا شد، از این پس با نام شخصیت اصلی ظاهر می شود و یک دوره جدیدی را در عالم برزخ طی می نماید و هم اوست که همواره در قالب جسم مثالی ظریف (همانند من برای تو) یا قالب حقیقی خویش ، که حتی در حیات قبل از مرگش به نام مرکز دریافت و برداشت و منشاء اعمال و افعال او، همیشه با او بوده و خود از او بی خبر بود، به تناسب اعمال انجام داده اش مورد زجر و شکنجه یا فرح و انبساط برزخی قرار می گیرد. (40)

به عبارت دیگر، تن روح یا جسد و جان در نشئه دنیا، عنصرهای اصلی تشکیل دهنده موجودیت یک انسانند و قالب مثالی او، عنصر نمادی و صورت وجود او اما پیوسته ملازم اوست . بدن آدمی از عالم ماده ملکی است (41) و کالبد و قالب و به تعبیری مرکوب روح است ، که پیوسته اجزای آن تا آستانه مرگ (باز ماندن) در حال تغییر و سلول های آن با کهنه و نو شدن تجدید می شوند. و روح از عالم مجرد و از ملکوت اعلی است و ریشه و شخصیت اصلی آدمی است که به آن نفس ناطقه هم می گویند.

و اما قالب مثالی که عنصر لطیف و از عالم بین مجرد و ماده است ، مجری اعمال ذهنی و خارجی و به تعبیری محل و مرکز اندیشه و تخیل آدمی است . این قالب ، همان صورت ملکوتی انسان است که فرسودگی و مردگی در آن راه

ندارد و پیوسته همراه روح و به یک معنا تابع او است . و در عالم خواب و بیداری منشاء کلیه فعالیت های اوست .

کمی توضیح بیشتر لازم است ، مگر نه ؟

درست است . به یاد بسپار که روح ، فعالیت های باطنی را (مانند تصوره‌های مختلف از اشیا و به ذهن آوردن هر پدیده خیالی یا حقیقی و طرح نقشه ها و برنامه ریزی ها و سایر اعمال مختلف ذهنی) تنها با یاری همین جسم مثالی و نیز همه فعالیت های خارجی را (یعنی اموری را که در خارج از ذهن تحقق پیدا می کند) با وساطت و تدبیر همین جسم مثالی ، ولی با مباشرت جسم مادی صورت می دهد و در نشئه برزخ ، همین صورت مثالی است که همراه روح تحت نام شخصیت عیان شده او مورد سؤال و خطاب دو فرشته (نکیر و منکر) الهی قرار می گیرد. بنابراین شادی یا شکنجه برزخی (بالاصاله) مربوط به هر دوی آنهاست .⁽⁴²⁾

بله سید صادق در یک فرصت استثنایی خیلی خوب پیش رفته بود و داشت در همان فضای باز و نامحدود، با فکر محدود (و یاری همین قالب مثالی فعال) حقایق دیگری را کشف می کرد، اما او در عالم این خواب تاریخی و سرنوشت ساز و درگیر و دار این کشف و شهودها، احساس می کرد دست و پایش به زنجیری بسته است و قوه مرموزی او را کنترل و گاهی به عقب می کشاند.

او خیلی زور می زد تا جلوتر برود، اما آن قدرت نامرئی مانع از آن می شد که او به جاهای مختلف آزادانه جابجا شود و پیش رود، در حالی که می دید با آن که برزخیان خود محکوم و در اسارت اعمالشان هستند، اما در همان فضای محکوم به محدودیت ، سبکبالند.

سید هر چند به وابستگی خود به دنیا واقف بود، اما نمی دانست چگونه باید برگردد. با این حال ، بعد از کشف آن دو معما، معماها یا سؤال های بعدی و پاسخ آنها را به کمک همان صورت مجسم به این شرح شعور خویش درآورد:

آیا هویت انسان بعد از مرگ مانند قبل از مرگ اوست ؟

پاسخ سوم : حقیقت یا شخصیت نهایی انسان در گرو اندیشه و عمل است

برای هر انسان دو صورت و هویت است :

1. صورت ظاهری یا هویت غیر ثابت که تحت نام هستی موقت انسان مشتمل بر نشانه ها و نسب ها و خصوصیات و صفات عرضی و جوهری او که برای دوره دنیا خلق و پرداخته می شود و با مرگ وی خاتمه می یابد.

2. صورت باطنی یا هویت ثابت که در دوره حیات دنیا با اعمال ارادی انسان در وجودش شکل می گیرد و بعد از مرگ وی متناسب با صورت مثالی او نمایان می شود و با گذر از دوره برزخ و قیامت جاودانگی می یابد. به عبارت دیگر هویت دائمی هر انسان در گرو مجموعه اندیشه و اعمال اوست .⁽⁴³⁾ که در دنیا با اراده و اختیار وی انجام می گیرد و در ابتدای سفر آخرت ، حقیقت وجودش را عیان و معرفی می نماید. بدین سبب در قیامت نمی پرسند، انسابت کیست ، بله می پرسند اعمالت چیست ؟ در سفر به ابدیت فقط اندیشه و عمل به عنوان کارنامه و شناسنامه او همراه اوست⁽⁴⁴⁾ نه هیچ یک از نسب ها و نشانه ها و اسباب جمع شده مادی او. لذا انسان محتضر در سکرات موت هر چه که میزان ایمان و خدمات خالصانه او بیشتر باشد، از نظر روحی بیشتر در انبساط و سرور است و بر عکس هر چه و به هر میزان که حب دنیا و وابستگی به امور دنیوی او بیشتر باشد در حال احتضار به همان میزان از نظر روحی در فشار است .

این توضیح را نیز به یاد بسپار که روح به منزله مسافری است که از کشوری به کشور دور یا از سرزمینی به اقلیمی ناشناخته سفر می کند. چون اسباب و اموال ذخیره شده او متعلق به مردم آن سرزمینی است که چند صباحی در آنجا

مقیم بوده و او در پرواز هوایی ، جواز عبور و حق حمل آنها را ندارد، لذا وقتی سفر آغاز می شود، اگر از اول به آن وسایل ، دلبستگی خاص پیدا کرده باشد، در مرز خروجی ، دل کندن از آنها برای مسافر بسیار مشکل خواهد بود.

راستی ، چقدر دردآور خواهد بود وقتی ویزای اقامت ماءموری در کشوری پایان یافته باشد و او مجبور باشد به کشور و موطن اصلی خویش بازگردد، در حالی که از یک سو می داند در این ماءموریت تنها خدمات او در گزارش به دولت متبوعش مفید خواهد بود و از سوی دیگر در هنگام خروج بی بازگشت ، دوستان و دلبستگیانی که برای بدرقه او آمده اند و از فراغ و رنج دوری او اشک می ریزند، نه می توانند واسطه شوند ماءموریت او را در مدتی دیگر تمدید کنند و او را نگه دارند و نه کاری از دستشان ساخته است تا شاید کمی از وسایل شخصی (ممنوع الخروج) او را با وی همراه کنند و او آه می کشد از سفر بی حاصل خویش و این که چرا این همه برای جمع آوری وسایل بی خاصیت زحمت کشیده و حالا باید همه را (جز یک دست لباس) برای همان ها در آن ، کشور یا آن سرزمین بگذارد و خود با دست خالی از آن جا برود.

اکنون می خواهم بدانم کیفیت دوره برزخی انسان چگونه است ؟

پاسخ چهارم : دوره حیات انسان به کرم ابریشم شبیه است

تا اینجا دانستی که مرگ آدمی به معنای فنا و نیست شدن او نیست ، بلکه در حقیقت برای او یک تولد دیگری است و مانند نوزادی که از مادر متولد شود، دوباره عرصه حیات خود را به شکل دیگری در عالم برزخ طی می نماید. برای تقریب به ذهن می توان دوره حیات آدمی را به دوره حیات یک کرم ابریشم تشبیه کرد. این کرم ظریف و زیبا ابتدای تولدش از تخم ریز به جا مانده از پروانه دوره قبل به شکل یک حشره سیاه کوچک ظاهر می شود و تا مرحله پایانی یک دوره تقریباً سی روزه یک بخش از حیات ، با تغذیه از برگ توت ، کم کم رشد می کند و در چند نوبت در فواصل معینی به خواب عمیقی فرو می رود، سپس با ریختن پوست از خواب گران بیدار می شود و با ادامه تغذیه ، رشد خود را از سر می گیرد و قد می کشد و در نهایت به طول حدود 7 تا 8 سانتیمتر به شکل یک کرم بزرگ سفید درمی آید و به حد کمالش می رسد.

از این زمان به بعد این حیوان به حکم غریزه گور خویش را با تارهای نازکی که همراه ترشحات دهانش خارج می کند، فراهم می سازد و با کشیدن و تنیدن آن تارها، بارها به دور خود، سرانجام پیرامونش را مسدود و جسم خود را در همان محفظه ابریشمی که پيله نامیده می شود مدفون می سازد و در طول یک دوره تقریباً بیست روزه بعدی با آن که زنده است ، ولی بدون استفاده از غذا، بی حرکت و به شکل یک جسم کوچک جامد و به رنگ قهوه ای و به اندازه و مانند یک کشمش متوسط، دوره برزخی خویش را طی می کند. وقتی فعل و انفعالات اسرارآمیز درون پيله در مدت مزبور انجام شد، دوباره در حالی که به صورت یک پروانه سفید گوشتی بسیار زیبا تبدیل شده و با شکل اولیه

کاملاً فرق دارد از گور خویش سر بیرون می آورد و پس از یک زندگی کوتاه مثل ، حیاتش را کامل می کند.

بدین ترتیب ، این موجود ارزشمند از بدو تولدش به صورت حشره کوچک سیاه تا کرم سفید بزرگ و سپس در جایگاه پيله به صورت یک جسم جامد قهوه ای و آن گاه به شکل پروانه سفید زیبا، به ترتیبی که اشاره شد، سه دوره متفاوت حیات خویش را سپری می نماید و مانند انسان سه نشئه مختلف دنیا و برزخ و قیامت دارد. با این تفاوت که همه این سه مرحله حیات او در همین دنیای مادی صورت می گیرد و عجیب این که اگر پيله این حشره شکافته و یا به عبارتی نبش قبر شود جسم مرده و مومیایی شده اش ، با آن که متعلق به دنیای مادی است ، ولی دارای یک نوع حیات ویژه برزخی مانند جسد انسان است که در برابر اشیای خارجی هیچ واکنشی نشان نمی دهد و این حکایت از این دارد که عکس العمل اعضای بدن حیوان و انسان ، در برابر عوامل خارجی ، به سبب حلول و حضور کامل روح در جثه و جسد است و زمانی که این ارتباط گسیخته شد و روح به کلی از جسم مصاحبش جدا گردید، سلسله اعصاب او نیز مختل می شود و جسد او، که به عالم خاکی تعلق دارد، از ادراک و احساس باز می ماند، اما روح که زنده جاویده و از عالم ملکوت است تازه سیر آفاق و انفس خویش را آغاز می کند.

به عبارت دیگر، چون تن انسان برای روح به منزله زندان است ، روح بعد از مفارقت از تن همچون پرنده آزاد شده ، ابتدا با یاری فرشته موکل خدا به آسمان بال و پر می گشاید و به معراج می رود.⁽⁴⁵⁾

او در این عروج ملکوتی آن چنان به وسعت و گستردگی جهان دیگر حتی کهکشان ها پی می برد که قبل از مرگ ، تصور گوشه ای از آن همه پنهانی

برایش ممکن نبود. سپس بر اساس سنخیت اعمال خیر و شری که در دنیا انجام داده با دستور و نظارت دقیق فرشته ماءمور به جایگاه برزخی خاص خود برمی گردد و جسم یا عنصر مثالی که رابط بین جسم خاکی و روح است و سیال و رقیق و ظریف است برای تقریب و درک ذهن همچون تصویر شیئی در آینه ، آن دو را به هم پیوند و مرتبط می نماید و همانند سایه همراه و همتای روح و به میزان خیر و شر اعمال دنیوی انسان از محدودیت ها و آزادی برزخی تا نشئه قیامت برخوردار است .

روح یا جسم کدام یک بالاصاله مورد بازخواست قرار می گیرند؟

پاسخ پنجم : روح مسؤول اصلی است

اساس جسم زنده مادی از خاک است و مرکب است و دارای حرکت جوهری است که از اجتماع اتم ها و سلول های فراوان ترکیب یافته و پیوسته در نشئه دنیا و در حال تغییر و تجدید حیات است ؛ به تعبیر دیگر منشاء جسم خاک است و طی گذر از مراحل مختلف و سیر و سفر در عوالم نباتی و حیوانی و شکل گیری با نام نطفه در صلب پدر و نشو و نما در دوره خاص در رحم مادر، سرانجام به صورتی متولد می شود.⁽⁴⁶⁾ زمانی کودک ، چند صباحی جوان و سپس در دوره ای به پیری می رسد و آنگاه می میرد، ولی ذرات او فانی نمی شود؛ فقط ترکیب و صورت ظاهری آن به هم می خورد.

و اما روح ، جوهر مجرد است که پس از تکمیل جسم در رحم مادر با اضافه ربانی در وی حلول می کند و با وی همراه می شود و همواره رو به کمال می رود و دارای ادراک و شعور است و چون انسان تا زنده است او راکب و تن مرکوب است در همه حال او سوار و صاحب اختیار جسم است و جسم از آن او و در اختیار او، بعد از مرگ در برزخ و قیامت مسؤول اصلی روح و هم او مورد بازخواست و مؤ اخذه قرار می گیرد و پاداش و کیفر نهایی روح و جسم به صورت متبوع و تابع و اصلی و تبعی برای هر دو محقق و محرز خواهد بود.

آیا درست است که مردن شبیه خفتن است ؟

پاسخ ششم : خفتن نمونه مردن است

بله ، مرگ مانند خواب ولی عمیق تر از آن است ؛ همان طور که می خوابیم ، همان طور هم می میریم . در خواب ، روح از بدن هر چند در این جدایی تا حدودی از وابستگی به تن آزاد می گردد اما رابطه اش برقرار است ؛ به همین جهت حرکت قلب و فعالیت اعضا و جوارح آدمی حتی به صورت آرام تر در جریان است ، گردش خون در رگها از حالت بیداری ضعیف تر و حرارت بدن پایین تر است و لذا انسان در خواب نیاز به پوشش و روپوش دارد تا کمبود حرارت بدن از طریق کمکی تاءمین شود. اما در هنگام مرگ ، روح انسان به کلی از بدن قطع علاقه می کند و فاصله می گیرد و از وابستگی به او کاملاً آزاد می شود و همه اعضا از فعالیت باز می مانند و بدن جامد و سرد می شود. میزان ارتباط روح با بدن در حال خواب سه مرحله دارد:

1. مرحله آغاز و شروع خواب . در این مرحله ، روح چندان از حوزه ارتباط و وابستگی خارج نشده است ، لذا با کوچکترین صدا ممکن است دوباره به بدن برگردد و تن خفته بیدار شود.

2. مرحله عمیق . در این مرحله روح از میدان جاذبه تن دور شده و به جدایی از او عادت کرده است . معمولاً در این حالت ، بدن در سکون و سکوت مطلق و خصوصاً در خستگی های مفرط در خواب عمیق است و با سر و صدای های مختلف معمولاً زود بیدار نمی شود.

3. مرحله اشباع و پایانی . در این زمان بدن تجدید انرژی کرده و پس از فعل و انفعالات شیمیایی و تجدید حیات سلول ها و سلسله اعصاب ، آمادگی برای تلاش و حیات دوباره را دارد و به اصطلاح سر زنده و سر حال است . در

این وقت روح به دلیل همین وابستگی به بدن در حوزه جاذبه او حضور دارد و با کوچکترین علایم بیدار کننده و استماع صدای خارجی به تن خفته آماده به بیداری باز می گردد و انسان بیدار می شود.

روح انسان بعد از مردن نیز سه مرحله را طی می کند:

1. آغاز مرگ و جدایی . در این حالت هنوز علقه قلبی روح به شکلی با بدن برقرار است ؛ لذا در مذهب توصیه شده که کسان بسیار خصوصا اطرافیان و خانواده ، جنازه را خوب تشییع کنند، چندین بار جهات مختلف و چهار گوشه تابوت را بر دوش خود حمل کنند و به هر حال بدن را تنها نگذارند و جنازه را با شتاب نبرند. در مراسم خاکسپاری جسد، یک دفعه به خاک گور نبرند، بلکه با سه نوبت جابجایی تا لب گور، بدن را به عالم قبر آشنا کنند. در هنگام پر کردن قبر با خشت و خاک ، دعایی به نام تلقین توصیه شده که حکایت از تدریجی انس و الفت و آرامش مرده در تنهایی و خو گرفتن او به عالم برزخش دارد. بعد از دفن جسد، وقتی تشییع کنندگان از کنار قبر رفتند، کسان او مدتی پای گور مرده شان بمانند. مستحب است با اوراد و اذکاری حتی با تلقین مجدد پیرامون آن را یک دفعه خالی نکنند و برپایی مراسمی چون فاتحه در روزهای سوم و هفتم و چهلم و برپایی سالگرد نشانه همین علقه و ارتباط نامرئی روح با بدن و نشئه دنیا و نیاز وی به دلجویی و یادآوری زندگان است تا روح به تدریج علقه خویش را از نشئه دنیا کم و کمتر و به عالم برزخ عادت کند. ارتباط ارواح و آمدن پیایی آنها به خواب زندگان در هفته ها و ماهها و حتی سال های نخستین مرگ ، نشانه همین امر است که آنها چون علقه شان را از دنیا کاملا قطع نکرده اند، کم و بیش نیازی به برقراری این رابطه دارند

2. جدایی یا فراموشی مطلق . در این حالت با گذشت ایام و عادت کردن روح به عالم برزخ ، برقراری ارتباط ارواح به حداقل می رسد و چون روح پس از یک دوره تحمل تنهایی و تصفیه و جرم گیری از گناه به مرحله تازه ای از حیات برزخی می رسد که دیگر آن بی قراری قلبی را ندارد و از خود علاقه ای به ارتباط با دنیای زندگان نشان نمی دهد و یا اجازه ندارد نشان دهد و چه بسا که زندگان و وابستگان او بعد از سال های دور، آرزو می کنند، ای کاش یک بار دیگر روح مرده شان به خوابشان بیاید، اما این آرزوهایشان برآورده نمی شود و ارواح نیز گاه به دلیل قطع امید از زندگان و گاه به دلیل تفضلات الهی که شامل حالشان شده ، به نشئه برزخی خود کاملاً عادت کرده اند.

3. آمادگی برای برپایی قیامت . این حالت هر چند که اتفاق نیفتاده تا از آمادگی ارواح ارزیابی شود، اما از لحن و متون و مستندات دینی پیداست که علاوه بر آمادگی عمومی در کائنات در ارواح نیز این انتظار و آمادگی⁽⁴⁷⁾ احساس می شود. چون در دوره برزخ ، شفاعت وجود ندارد⁽⁴⁸⁾ ، لذا چه آنها که نیکوکارند و طالب و مشتاق بهشت و چه آنها که بدکارند، اما بی حد نگران عذاب موعود جهنمند و به امید شفاعت شفیعان دل بسته اند، آماده برپایی قیامتند و همان طور که انسان پس از یک مدت کافی و اشباع از خواب آماده بیداری است ، وضع مردگان نیز بعد از طی یک دوره در برزخ و کشیدن و چشیدن عذاب های برزخی شبیه خفتگان دنیاست و پس از به وجود آمدن یک نوع آمادگی و فراهم آمدن زمینه و استعداد برپایی قیامت ، که زمان آن را غیر از خدای حکیم هیچ کس نمی داند، به امر و اراده الهی ارواح به ابدان مرده ها برمی گردند و همه آنها از آغاز تا انجام خلقت ، از جا برمی خیزند و برای بررسی دقیق و تعیین تکلیف نهایی به محضر و محکمه الهی حاضر می شوند.

بدین سبب بر اساس تصریح کتاب آسمانی قرآن ، تعبیر جدایی روح از بدن در هر دو حالت خواب و مرگ یکی است ، همچنان که در مورد بیداری تن خفته و زنده شدن تن مرده (در کتاب خدا) با یک واژه سخن رفته است ⁽⁴⁹⁾ . به عبارت دیگر، همان طور که روح ، هنگام مرگ از تن گرفته می شود، هنگام خفتن نیز از بدن گرفته می شود و تا زمان موعود و فراهم شدن شرایط بیداری (در خواب) و حیات دوباره (در عرصه قیامت) روح در هر دو حالت به تن باز می گردد؛ به همین جهت برای جدایی و پیوند مجدد روح با بدن در هر دو مورد (خفتن و مردن) واژه های «توفی» به معنای گرفتن و «بعثت» به معنای برانگیخته شدن به کار رفته است .

آیا تن مادی حایل انسان در کسب حقیقت است ؟

پاسخ هفتم : تن مادی حجاب دانایی

سید تا همین جا وقتی مطالب و معماهای دسته بندی شده را به کمک تابلو متحرک (تصویر مجسم) خویش در ذهنش ترسیم شده یافت ، یک بار دیگر به فکر فرو رفت و بعد از لحظه ای درنگ از خود پرسید: «راستی ، چرا در بیداری نتوانستم این نکته ها را دریابم می گویند برای درک یک مطلب باید کتاب خواند یا پرسید و آموزش دید تا معضلی را حل شده یافت و مگر نه این که من همان سید صادقم و او (تابلوی متحرک) نیز از من است و تاکنون کتابی برای کشف این همه راز و رمز نخوانده ام؟! پس چگونه خود با (تصور) اندیشه ام می کاوم و می جویم و با همان (تصویر) اندیشه ام می یابم و حقیقت را به دست می آورم؟!»

ناگهان از جانب همان تابلوی متحرک (قالب مثالی) بر اساس همان راز پیشین به او چنین خطاب و القا گردید: «تو خوابی نه بیدارم! آدم بیدار، روحش در زندان تن اسیر است و فرمانروایی روح مشروط است و ضعیف و چون تن عنصر مادی است ، همین ماده ، خود حجاب دانایی هاست . اگر انسان می خواهد چیزی را بداند یا بفهمد ناگزیر باید آن را از صافی ابزار مادی بگذارند و یا به تعبیری با کمک قوا و نگاهبانان تن ، چون چشم ، گوش و... خواسته ای را کسب و دریافت کند، آن هم باید همیشه از قوای مادی التماس و رضایت آنها را جلب کند تا اگر آنها را سر حال و سالم بودند شاید در کشف معمایی او را کمک کنند. اما روح آزاد شده نیازی به دستیار و امدادگر ندارد و بسته به این که از غفلت تن به طور موقت (خواب) یا مطلق و ثابت (مرگ)

استفاده کند به میزان رهایی و آزادی اش به دانایی های هستی دست خواهد یافت (50) .»

و سید با این کنجکاوی کوتاه چنین یافت که پس نباید فرصت را از دست بدهد، لذا همان طور که در گوشه ای ناظر نگرانی و ناتوانی برزخیان بود، مجدداً به سراغ همان مکاشفه قبلی رتف و به سهولت چند نکته معمای پیایی دیگر را به شرح زیر در اندیشه اش با پرسش و پاسخ آماده یافت :

کیفر (یا مجازات جامع) مجرمان چیست ؟

پاسخ هشتم : آتش عذاب فراگیر و برزخ قرنطینه قیامت

همان طور که شنیده ای در متون اسلامی (قرآن و روایات) برای مجازات مجرمان از عذاب های مختلف نام برده شده ، که همگی حکایت از آن دارد، چون جزا بازتاب عمل است ، بنابراین بر اساس هر عمل ، گناهکار، کیفر مناسب آن را خواهد دید اما در بین آنها تنها با کیفر آتش به همه مجرمان هشدار داده شده است .

و این را نیز شنیده ای که دنیا مزرعه عقبی است اگر از سویی بر اساس نظریه علمی (یا حقیقت ثابت) همه پدیده های مادی زنده این جهان بر اثر مرور زمان انرژی حرارتی خورشید را در خود ذخیره می کنند، بنابراین باید گفت پیکر انسان که خود یکی از مصادیق بارز ماده است و مانند همه عناصر مادی زنده ، منبع ذخیره انرژی است ، پس می توان گفت با هر گناهی که از انسان سر می زند، چون در دیوان عمل (یا در وجودش) ثبت می شود، یک روزی به فرمان خدا همان گناه به صورت بازتاب عمل او به نام آتش که در سلول های وجودش ذخیره است ، شعله ور می شود و همه ذرات هستی اش را می سوزاند. به عبارت دیگر، ریشه وجود انسان مادی هر چند از خاک است اما در سایه رشد و پرورش با مواد نباتی و حیوانی موجود در هستی ، مانند همان درخت و گیاه سبز، انرژی خورشید را در وجود خویش ذخیره می نماید و خود جداگانه کانون مستقلی برای حرارت انرژی می گردد و از سوی دیگر، آدمی با هر گناهی که مرتکب می شود در حقیقت زمینه شعله ور ساختن آتش را نیز در خود فراهم می نماید. چنانچه گناه ، سنگین و مستمر شود وجود انسان منبع مملو ساختن خویش می شود تا روزی که شرایط لازم ، یعنی موعد مرگ فرا

رسد و پس از یک دوره برزخی و فعل و انفعالات اسرارآمیز آن ، وقتی رستاخیز الهی برپا گردد و تکلیف نهایی محرز گردد، در جهنم موعود، وجود انسان یک پارچه به آتش تبدیل شود و سلول ها و ذرات آلوده وجودش را بسوزاند، مگر این که انسان به موقع و قبل از مرگ ، آگاه شود و برگردد و از گناهش استغفار کند و خداوند با کیمیای توبه او، فلز ناخالص وجودش را به طلای خالص تبدیل کند و به تعبیری دیگر، منبع اشتعال آتش وجودش را با توبه جدی یعنی عنصر شیمیایی الهی ، به موقع خنثی و بلا و اثر و آلودگی نشسته بر دامنش را از وجودش محو نماید.⁽⁵¹⁾

آیا نشانه های مستند و مشهودی در این باب توان یافت ؟

بله ، برای این که اصل ثابت کمی آسان شود، باید گوش هوش بسپری که آتش از پیش در دنیا با انسان هست و به نشانه های زیر به همه ، خصوصا بی ایمان ها و بدکاران احاطه دارد:

الف) در پایان هر بند از دعای جوشن کبیر، استغاثه به درگاه خدا این است که خداوندا ما را از آتش خلاص فرما⁽⁵²⁾ ! و این به معنای این است که گویا انسان در مهلکه ای باشد یا در زندان و چاهی افتاده و از فریاد رسی برای خلاصی و نجات خود کمک می طلبد.

ب) از یک سو در بسیاری از مآخذ دینی «نار» که به جای جهنم و مقابل «جنت» قرار گرفته حکایت از آن دارد که شوون جهنم و هویت و حقیقت آن به تمام معنا همان آتش است و از سوی دیگر این که صریحا یاد شده که جهنم در دنیا به کفار احاطه دارد⁽⁵³⁾ ، چنین معنا می دهد که بر اثر گناهان ، در حقیقت نفس آتش ، بدکاران را در همان دنیا فرا گرفته است و این تعبیر در دعاها

مختلف ، خاصه در تعقیب نمازهای ماه رمضان به وضوح آمده که : خدا یا بر من منت نه ، مرا از آتش آزاد فرما (54) !

پ) بی تردید معنای جهنم و بهشت دو مفهوم متضاد در مکانند. همانطور که در نمایش داستان آدم و حوا آمده ، اصل بر این است که بر اساس جرم و جوهره انسانی خاکی ، ابتدا او در بهشت نیاید باشد، ولی با ترک معاصی و بر اثر اعمال پسندیده توفیق ورود به بهشت را پیدا می کند، اما در مورد جهنم همان طور که گفته شد و نیز بر اساس دو اصل ثابت خلقت : (انسان پیوسته زیانکار است ، مگر مؤمن و صالح شود؛ نفس آدمی ، کشش به بدکاری دارد) (55) گویا گرفتاری او در جهنم و آتش محرز و مسلم است ، مگر اینکه با ترک گناه و انجام دادن اعمالی بتواند از آن مهلکه خلاصی پیدا کند.

ت) بهشت در کتابهای آسمانی و لسان روایات ، مجموعه ای غیر قابل تصور انسان از قصرها با فضاهای زیبا و دارای نهرهایی از آب خوشگوار، شیر خوش طعم و عسل مصفا، بوستان هایی از سبزه ها و چمن ها و باغ های میوه های رنگارنگ و خدمتگزارانی از حور و غلمان و... است و هر کدام از مناظر و نعمتهای آن ، جداگانه نیز قطعه ای از بهشت و به اهل ایمان اختصاص دارد و بهشتیان در آنجا حیات طیبه خود را می گذرانند، اما جهنم هر چند که مراتبی دارد اما چه سافل و چه اسفل آن دارای یک مفهوم و یک مصداق است و آن همان «نار» فراگیری است که با عذاب های وحشتناک دیگری ، گناهکاران را بر حسب مراتب گناه در خود فرو گرفته است . (56)

ث) هر کس که با دین حق مرده است ، از آغاز مرگ تا معرکه قیامت ، دوره های برزخی تصفیه و پاکسازی زیر را خواهد گذرانید:

1) غسل داده شدن یا ضد عفونی از آلودگی های مادی ، مقدماتی برای ورود به عالم قبر.

2) چشیدن فشار قبر یا عصاره کشی کلی از قاذورات و ضایعات به جا مانده مادی .

3) استحاله تدریجی پلیدی های پیکر مادی انسان به پاکی ها و پاکیزگی به دو شکل :

مستقیم تغییرات فیزیکی یا متلاشی شدن شکل ظاهری جسم و فعل و انفعالات شیمیایی یا استحاله و تصفیه آن تا مرحله نهایی در درون خاک .
غیر مستقیم مشاهده شکنجه ارواح بدکاران ، رؤیت مناظر ناخوشایند آتش از سكرات موت تا عرصه قیامت و تاءثیر اضطرابات روحی بر دو بدن مثالی و مادی او و واکنش های هراس انگیز روح که به سبب عذاب جسم برزخی و مادی خواهد داشت .

4) گذشتن همه مردگان از مسیر جهنم و کشیدن و چشیدن عذاب پایانی و بالاخره عبور از پل سرنوشت ساز صراط، حتی برای کسانی که کمترین لغزشی داشته اند ⁽⁵⁷⁾ و پاک شدن از آخرین زنگارها و پاکیزه گشتن از باقیمانده پلشتی و پلیدی های دنیا.

بنابراین باید گفت ، به یک تعبیر، دوره برزخ ، دوره قرنطینه قیامت و دوره آماده سازی انسان برای ورود به بهشت موعود است ؛ به عبارتی دیگر چون دنیا اختلاطی از پاکی ها و ناپاکی ها و بدی های مادی است و بر عکس ، بهشت جایگاه ملکوتی و مقدس و پاک است و همان طور که در قصه آدم ابوالبشر روشن شد با ناپاکی و پلیدی سازگاری ندارد، بنابراین برای ورود به آن جایگاه ، برگ جواز پاکی یا کارت مصونیت از ناپاکی لازم است .

پس اگر آدمی قرار است به بهشت رود، چنانچه بدون توبه و ناپاک از دنیا آمده، ابتدا باید جوهرش وجودش از کثافت های مادی و پلیدی های گناه پاکسازی شود و چه بهتر که با جوهر آتش که عالی ترین عنصر مطهر پاک کننده پلشتی ها و مطمئن ترین شیوه ضد عفونی کردن آلودگی ها و ناپاکی هاست، ضد عفونی شود و مدتی در آتش جهنم جرم گیری نهایی گردد تا برای ورود به بهشت آماده شود. به همین جهت است که اهل کفر و شرک و نفاق و ارتداد و برخی از صاحبان گناهان کبیره مانند قتل نفس به دلیل نشر و پخش گستردگی آلودگی های تطهیر ناپذیرشان مانند گاز مشتعل ناشی از فوران چاه ها همیشه در آتش کیفرشان خواهند سوخت.

ج) در مورد احاطه انسان به آتش (و برای تقریب و آشنایی ذهن) می توان فرض کرد که رابطه دستیابی انسان به بهشت و سعادت یا فرو ماندن و فرسودن در ته دره آلوده به بیماری است. کسی که باید به قله سلامت کوه بلند صعود کند، علی القاعده از پایین کوه و دره آن آغاز خواهد کرد و بی تردید برای رسیدن به قله و فتح آن، آدمی باید از پیچ و خم هایی بگذرد، تلاش کند و سختی را به خود هموار سازد تا برفراز آن دست یابد و سلامت خود را تضمین نماید و بر عکس برای ابتلای به بیماری واگیر، همان ماندن در دره آلوده یا همان نسپردن و نیمودن به بلندی ها کافی است.

برای وصول به بهشت، نیمودن در صراط مستقیم، دل کندن از زینت های دنیا و سیر کمالی لازم است، اما برای جهنمی شدن، تنها به همان در جا زدن در بستر مادی حیات و سرگرم شدن به علقه های دنیوی هشدار داده شده است. لذا برای دستیابی بهشتیان به مغفرت الهی و وصول به بهشت، شتاب در حرکت و شرکت در مسابقه و سیر و سلوک یا سیر تکاملی و رسیدن به مدارج عالییه

کمال توصیه شده است ، ⁽⁵⁸⁾ اما برای جهنمی شدن کافی است که آدمی در بستر مادی غرق شود و از حرکت معنوی باز ماند. همت و حرکت ملکوتی ، مقدمه صعود به بهشت است ، اما دون همتی و معطل ماندن در مادیات دنیا به معنای هلاکت و سقوط در جهنم است .

برای بهشت باید خود را بالا کشید، ولی برای جهنم فقط باید از سیر و سلوک و بندگی دست کشید.

برای بهشت خود را باید بالا کشید، ولی برای جهنم فقط باید از سیر و سلوک و بندگی دست کشید.

پس انسان تا در دنیاست و با زرق و برق دنیا قرین است ، در حقیقت در احاطه آتش و تهدید به سوختن است . اگر وجود خویش را در همین دنیا در زیر سپر ایمان و عمل صالح مستور ساخت ، وقتی اجل موعود فرا رسید از آتش خواهد رست و به بهشت جاویدان دست خواهد یافت ، اما اگر خود، مواد و منبع شعله ور ساختن آتش را با گناه و اعمال بدش در دنیا فراهم ساخت ، به محض عبور از پل مرگ ، یک باره منفجر خواهد شد و خود را در دوره برزخ با بیکر مثالی و در قیامت و پس از آن با همین جسم و روح در همان آتش گناهِش تا مدت ها یا ابد خواهد سوخت . ⁽⁵⁹⁾

چ) هر چند هر گناه با هر سنخیت جوهری اش کیفر مناسب خود را خواهد داشت ، اما کیفر آتش جامع همه کیفرها و نهایی آنهاست . لذا قوم نوح با آنکه با عذاب غرق شدن گرفتار و نابود شدند، در پی آن به کیفر آتش معذب گردیدند. ⁽⁶⁰⁾ و نشانه های برزخ پیداست اگر به انسان گناهکار انواع عذاب های مانند رسوا و افشا شدن ، مسخ چهره ، دستان بریده ، کری و کوری ، چشیدن آب جوش حمیم ، خوردن میوه تلخ درخت زقوم ، جویدن زبان ، وارونگی یا

سرو ته شدن اندام ، بدبویی نفرت انگیز، غل و زنجیر شدن ، تازیانه خوردن و...
وعده داده شده ، آتش ، عذاب مشترک و جامع همه آنهاست .

حال با دقت به یک اصل انکارناپذیر، که اگر آتش مصداق کامل و جامع
کیفرهای بدکاران است که هست و اگر انرژی متراکم در موجودات زنده طبیعت
به محض فراهم شدن شرایط و مواد سوختنی نفت و گاز و بنزین و جرقه
اشتعال ، همه تبدیل به آتش خواهند شد و به اصطلاح رستاخیز انرژی ها برپا
خواهد شد، ⁽⁶¹⁾ بنابراین جایگاه اتم و اکمل آن در قیامت است و در نتیجه
پیکرهای مجرمان که خود یکی از مصادیق مستند منبع انرژی محترقه و آتش
زاست ، محققا با تراکم گناه و فراهم شدن شرایط سوختن در آنها برپایی
رستاخیز الهی (بهشت و جهنم) از دیدگاه علل و اسباب کامل تر و روشن تر
قابل درک و فهم خواهد بود، زیرا که بر اساس سنخیت عمل و عکس العمل و
رابطه گناه و کیفر، آتش جهان آخرت باید با پدیده گناه و پلیدی عمل به تعبیری
مقابل و به مجانس باشد تا تاءثیرات گسترده و فراگیر گناه آدمی را کیفر برابر و
هماهنگ دهد. ⁽⁶²⁾

پاسخ پرسش هشتم ، هر چند طولانی اما مفید بود. اینک کنجکاوم بدانم که
به طور کلی ارواح مردگان در برزخ به چند طبقه تقسیم می شوند.

پاسخ نهم: ارواح برزخی سه دسته اند

همان طور که انسان زنده در طول حیات مادی بر اساس موقعیتی که در جامعه پیدا می کند در طبقه خاص اجتماعی خود جا می گیرد، روح انسان نیز بر حسب مراتب تهذیب و تزکیه ای که در همین عالم می بیند، پس از مرگ و در برزخ در جایگاه خاص خود قرار می گیرد، هر چند که این تقسیم با تقسیم سه گانه قیامت فرق دارد. (63)

اما انبیا و چهارده معصوم علیهم السلام بر اساس عصمت و طهارتی که در نظام آفرینش دارند و چون در همه عمر، با آن که در جمع خاکیان زیستند، ولی هیچ گونه گردی از ناپاکی ها و کدروت ها بر دامن پاکشان ننشسته است ، بعد از مرگ و گذر از پل نهایی نشئه خاک ، جایگاه ویژه ای در ملکوت اعلی دارند که رسیدن به عرصه مقام روحی آن پاک سرشتان و ارزیابی از ساحت قدس ملکوتی شان در عالم برزخ میسر نیست و جایگاه رفیع ارواح این زیدگان هستی از شعاع تصور و اندازه گیری در نشئه برزخی خارج است . و اما ارواح بقیه فرزندان آدم ، بسته به اعمالی که در دنیا انجام داده اند و از محدودیت یا آزادی خاص این عالم برزخ رنج یا بهره می برند در سه طبقه و گروه خلاصه می شوند: آزادگان ؛ گرفتاران ؛ بی خبران .

دسته اول که به دلیل آزادی در عرصه برزخ ، ابرار و آزادگان نام گرفته اند، حیات طیبه ای در وادی السلام دارند و دارای قدرت پرواز در ملکوتند و بر اساس درجه و شأنی که دارند، به سهولت در سیر و سفر حتی بیش از سرعت نور در پهنه بی کران حیات هستی اند. این ارواح طیبه همان اولیای خاص ،

شهادی راه خدا و دین ، نیکوکاران مؤمن و پرهیزکارانند که حسب موقعیت خود، برگ جواز ورود به عرصه بی نهایت ها را نائل شده اند.

دسته دوم که اسیر و گرو اعمال بدشان در دنیا هستند، در این عالم با نام گرفتاران و زیانکاران موسوم شده اند و در فضایی مانند همین وادی برهوت و گاهی حتی در همان گودال قبر اسیر و زندانی اعمال خویشند. اینها ارواح خبیثه کفار، مشرکان یا صاحبان ایمان ناقصی هستند که مرتکب گناهان کبیره شده اند و مهم تر آن که هیچ کدامشان موفق به توبه و بازگشت حقیقی و اصلاح حالشان نشدند.

و اما دسته سوم (بی خبران) که به ارواح مستضعفان و به تعبیری جاهلان شهرت یافته اند، به دلیل محرومیت ها و عقب ماندگی های فکری و ذهنی یا بر اثر جهل و بی خبری از دانستنی های هستی و آگاهی های حتمی حیات و نیز از احکام دین دور و بی خبر ماندند و قاصر شناخته شدند، روحشان دور از هیاهوی برزخ همانند اجسامشان تا قیامت خفته و بی خبر خواهند ماند. این ارواح چون حجت بر آنها تمام نشده مرده اند تا عرصه محشر خدا چه تکلیفی برای آنها تعیین کند) بلا تکلیف مطلق خواهند بود.

و اینک در پایان کشف این معماها، خیلی مایلیم معنای حیات را به صورت ملموس بشناسم .

پاسخ دهم : قدر حیات مجهول است

البته نه تو و نه هیچ انسان معمولی به اقتضای سرشت تا زنده آید قدر و ارزش حیات را نمی شناسید. شگفتا، با این که مرگ یکی از پدیده های حتمی و بلکه مسلم ترین حوادث زندگی انسان است ، اغلب موارد هیچ گاه او به آن صورت یک واقعیت غیر قابل انکار نمی نگرد و چه بسا بر اساس همین نگاه ، یک نوع فراموشی مطلق به انسان دست می دهد و تا آخرین لحظه های حیات به فکر فقط دنیا و جمع کردن و اندوختن کالای دنیایی است . باعث تأسف شدید است که در این امر مهم حیات ، عموماً اندیشه آدمی وارونه است . او در بسیاری از موارد منفعت آنی را بر منفعت آینده مقدم می دارد، خصوصاً در مورد آخرت این نگرش او ناشی از این است که چون از نشئه بعد از مرگ خبر ندارد و یا اطلاعات محسوس او درباره جهان بعدی صفر است ، پس به آن نگاه تردید می نگرد ⁽⁶⁴⁾ .

از این رو انسان هر نوع سرمایه گذاری برای آخرت را بر مبنای احتیاط کاری انجام می دهد نه یقین صرف . شاید اکثر خلائق در موارد انفاق و ایثار مادی دست و پایشان می لرزد که نکند ضرر کرده باشند و عموماً در تهیه زاد و توشه کافی برای سفر حتمی به ابدیت سست و کاهلند و با آن که در متون دینی خاصه در زیارتنامه ها از مرگ به «یقین» ⁽⁶⁵⁾ همان تعبیر مصطلح یاد شده اما برای آدمی به شک بسیار شبیه تر است ، آن چنان که گویی همیشه زنده است و در این جهان ، مرگ حتمی صورت نگرفته و نمی گیرد و همه کسانی که تاکنون مرده اند مرگشان مشکوک بوده است . ⁽⁶⁶⁾

آدمی تا حتی در گذر از یک مرحله به مرحله دیگر همین حیات دنیای خود غافل است ، تا آن که فرصت را که از دست می دهد تازه به فکر چاره یا جبران می افتد، مانند زندانی که افسوس زمانی آزادی یا بیماری که حسرت دوران سلامتی یا پیری که غبطه ایام جوانی را می خورد، در حالی که در نظام آفرینش ، زمان رفته باز نمی گردد و توقع بازگشت به معنای سیر قهقرایی و تصرف در امر و تغییر نظم زمان محال است . به همین جهت یکی از نام های قیامت «یوم الحسرة» است ، چرا که در آن روز همه کس از تبه کار و نیکوکار و اهل ایمان و تقوا، که بر اثر ممارست و ریاضت در طاعت و بندگی خدا مقام شایسته به دست آورده اند، وقتی در عرصه قیامت جایگاه عالی و درجات مختلف و غیر قابل تصور سایر بهشتیان را می بینند، همه شان حسرت گذشته را می خورند: آنها که بد کردند و اهل عذاب و جهنمند از تبه کاری هایشان و هدر دادن وقت و تلف کردن عمرشان تاءسف می خورند و آنها که بهشتی اند و مراتب عالی تر سایر بهشتیان را می بینند، حسرت می خورند که چرا با آن همه علایم و نشانه های الهی موجود در دنیا، باز هم قدر حیات را بهتر ندانستند و بدون استفاده کامل از اوقات گران بهای آن حتی یک لحظه ، عمر خویش را بیهوده مصروف داشتند که امروز به آنها غبطه بخورند.

بخش هفتم : اشباحی در لجن

1 - منظره رعب آور

سید بعد از این مکاشفات و دریافتهای نسبتا مستند از گفتگو با تصویر مجسم خویش ، هر چند کمی جرات پیدا کرده و با دیدن مناظر مختلف برزخ و حالات شگفت انگیز برزخیان به بسیاری از ناهنجاری های محیط عادت کرده بود، خصوصا که احساس می کرد در همین دیدار کوتاهش به آگاهی های ملموس تازه ای دست یافته که دیگر برای او جای شک و تردید باقی نگذاشته است ، اما پس از دریافت این چند نکته اخیر هنوز در جایش میخکوب و متحیر بود و نمی توانست بفهمد چرا مسلوب الاختیار است و نمی دانست چگونه و به کجا باید برگردد. او هر چند از یک طرف ، احساس رضایت می کرد که علی رغم تحمل این همه وحشت ، معماهای چندی به صورت مشهود برایش حل گردیده ، اما نباید از یاد ببرد که چون هنوز از قید حیات دنیا رها نشده نمی تواند به همه اسرار بعد از حیات آگاهی حاصل کند. لذا کمی در فکر فرو رفت تا شاید راهی از این بن بست پیدا کند.

این همه حواسش را متمرکز کرد و با نگاه به زاویه دیگر از افق برزخ ، خواست گره این مشکل (رهایی و نجات خویش) را بگشاید، اما از فضای (آغشته به بخار و دود) آلوده به تعفن ، دوباره منظره ناخوشایند دیگری توجهش را جلب کرد. او پس از دقت بیشتر، چند چهره تازه ای را دید که به عذاب مخصوصی مبتلایند و مانند تعدادی زنبور آغشته به مواد چسبی در یک

میدانی از لجن گیر افتاده اند و مرتب استغاثه می کنند و خدا را به کمک می طلبند. سید تا آنجا که برایش ممکن بود خود را به جلو کشید و پیش رفت و در فضای نیمه تاریک برزخ یکی را دید که با کله ای تقریباً بزرگ بینی قلمی شکل و دراز، که بیشتر یک کلنگ ایستاده را در ذهن تداعی می کرد، در باتلاقی دست و پا می زند. هیئت ظاهری شیخ گرفتار با چشمان گودی نشسته ، همراه ناله خفیف و بیمار گونه اش منظره رعب آوری به وجود آورده بود. گردن بلند او آن قدر باریک و نامرئی بود که گویی کدویی را با نیزه به بالا کشیده و از پشت دیواری به نمایش گذاشته اند. سید با دقت بیشتر باورش شد که آن رشته باریک و بلند، گردن همان کله است که بر اثر نازکی به تار مویی مانند شده و قلاده ای از زنجیر گداخته نیز به دور آن پیچیده شده است . صدای گرفتار آن قدر ضعیف بود که از فاصله کمی دور قابل تشخیص نبود.

2 - شیخ مورچه ای شکل

سرانجام با کمی تردید و ترس از رویت منظره جدید، چند بار با پس و پیش رفتن مجبور شد کمی دیگر جلوتر برود و گوشش را به آن سمت متمایل کند تا از کم و کیف قضیه سر در آورد، اما در یک لحظه متوجه شد، گردن او مانند فنر در تو درهم فرو رفت و اندام ریز و کوچک او مانند مورچه ای نحیف روی لجن داغ گیر افتاده و دست و پا می زند. سید در بهت و حیرت بسیار فرو رفت که این دیگر چه نوع غذایی است که صاحبش گرفتار آن است. کمی سرش را جلوتر برد و به او خیره شد تا شاید از نزدیک وی را شناسایی کند.

او آن قدر ریز و کوچک شده بود که قابل تشخیص نبود. کمی دوباره همان طور متحیر ایستاد تا شیخ مورچه ای شکل دوباره به صورت اول با کله اش بالا آمد و سید معطل نکرد و با صدای بلند پرسید: آقا شما بیمارید؟ لطفا اگر می شود کمی بلندتر پاسخ دهید که درد شما چیست .

کله گناهکار مانند لک لک بر یک پا ایستاده ای بخواهد طعمه اش را از داخل آب شکار کند کمی جنبید و خود را به سمت سید متمایل کرد و با صدای خفه و گرفته گفت : من ... من دارم مکافات پس می دهم . مکافات بیماری بیماری تکبر و خود بزرگ بینی نفس سرکش . من در دنیا آدمی خودخواه و متکبر بودم ، هیچ کس را بالاتر از خودم نمی توانستم بینم .

سید گفت : عجب ! پس شما متکبر بودید که حالا این چنین ذلیلانه عذاب

می کشید. (67)

3 - تکبر در نمایشگاه خلقت

گناهکار جواب داد وقتی خود را شناختم این بیماری ابتدا خیلی کمرنگ در وجودم راه یافت و من به جای این که درمانش بکنم او را تقویت کردم و پرورشش دادم . آخر، می دانی که خداوند انسان را در آغاز از خاک و از طبایع مختلف متضاد آفرید و از روح ملکوتی خویش را او دمید و او را نهایت با دو خوی و خصلت متفاوت و متباین در نمایشگاه گسترده و طولانی آفرینش به نمایش وا گذاشت . وقتی فرشتگان که تماشاگر این آرایش استثنایی بودند، در آغاز نگران این پدیده ممتاز هستی شدند که چگونه این یکه تاز عرصه هستی ، خواهد توانست با دو خوی و منش متضاد (مادی و ملکوتی) تا فرجام کار، با نام و عنوان اشرف مخلوقات باقی بماند! و خدای او که سرشت او را این گونه ساخته بود و از همه در هدف از خلقت او آگاه تر بود فرمود: «من چیزی می دانم که شما آن را نمی دانید»⁽⁶⁸⁾ و رازی در این کار هست که شما از آن ناآگاهید. همه ملائک به امر خدا او را سنجیده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید و از این فرمان حق سر بتافت و از همان آغاز کار با نمایش اولین خصلت ناپسند (خود بزرگ بینی) در نمایشگاه هستی ، طوفانی برپا کرد.⁽⁶⁹⁾ پس شیطان با این نافرمانی از درگاه حق رانده شد تا انسان مسجود ملائک ، با چراغ عقل و اندیشه ، آگاهانه آزمایش خویش را به انجام رساند.

از آن روز که داستان پندآموز خلقت اتفاق افتاد پیدا بود که انسان سرنوشت طولانی را در پی خواهد داشت و از همان آغاز تا امروز که این همه تاریخ به طول کشید، بشر نشیب و فراز زیادی را طی کرده و اکنون هر چند تا ابدیت وقت باقی است ، ولی اکثر همنوعان او نه از غرور شیطان عبرت گرفته اند و نه

لطف حق را کاملا پاس داشته اند. و در نیمه راه عموماً نیمه کاره و ناقص را زیر بار ادای امانت شانه خالی کردند، سپس خود را با سرگرمی های مادی و مجازی مشغول ساختند و با تقویت بزرگترین و قبیح ترین خصلت ناپسند (تکبر) در خویش سایر قوای مادی را نیز به تبع آن پرورش دادند و در نتیجه در پایان خدمت حیات (هنگام مرگ) با کارنامه رسوای مردودی از نمایشگاه اخراج شدند.

و من که اکنون می بینی به این ورطه و وضع ناهنجار افتاده ام ، از همان اکثر مفلوکم که در هنگامه برپایی نمایشگاه حیات ، فرصت گران بهای هنر نمایی فکری و جسمی خویش را از دست دادم و عمر خویش را با اندیشه خام خودخواهی سپری کردم . بله من در دنیا آدمی خودخواه و خودپسند بودم . هیچ کس را بالاتر از خود نمی توانستم ببینم . در ایام جوانی ، اگر یکی از همسالان و دوستان خود را با کمال تر یا محبوبتر می دیدم ، به جای این که مثل او راه کمال را طی کنم از او بدم می آمد. کارم به جایی رسید که می خواستم همه چیز و همه کس فدای من شوند. (70)

4 - تافته جدا بافته

سید پرسید: آیا در خانواده کسی نبود که تو را از ابتلای به این خطر آگاه کند؟

گناهکار گفت: من در زندگی خصوصی و اجتماعی، اول خودم را می دیدم بعد دیگران را. در سر سفره غذا در جمع خانواده، در معاشرت و برخورد اجتماعی، در حین گفتگو و بحث، در محیط کار، عموماً فکر می کردم حق با من است، دیگران باید حرف مرا بپذیرند و حق تقدم را باید به من بدهند. خانواده ام هر چند ابتدا سر این قصه با من مشکل داشتند، اما بعدها به این روحیه ام عادت کردند و همه شان با وضع من ساختند و من هم باورم شد که آنها تائبیدم می کنند. وقتی در تشکیلات دولتی بر اساس یک گزینش غلط، یک پست اجرایی و حساس به من واگذار کردند، دیگر اسم را زین و چهار نعل به سوی ایجاد قدرت کاذب پیش تاختم، اعتقادم بر این بود، چون مدیر آن مدیر دستگام پس باید همه از من تبعیت کنند.

سید در بین حرف های گزارش گونه گناهکار دوید و گفت: آخر مراجعه کننده به دلیل تسریع در انجام یافتن کار و احتیاجی که به شما و کارکنان زیر نظر شما داشت، شاید مجبور بود (به اصطلاح) دندان روی جگر بگذارد و موقتاً با خوی خودخواهی شما بسازد، اما معاونان و مشاوران و همکاران شما چرا این وضع را تحمل می کردند و به خلق ناپسند شما تن می دادند؟

گناهکار که در لا به لای لجن سیاه و سوزان دست و پا می زد، صیحه ای زد و گفت: اشکال کار این جا بود که آنها دو دسته بودند:

1. دسته ای برایشان قابل تحمل نبود و در ابتدای امر کمی با من درگیر شدند، اما وقتی دیدند نمی توانند حرف خود را به کرسی بنشانند، خود را به واحدی دیگری منتقل ساختند و به راه خود رفتند.

2. دسته دیگر که بله قربان گوها بودند. آنها هم هر چه می گفتم و درباره هر موضوعی نظر می دادم ، بدون کم و کاست قبول می کردند و بدون اراده مستقلی از خود، همه را درست می پذیرفتند. حتی برخی از آنها آن قدر ضعیف بی اراده بودند که چشم بسته تصمیمات و اظهار نظرهای نادرست مرا تاءبید می کردند و در همه جا بدون بررسی و تاءمل تعریف و تمجیدم می کردند و سرانجام کارم به جایی کشید که آن برداشت و تلقی من از مسؤولیت ، همراه شیوه نادرست تعریف و تمجید نابجای چاپلوسان و فرصت طلبان امر را جدا بر من مشتبه ساخت که من خود را تافته جدا بافته از دیگران بدانم .

در هنگام نماز جماعت در اداره تحت مسؤولیتم ، نمی توانستم بپذیرم یک کارمند دون پایه ولی پرهیزکاری امام جماعت شود و من هم مثل دیگران به او اقتدا کنم ، بنابراین همیشه از فیض محروم بودم . دیگر بعد از آن ، درمان بیماری ام مشکل بود و من با همین استبداد در راءی و حذف رقبا و گوش ندادن به حرف ناصحان و خیرخواهان تا آن جا که در توان داشتم خود را بالا کشیدم و با گزارش ها و ردیف کردن آمار و ارقام نادرست در حوزه کاری ، نظر مقامات بالاتر خود را به عرضه و لیاقت خود در حفظ نظم و اجرای مقررات خشک و بی روح اداری جلب می نمودم و با کمک ایادی متملق و هزینہ بیت المال در روزنامه ها تعریف و تبریک و تبلیغات به راه می انداختم و با جمع آوری امضای آدم هایی از حزب باد و فرصت طلب ، طومارهایی در مورد قابلیت و مدیریت خودم به مقامات بالاتر فرستادم تا این که برای همه جا

افتاد که بله من یک مدیر و مدبر و دارای احساس تکلیف شرعی هستم . پس خیلی زود پست حساس تری به من واگذار شد و با موقعیتی که در تشکیلات کشوری پیدا کردم ، بیش از اندازه مغرور شدم و به زمین و زمان فخر می فروختم و در برخورد با دیگران خصوصا هنگام راه رفتن ، همه وجودم تکبر و غرور شده بود.

بله ، روزگار بدین منوال سپری می شد و متأسفانه افرادی نبودند و یا اگر بودند شاید این جرات را نداشتند در برابر خودپسندی و خودرایی من اظهار وجود کنند. چون ارتقای مقام پیدا کرده بودم و بر اساس باور غلط حتی به دوستان مخلص قدیمی خود اجازه نمی دادم مثل گذشته با من رابطه بازداشته باشند یا بدون این که خودم بخواهم به دیدنم بیایند، زیرا که فکر می کردم نه تنها آنها هم شائن من نیستند، بلکه موجب خفت و خواری منند. معتقد بودم در دوربرم از همه بهتر می فهمم و یک سر و گردن از همه بالاتر و داناترم . آنهایی که با من کار می کنند باید از مدیریت من استقبال کنند و خانواده و قوم و خویش و افراد فامیل نیز همه کسانی که قبلا با من رفت و آمد و مصاحبت داشتند، باید به وجود ممتازم افتخار کنند.

5 - سوء استفاده از بیت المال

وقتی به اوضاع کاری با این شیوه نادرست خوب مسلط شدم ، ابتدا در مورد بیت المال کمی احتیاط می کردم ، چون مزه آن ، بر دلم خوب ننشسته بود. وانگهی هنوز تا حدی عرق مذهبی در وجودم زنده بود و روحیه پرخاشجویی ایام جوانی و حال و هوای اعتراض به مدیران مستبد دوره پیشین در باطنم نمرده بود و چراغش سوسو می زد ولی تدریجا با مقایسه های نادرست و القائات تعدادی از همان طیف کارکنان دنیا طلب و وسوسه های نفس اماره ، وقتی زمینه استفاده از بیت المال آزادانه و بدون مانع فراهم شد، تن به بهره برداری از آن دادم و کمی بعد با تجربه ای که به دست آوردم تا آن جا که می توانستم با توجیه و برداشت های شخصی در سوء استفاده از بیت المال به حد افراط پیش رفتم و زندگی خصوصی من در کمترین مدت رونق گرفت و تقریبا انگشت نما هم شدم .

6 - نقش خانواده

سید بیش از این نتوانست طاقت آورد و با صدای بلند گفت : بیچاره ، اگر دیگران تذکر به شما را نداشتند، پس خانواده تان که حتما ادعای مذهبی بودن داشتند، چرا شما را از این کار خلاف بر حذر نداشتند؟

گناهکار آهی کشید و گفت : ای وای بر من ! همان خانواده بودند که گناهان مرا تشدید کردند. به راستی اگر آنها قرص و محکم می ایستادند و بر اساس اعتقادات دینی مرا ملامت می کردند و در موقعیت های مناسب لغزش هایم را به من گوشزد می کردند شاید کارم به این جاها نمی کشید؛ وقتی امکانات دولتی مانند راننده و اتومبیل رایگان در اختیارشان قرار گرفت ؛ وقتی با بهره برداری نادرست من از آن امتیازات دولتی ، وسایل رفاهی آنها فراهم شد و به سهولت توانستند هر کجا با این پشتیبانی بی دریغ رفت و آمد کنند؛ وقتی همه ، در ناز و نعمت باور نکردنی غرق شدند؛ وقتی آنها هم احساس کردند می توانند بین همه در انظار عمومی (به اصطلاح) خوب «بیز» بدهند و فخر بفرروشند؛ و خلاصه وقتی همه این لذت ها و احساسات کاذب به دلشان شیرین نشست ، دیگر گذشته خود را از یاد بردند و همه چیز را فراموش کردند. آنها حتی گاهی با اسراف کاری و زیاده روی در هزینه های زندگی مرا وادار کردند که بیشتر در استفاده از امکانات بیت المال ، نظر آنها را بهتر تاءمین نمایم .

وقتی صحبت آقای متکبر به این جا رسید، ناله ای جانسوز سرداد و متعاقب آن گردن باریکش کج شد و کله بزرگش به سمت سینه اش آویخت .

7 - موکل عذاب

سید از این وضع رقت بار دلش گرفت و چند بار وی را صدا زد و هر طوری بود او را دوباره به حال اولش برگردانید وقتی خاطرش جمع شد که حال او سر جا آمده پرسید: آقای محترم ، چه اتفاقی افتاد که غش کردی ؟
گناهکار برزخی با ناله حزین جواب داد: مگر نمی بینی چند مأمور مراقب دارم ؟

سید با شگفتی گفت : مأمور مراقب ؟ آنها کی هستند، با شما چکار دارند؟!
گناهکار گفت : بله ، مأمور موکل . آخر وقتی مردگان به منزل اول قبر فرود می آیند، مأموران الهی (منکر و نکیر) در آغاز این نشئه (بسته به ایمان و اعمال مرده ها) با چهره های متفاوت به سراغ ارواحشان می آیند و فقط از ایمان و اعتقادات محض پرسش می کنند. اگر روح بازگشته از عهده پاسخ برآمد و اعمال نیک او بر اعمال بدش افزون و فایق آیند، همان اعمال خیر به صورت هیاکل و صورت های حسنه ملکوتی مجسم می شوند و او را تا قیامت همراهی و صاحبش را از وحشت عذاب ها محافظت خواهند کرد و اگر زبانش بند آید و نتواند پاسخ درست بدهد، گناهان او به تناسب ذات و جوهرشان به صورت قبیحه یا اشرار مزاحم حیوانی گوناگون درمی آیند و کالبد مثالی گناهکار را تا هنگام برپایی قیامت شکنجه خواهند داد.

سید از شدت حیرت انگشت خود را به دندان گزید و دوباره پرسید: عجب !
پس شما مأمور موکل عذاب هم همراه دارید؟

گناهکار گفت : بله ، همین طور است . من هم اکنون به علت داشتن خصلت ناپسند تکبر، که موجبات ناخرسندی خدا و خلق را فراهم کرده ام و اعمال

خلاف زیادی چون سوء استفاده از بیت المال ، ایجاد جو بدبینی و بی اعتمادی عمومی ، تزییع حقوق مادی و معنوی دیگران ، ریاکاری در اعمال و... را مرتکب شده ام توسط همان ماءمور عذاب یا عکس العمل مجسم همان اعمال تا قیامت هر روز و شب چند بار شکنجه و عذاب خواهم شد.

سید آه سردی کشید و مجددا پرسید: شما که مسلمان بودید و به خدا و رسول و قیامت اعتقاد داشتید، مگر از نظر اعتقادی و ایمان کم و کسری هم داشتید؟

8 - اصحاب حدود

مرد گرفتار گفت : بله ، ایمان ، ادای امانت و اجتناب کردن از جمیع گناهان کبیره است . معنای ایمان این است که انسان از نظر قلبی به یکتایی خدا و رسالت رسول و ولایت ولی معرفت داشته باشد و با زبان به آن معرفت و ایمانش اقرار کند و نیز با اعضا و جوارح بدن به فرایض عمل کند. بنابراین انسان گناهکار، هنگام ارتکاب گناه بزرگ ، قلبش را سیاهی می گیرد و وجودش را تاریکی می پوشاند. در این حال ، نور ایمان به سبب گناه خاموش می گردد و پایه اصلی اعتقاد (معرفت قلبی) فرو می ریزد و تنها اقرار به زبان می ماند، آن هم چون بر یک پایه استوار است ، لقلقه و سطحی است ، بنابراین بی فایده و بی خاصیت می شود و اگر گناه انجام گرفته در حین انجام داده دادن فرایض باشد، مثل این که نماز و روزه و حج و... ریایی باشد یا این که با مال و غذای حرام تحقق یافته باشد پس در این صورت دو رکن اصلی ایمان مورد خدشه قرار می گیرد که اقرار به زبانش نیز همچون نوشته بر سطح آب بی معنا و بی حاصل خواهد شد. کسانی که در دنیا اعمالشان به این شکل حبط و هدر

می شود، اگر چه ظاهراً مسلمانند اما چون ایمانشان زیر سؤال است و توبه جدی نکرده مرده اند، اصحاب حدود شناخته می شوند و مستحق جریان کیفر الهی هستند. (71)

9 - سایر اشباح

سید در پایان این گفتگوی شنیدنی به نظرش آمد در همان باتلاق سوزان ، اشباح دیگری به اشکال مختلف گرفتار شکنجه اند. پس نگاه کنجکاوش را به آنها انداخت تا بقیه گرفتاران را نیز شناسایی کند. او در این بررسی متوجه شد در کناره میدان لجن چند شیخ ناشناخته دیگری مشابه همان متکبر به شکل فلاکت باری عذاب می کشند و از او پرسید اینها کی هستند؟ گناهکار گفت : آنها کسانی هستند که در دنیا اهل حقد و حسادت بودند و مانند من در منجلاب خصلت خودخواهی ناباورانه غوطه می خوردند و هیچ چیز نمی توانست آتش خباثت باطنی آنها را خاموش کند. ما غیر از سوختن در کیفر آتش باید در باتلاق وجود نفرت انگیز خودمان غوطه ور باشیم .

10 - اعتراف و عبرت باعث تخفیف عذاب

سید بعد از هر دیدار و دیدن مناظر مختلف شکنجه ارواح ، هاج و واج می شد و نمی دانست چه کند و به کجا برود. او همین طور که به حال آن تبه کاران می اندیشید ولی می دید نمی تواند گره ای از مشکل این درماندگان بگشاید، غم جانکاهی آزارش می داد. سید فهمیده بود که فرجام کار خودش هم کمتر از اینها نیست ، اما چون تقریباً به حیات دوباره اش اطمینان داشت هنوز این نقطه امید در دلش زنده بود بلکه لااقل از فرصت باقیمانده استفاده کند و جبران گذشته را بنماید.

او وقتی به دقت به این سایه روشنی های بیم و امید می اندیشید، ناگهان متوجه شد که مجدداً فضای برزخ از حالت نیمه تاریکش درآمده و از غلظت دود و بخار آلوده به بوهای زننده کاسته شده است و چهره آدمکی را که تا چند لحظه قبل مشکل می دید، اکنون تا حدودی برایش قابل رؤیت است و از نگاه دردمندانه اش دریافت که او هم از فراغت به دست آمده کمی احساس آرامش می کند و نیز مانند سایر گنه کاران خواهان آن است که رشته گفتگو را با وی قطع نکند، چرا که همین ارتباطهای کوتاه با ارواح زندگان و اعترافاتشان در مورد گناهان خود و دیگران تا حدودی از بار سنگین نافرمانی هایش می کاهد و به سبب عبرتی که برای زندگان پیش می آید تخفیف در عذابشان به وجود می آید. بنابراین سید هم تمایل بیشتری نشان داد که از سرگذشت این عالم و سرنوشت ساکنان این وادی هر قدر که ممکن باشد اطلاع حاصل کند.

پس گنه کار در حالی که تازه از فشار عذاب چند لحظه قبل ، کمی خلاص شده بود به سختی خود را به یکی دو قدمی سید کشانید و با نفس بلندی که

کشید، یکی دوبار کله بزرگش را تکانی داد و در ادامه گفتگو با وی گفت :
مشاعر و حواس ظاهری انسان زنده به دلیل این که متعلق به جسم مادی
هستند، قدرت ادراک عالم مجردات و جریانات مربوط به حیات برزخی را
ندارند. البته گویا به این نکته پی برده ای ؟
سید پاسخ داد: بله ، اما هر چه بیشتر بدانم باز هم کم می دانم .

11 - برزخ آن روی سکه حقایق

کله بزرگ متکبر در ادامه افشای راز گفت : زندگان چگونه خواهند دانست
که مراتب شدت عذاب ها چیست ⁽⁷²⁾ و زنده چه می داند که فشار نامرئی قبر
چگونه است .

سید با بی حوصلگی در میان حرفهایش دوید و گفت : همانطور که گفتی ،
این یکی را خودم هم تا حدودی کشف کرده ام ولی ...

گناهکار او را با نگاهش وادار به سکوت کرد و تذکر داد که صبر داشته باش
تا معارف دیگری دستگیرت شود و در پی آن ، کله گنده اش را به سمت او کج
کرد و گفت : بله ، آدمی که در یک محفظه بسته شیشه ای به خارج می نگرد و
چشم مادی او در بستر خاک ، تنها از طریق تکان شاخه های درختان و حرکت
گیاهان پی به وجود بادهای برخاسته می برد و شدت وزش باد را فقط با
تأثیرات مشهود و اشیای درهم ریخته ای که به جا می گذارد ارزیابی می کند،
چگونه می تواند حقایق تلخ و شیرین جهان نامرئی مجردات را رؤیت کند.

زمین با سرعت 107 هزار کیلومتر در ساعت در عرصه آسمان ها، در مداری
که به امر خدا قرار گرفته ، حرکت می کند و جابه جا می شود. ⁽⁷³⁾ با آن که

زمین خود مادی است و سیر آن در دنیای مادی صورت می گیرد، پندار چشم این است که زمین ، ساکن و بی حرکت است .

راستی آیا حواس ظاهری انسان می تواند جز بالا و پایین آمدن آب و طوفان برپا شده ، قوای جزر و مد دریاها را ببیند؟ چه کسی می تواند جز فرو افتادن اجسام از بلندی ، قوه جاذبه زمین را با چشم عادی حس کند؟ آیا جدا غیر از این است که همه این حقایق که به چشم ظاهری نمی آیند از مجردات و از عالم نامرئی هستند، ولی واقعیت دارند و انسان فقط از روی آثار آنها پی به واقعیت های آنها می برد؟ بسیاری از صداهای بلند و کوتاه که فقط با اصطکاک دو شیء مادی ، آن هم در همان حال تماس و ایجاد ارتعاش ، برای قوه شنوایی قابل درک است ، اما وقتی در فضا پیچید و لحظه ای گذشت و از حوزه گیرایی پرده های گوش مادی دور شد، چگونه قابل استماع است ؟ آیا جز این است که همان صداهای موجود چون جاودانه اند، دوباره با کمک دستگاه های الکترونیکی صوتی می توان شنید؟

وانگهی همه اینها تازه مربوط به دنیای محدود زندگان است ، بنابراین کشف مجهولات نامرئی همان دنیای مادی نیز با کمک ابزار و وسایل همان دنیای مادی ممکن و قابل تحقق است ، اما موضوع کیفر و پاداش جهان آخرت مربوط به دنیای نامحدود است و زمانی حقایق پشت پرده اعمال ، آن چنان هستند، آشکار می شود که خود انسان به دنیای نامحدود منتقل و از زاویه نامحدود به حقیقت اعمال یا آن روی سکه حقایق در عالم برزخ بنگرد. ⁽⁷⁴⁾

12 - ثبت گناه بر اوراق انوار

و آدمک ادامه داد: بله ، انسان تا زنده است ، وقتی گناهی را مرتکب شد، به میزان اهمیت آن ، تنها در همان حال یا کمی بعد، تاءثیرهای روانی و انفعالات خوش یا ناخوشی جسمی و روحی آن گناه برای وی مشهود است ، ولی بعد از مدتی که از انجام دادن آن گذشت ، به نظرش می رسد همه آنها محو و نابود و همه چیز تمام شده است ، غافل از این که اگر چه این قوای ظاهری ، قدرت و ادراک حالات خوش و ناخوش و عظمت و وسعت آنها را در آن ها و لحظه های بعدی ندارند و آنچه را که در همان حال حس می کنند، محدود و متناسب با قوای ظاهری محسوس و محدود است که روح هم تا وابسته به همان بدن زنده است ، چون ادراکاتش با همان قوای ظاهری صورت می گیرد لذا محدود است . اما همین که از زندان تن گریخت به جایگاه اصلی اش بازگشت ، حقایق عالم را آن طوری که هست می بیند و ادراک می کند و گناه یا هر عمل انسان که در حال حیات محدود او صورت گرفته ، چون بر اوراق نامرئی انوار هستی ثبت می شود تا ابدیت جاودانه می ماند و در جهان ابدی به همان وسعتی ، که حقیقت بالقوه آنها بوده ، رو می شود، لذا تاءثیر گسترده هر گناه تنها با چشم برزخی و قیامتی دیده و درک می شود.

سید گفت : آخر من که با شمایم هر چند که نمی توانم تاءثیرات گسترده گناه را خوب لمس کنم ، اما چرا نمی توانم کنه گفتارت را آن طور که توضیح دادی بفهمم !؟

گناهکار جواب داد: لابد به تو گفتند که تو زنده ای ؟ تو و امثال تو هنوز چه دانید طبقه بندی و عظمت گناهان را؟ تو که اکنون با لطف خدا این ارتباط خدا این ارتباط برایت حاصل شده تازه ، نیم پرده حقایق را می بینی نه همه آنها را.

بگذار واضح تر برای تو بگویم ، آنچه را که تو دیدی هنوز بخش کوچکی از بی نهایت های برزخی است . در این وادی وسیع ، حفره هایی است که گناهکاران نابخشودنی در تمام اوقات و ایام به شدیدترین وجه ، عذاب و کیفر برزخی می بینند. ماءموران مسؤ ول به چهره های خوفناک و به صورت هیولای باور نکردنی آنها را زیر شکنجه دارند. سیمای گنه کاران به تناسب اعمال و عظمت گناهانشان ترسناک است . برخی از آنها بر اثر شدت سوزندگی آتش چون آهن گداخته شده اند و برخی دیگر بر اثر پلیدی گناه مسخ شده و به صورت یکی از بهایم در آمده اند (75) .

سید پرسید: منظورتان این است که این چهره های حیوانی و هیولایی ، ساخته و پرداخته خود انسان در دنیا است ؟

گناهکار پاسخ داد: بله ، درست فهمیدی . اینها کسانی بودند که قبلا در دنیا بر اثر استمرار در گناه ، نفس بهیمی خویش را فعال کردند و این گونه آن را ساخته اند؛ به عبارت دیگر، خداوند برای نفس انسان یک نشئه ملکوتی قرار داده که نیروهای خیر و شر انسانی و حیوانی آن نشئه پیوسته در جدال و مبارزه اند. پس اگر انسان غافل شد و نفس اماره را آزاد گذشت و نیروهای حیوانی یا تمایلات انحرافی نفس ، مانند عجب ، تکبر، حسد، خشم و... در باطن آدمی رشد و تقویت یافت و به صورت یک عادت و خوی بهیمی وجودش را فرا گرفت ، آثار آن در همان دنیا تنها در روحیه شخصی انسان پدیدار می شود و در روابط اجتماعی وی نیز تاءثیر می گذارد، ولی در عالم برزخ با همان صورت بهیمی که با چشم دنیایی مشهود نبود ظاهر خواهد گشت و پیوسته تا قیامت به صورت یک مصاحب مزاحم آزارش خواهد داد.

بنابراین صورت های حیوانی و هیولایی ، خلق جدید با ماءمور جدا از نفس
انسان نیستند، بلکه همه اینها از قبل در دنیا به تدریج توسط نیروهای درونی
انسان پرورش یافته و همراه او تا این منزل وجود داشته اند و تنها بعد از خروج
روح از بدن در مقابل چشم برزخی وی آشکار شده اند!

بخش هشتم : قطع رابطه با خدا

1 - مسلمان آماری

گناهکار بعد از این توضیح کوتاه ، سید را راهنمایی کرد تا از راه تنگ و تاریک کناره همان میدان لجن سوزان ، گناهکارانی را که در طبقه زیر زمین میدان در میان دو آتش دست و پا می زدند ملاحظه نماید. سید کمی جابجا شد و سرک کشید تا آنچه که در زیر اتفاق می افتد از نزدیک بررسی نماید.

او با همان نگاه اول متوجه شد که مراقبان عجیب و غریبی با قیافه هایی که تا به حال ندیده ، دور گناهکاران را احاطه کرده و به شکل فلاکت باری عذابشان می دهند. او، نمی توانست به دلیل وجود شعله های آتش فراگیر به آن عده نزدیک شود و نه می توانست با چشمانش آنان را در آن غوغای نفس گیر شناسایی کند. به نظرش رسید شاید همین راهنمای رنجور بتواند از مشکل آنها برای وی مطالبی بگوید. پس به دور خود چرخ زد و نگاه امیدوارش را به او دوخت و با صدای مرتعش و گفتار بریده پرسید: اینها... اینها کدام طبقه از گناهکارانند؟

راهنما دست قیر آلود خود را با بی رمقی بالا آورد و از دور به سمت عذاب دیدگان اشاره رفت و گفت : اینها با آن مسلمان بودند، رابطه شان را با قطع کرده بودند.

سید شتابزده پرسید: یعنی چه که رابطه شان را با خدا قطع کردند؟ چه مسلمانی بودند که از خدا بریده بودند؟!

راهنما گفت: برخی از اینها در خانواده اسلامی به دنیا آمده بودند و از نظر شناسنامه مسلمان و بر اساس آمار، جزء مسلمانان بودند، ولی یک بار هم هیچ یک از افراد خانواده سر به سجده بندگی نگذاشتند و نماز نخواندند و برخی دیگر نه تنها خانواده شان مسلمان، بلکه اهل خانه با ایمان و اعتقاد بودند و بسیاری حتی فرایض دینی خود را انجام می دادند. اما اینها که فرزندان آنها بودند با همه آشنایی با معارف دینی با خدا و رسول ﷺ قهر کرده بودند. برخی از روی سهل انگاری و برخی با بی اعتنایی به مقدسات خانواده، فریضه مقدس نماز را عملاً تعطیل کرده و به همه چیز پشت پا زده بودند.

سید یادش آمد که خودش هم از طایفه اخیر است و اگر مثل آنها مرده بود مانند همان ها شاید هم به علت عاق والدین و داشتن نفرین پدر و مادر، سرنوشتی شدیدتر داشت!

2 - قلب صاف

در پی این ادراک و آگاهی سرش گیج رفت و تعادل خود را از دست داد، نزدیک بود نقش زمین شود و احیانا در همین دم مرگ موعودش فرا رسید، اما از آن جایی که به طرق گوناگون باید انوار الهی از روزنه ها به عمق تاریکی ها بتابد تا حجت بر دیگر انسان ها تمام شود، خیلی زود آرامش روحی خود را باز یافت و با نگرانی بسیار پرسید: آخر، آخر، بی نمازی این قدر گرفتاری دارد؟! بی نماز که عمل شری انجام نداده است، مگر این که باید قلب انسان صادق باشد؟

راهنمای رنجور گفت: بله؟ مثل این که شما هم غافلید! بی نمازی از این هم بیشتر مؤ اخذه و مجازات دارد. بی نمازی در عداد کفر است. (76) وقتی نمازگزار بر اثر سهل انگاری و سبک شمردن نماز مورد عقاب تند قرار می گیرد، (77) مسلم است که آنکس که از خدا بریده و رابطه ای از طریق نماز برقرار نکرده و یا آن را ترک کرده، عقوبت سنگین تری در کمین و انتظار اوست. (78) انسان همانطور که مکلف است منکرات را ترک کند در مقابلش مکلف است حتما اعمالی را طبق دستور انجام دهد. نماز، روزه، حج، زکات و... از معاریفی هستند که باید انجام شوند. زنا، غیبت، ربا خواری، دروغ، دزدی و... از انواع مناهی هستند که باید ترک شوند. هر دو گروه احکام تکلیف بر آنها مترتب است. نماز ستون دین است. اگر بنده همه اعمالش درست باشد، ولی اهل نماز نباشد هیچ عمل دیگری از او پذیرفته نیست و مانند خیمه ای بی ستون آنچه بر پا داشته فرو می ریزد.

وانگهی آیا در خوار اغماض است کسی فرزند دانشجویش را تا پایان تحصیل دانشگاه جا و مسکن بدهد، غذا و پوشاک و کلیه هزینه های تحصیلی او را تأمین کند و جناب دانشجو با وجود استفاده از همه تسهیلات و امکانات ، نه با خودش و نه با خانواده ، هیچکس راست نباشد و سرانجام بدون کسب کمال علمی از دانشگاه اخراج شود، ولی توقع داشته باشد خانواده هم به گذشته بی حاصل او مهر صحت بزند؟

خداوند از آب (نطفه) کدر و بدبو، انسان سالار خلقت را آفرید و در وجودش دنیایی از کارگاه خودکار: اعضا، جوارح ، قلب ، کلیه ، کبد، و... تعبیه کرد و این همه نعمت های بی شمارش را در اختیار او گذاشت . آب زلال نوشیدنی ، اکسیژن و هوای پاک نفس کشیدنی ، میوه های لذیذ رنگارنگ ، انواع دانه ها و رستنی های غذایی ، اقسام خوراکی ها و پوشاکی های گیاهی و حیوانی ، عصاره های ناب شیر و عسل و... خلاصه همه طبیعت را برای او آفرید و تسخیر و رام او ساخت ، فقط با این هدف که انسان از طریق یک مجموعه برنامه ویژه ، حق شناس و خداشناس شود، نظام زنجیره ای خلقت را هماهنگی کند و با تسلیم و تواضع در برابر امر حق به ابدیت آباد دست یابد و آه چه سخت است ! انسان وقتی به این حقیقت پی می برد که دیگر از دنیای زندگان کوچ کرده است .

آیا راستی انصاف است این انسان نازپرورده با آن همه نعمت بی شمار یاغی و طاغی شود و از بنیادی ترین فرمان حق (اقامه نماز) سرپیچی کند و با زیر پا گذاشتن اساسی ترین عمل شکرگزاری باز هم از منعم بخواهد که او را به نعمت جاویدان سعادت برساند؟ او ؛ چقدر شرم آور است این وضع ! آیا انسانی که به خودش ظلم کرده و با انحراف از راه حق به چنین روز سیاهی افتاده است ،

عذر و توجیهش پذیرفته است ؟ این که بعضی می گویند اگر انسانی قلبش پاک و صاف باشد، دیگر نیازی به فریضه نماز ندارد یک بحث انحرافی است . این حرف را کسانی می گویند که می خواهند از دستورات الهی سر بتابند. اولاً خواندن نماز یک فریضه عینی و عمومی است ، ثانیاً آثار مثبت نماز متعدد و فلسفه به جا آوردن آن ، از حد فهم قاصر انسان خارج است . وانگهی در هر کجا که قلب پاکی باشد، او با نماز سنخیت و رابطه بیشتری دارد تا دیگران . در حقیقت پاکدلان بیشتر قدر نماز را می دانند، چون می دانند وجود خویش را با نماز بیمه می کنند، روحشان را با ادای آن ، صیقل یافته نگه می دارند و سرانجام به معراج انسانی پرواز می کنند.

3 - حرف دل بنده

بله ، نماز با حضور قلب وسیله ارتباط مخلوق با خالق و ذکر آن ، حرف دل هر بنده با خداست . بنده مخلص در هر شبانه روز حداقل پنج بار با برپایی به موقع نمازهای واجب ، روح و اندیشه اش را از قید وابستگی های مادی آزاد و وجود خویش را به سرچشمه تعالی و تکامل متصل می سازد و آن جا که بر اثر غفلت زنگاری گناه بر قلبش نشست ، آن را با نیایش خالصانه شستشو و غبار تیرگی و آلودگی های آن را از صفحه دل می زداید. نماز گزار در حقیقت عمل خالصانه نماز نام خویش را در زمره نیکان و شایستگان ثبت می کند و جایگاه ممتاز خود را در کاروان عازم به ابدیت برای نیل به مسکن طیبه جنات عدن تثبیت می نماید.

سید بعد از این پرسش و پاسخ طولانی کمی خجالت کشید، اما به راهنما وانمود کرد که قصد و غرضش از این سؤال ها بیشتر برای اطمینان و معرفت قلبی است ؛ بنابراین در ادامه همین گفتگو با خودش زمزمه کرد: آه ! چقدر دردآور است که فرزند مسلمان در خانواده اسلامی تربیت شود و به جای این که سخن حق را از اهلش بشنود و دستورات دینی خود را از قرآن و ائمه دین و جانشینان آنها دریافت کند، هنوز چند کلاس درس خوانده و نخوانده مثلا دانشمند شود و خود را روشنفکر بداند و با استنباط شخصی صادر کند، که اگر قلب انسان صاف باشد کافی است و نماز نخواندن خویش را با همین برداشت غلط توجیه کند.

اوه ، خدای من ! من دیگر چقدر بدبختم ! چه اوقات گران بهایی را با بی نمازی سپری کردم ! بسوزد این اعتیاد! لعنت بر دوستان ناباب که مرا به این

روزگار سیاه نشانندند! آخر، اگر من با این روسیاهی (ترک فرمان خدا) مرده
بودم ، لابد هم اکنون مانند اینها از اهل کفر به حساب می آمدم ، مانند همین آدم
ها، اینهایی که به علت نافرمانی از دستور خدا و به سبب نخواندن دارند پیوسته
در میان آتش ، جان می دهند، نه آن جان دادنی که بمیرند و تمام شود و نه
پایانی برای من این سوختن که سرانجام از این آتش مهیب خلاصی یابند.
ای وای بر من ! ای وای ، اگر این هول و هیبت عذاب برزخیان را نمی دیدم
، کارم چه می شد؟!!

4 - آژیر بخشش

سید همین طور که یک نفس آه و ناله می کرد و از عمر تلف کرده تاءسف می خورد و برای روسیاهی و عذاب محتوم خویش اشک می ریخت ، دستی به دعا به آسمان بلند کرد و برای نجات خود و برزخیان به درگاه خدا استغفار و استغاثه کرد. سپس سرش را به نشانه شرم و عبرت پایین آورد و دمی در سکوت فرو رفت .

راهنمای رنجدیده در پی آن ، گردن بلندش را به سوی سید کج کرد و گفت : مگر دعای شما به عنوان یک بنده پشیمان کارساز باشد و فضل الهی شامل این درماندگان شود. حق خالق بر گردن مخلوق را از ذمه شان بردارد و دمی آنها را از عذاب برزخی ها رهایی بخشد. حاشا به کرم بی انتهای خدای مهربان !

در این لحظه سید احساس کرد مثل این که آژیر بلندی به صدا درآید و کارخانه بزرگی در پایان یک نوبت کار سنگین ، تعطیل شود و کارگران از کار طاقت فرسای آن فراغت یابند، یک باره صدایی را با آهنگ دلنشینی که تاکنون آن را نشنیده بود شنید. این صدا آن قدر موزون ، ملایم طبع و دلنواز بود که همه ضجه ها و سر و صداهای گرفتاران آن محدوده برزخ را تحت الشعاع قرار داد و لحظه ای بعد با آرامش مردگان ، سکوت معنا داری بر فضا حاکم گردید.

سید با این حادثه و تغییر ناگهانی در شگفتی خاصی فرو رفت ، چرا که می دید به دنبال همان تذکر و تذکار خالصانه اش همه چیز عوض شده و شعله های بی مهار آتش فروکش کرده است ، ولی هنوز دود اندکی به هوا متصاعد است . در این لحظه استثنایی ، سید بر اثر مشاهده تغییرات هماهنگ و شگرف محیط، دهانش از تعجب باز ماند و در جایش میخکوب شد. او ناباورانه دید که

قیافه عبوس برزخ باز شد و بخش مهمی از فضای آن ، حال و هوای بخشش به خود گرفت . افق تا دور دست ، چون صبح سفید شکافت و خورشید نورانی ، آهسته از فراز آن بالا آمد و انعکاس شعله های زرد آتش را بی رنگ کرد و بر پیکر سوختگان ، اشعه التیام پاشید. ماءموران خشم و غضب ماءموریتشان را ناتمام گذاشتند و صحنه را ترک کردند. فرشتگان رحمت برای عیادت بیماران این وادی بال و پرکشایند و همراه خود از خزانه فضل خداوند مایده آسمانی و غفران الهی آوردند و بر اندام جزغاله شده هایشان مرهم شفا بخش پاشیدند. گناهکاران با آن که لحظه ای پیش در آتش برزخی می سوختند و ممکن بود دمی بعد دوباره وزرشان و بال گردنشان شود و آتش ظلمی که خود افروخته بودند بسوزند، ولی از این که توانسته بودند لمحہ ای در سایه رحمت الهی آسوده شوند و نفس راحتی را بکشند، نگاه شکر و حسرت مانده بر دل ، بر دیده داشتند، همه چیز استثنایی و شگفت آور بود!

سید با مشاهده حالت های شکر و شرمندگی در چهره عذابیدگان ، مطلب دستگیرش شد که جملگی به ظلمی که خود روا داشته اند، معترفند. آنها از بابت تمرد از فرمان خدا و فرصت از دست داده منفعل و منکسر بودند و اما از این که برای اتمام حجت و عبرت زندگان ، دریچه فضل خداوندی به سویشان باز شده و هر چند مدتی محدود، رحمت الهی شامل حالشان گردیده ، زبان حال شکر و سپاس داشتند، چرا که آنها بعد از مرگ و دیدن اسرار پشت پرده و رؤیت باطن این عالم ، تازه برایشان جا افتاده که چگونه قلوبشان را قساوت و تیرگی مادی پوشانده بود ⁽⁷⁹⁾ و آنها نتوانسته بودند بفهمند که نماز، مصداق آشکار ذکر مستند خداوند و موجب نزدیکی مخلوق با خالق بوده ⁽⁸⁰⁾ ، که آنها از آن غفلت کرده بودند و اکنون باید خود را مستحق مجازات بدانند.

سید هر چند دیگر خسته شده بود و ملاقات های متوالی با برزخیان کلافه اش کرده بود، اما از اینکه ارتباط و مشاهده حالات عبرتی آنها درسی برای خود و استغاثه اش آرامشی برای عذابیدگان بود، همه خستگی را از وجودش دور می ساخت . بنابراین نگاه نافذش را دوباره به وضعیت میدان بزرگ دوخت . برای او فضای موجود نیاز به انبار کالای یا بازارچه ای شباهت داشت که بعد از آتش سوزی مهیب ، تنها تعدادی اجساد و اشیای نیم سوخته در میان تلی از خاکستر به جای مانده باشد. سکوت آرام بخش ولی اسرارآمیزی بر فضا حاکم بود. دیگر از ضجه ها و ناله های گنهکاران خبری نبود. با آن که سید از وضعیت پیش آمده تا حدودی خوشحال بود، اما هنوز برایش روشن نبود که تکلیف این گروه از گنه کاران چیست . از چهره مرددشان دریافت که همگی آنها در خوف و رجا هستند و خود آنها هم نمی دانند آیا این بخشودگی موقتی است یا ابدی .

بخش نهم : حاجی را می شناسم

1 - باور کردنی نیست

سید همان طور که ناظر صحنه بود، خواست اندکی در گوشه ای از میدان بنشیند و استراحت کوتاهی بکند، اما نیتش را عملی نکرده ملاحظه کرد گاهی اشباح ناشناخته ای از افق دور، انوار نیزه ای پخش می کنند. کمی دقت بیشتری کرد تا بفهمد چه خبر است تنها از جابجایی و تکان ملایم خاکستر به جا مانده دریافت که در فضای میدان رفت و آمد مرموزی در جریان است . عقل و بینایی قاصرش قد نداد که از راز و رمز قضیه بیش از این سر درآورد. پس نگاه کنجکاوش را به اطراف دوخت و راه به باریکه ای از گوشه غربی میدان توجهش را جلب کرد تصمیم گرفت به همان سمت پیش رود، شاید مطلب تازه تری کشف نماید و هر چند اتفاقات پی در پی و تغییرات شگفت آور محیط، بینایی او را کند کرده بود، اما روشنایی لرزان ناشی از رقص انبوه آتش به او مجال می داد تا راه خود را که از دالان تنگ و تاریک می گذشت تمیز دهد و از مسیر طولانی آن بگذرد. هنوز چند قدم پیش نرفته بود که ناگهان صدای گرفته دردمند دیگری او را در جایش میخکوب کرد.

سید کمی مکث کرد. او احساس کرد که این صدا صدای آشناست . به نظرش رسید قبلا آهنگ آن به گوشش خورده است . کمی بیشتر دقت کرد تا شاید بتواند تشخیص دهد که از کیست و کجا آن را شنیده است . صدا از حجره کوچک سمت راست دالان بود و مرد مسنی که با شکم برآمده و چهره سیاه و

پف کرده و گردن فرو افتاده اش در عذاب برزخی خود گرفتار بود و بدون وقفه ضجه می زد و زار زار می گریست ، صاحب همان صدا بود. سید صادق هر چه به قیافه آن مرد گناهکار دقت کرد، نتوانست او را بشناسد. اما با خودش گفت : این صدا؛ صدای آشناست . آری ، بارها با همین گوش هایم آن را شنیده ام . کمی بیشتر به قیافه صاحب ناله خیره شد و او را خوب ورنانداز کرد. چند بار جلو و عقب رفت و چشم هایش را با دستهایش مالید، بعد با تعجب گفت : نه ! غیر ممکن است . باور کردنی نیست . یعنی ممکن است این ... این ، همان آقای شریف زاده باشد؟ آقای شریف زاده را من که دیده بودم ، این طوری نبود! چرا چهره اش سیاه و سوخته شده ؟ چرا شکمش این قدر بالا آمده ؟ او این طوری عذاب می کشد؟ ولی نه ، مثل این که خودش است ! این ، همان شریف زاده است که من می شناختم ، صاحب فروشگاه بزرگ شهرمان ! او چند سال است که مرده است .

بعد کمی به سمت اتاق پیش رفت و دوباره چهره گناهکار را از فاصله نزدیک تر مورد بررسی قرار داد و با تردید، وی را مورد خطاب قرار داد و گفت :

بینم ، حاج آقا مرا می شناسید؟

من سیدم ، سید صادق فرزند سید حبیب .

آقای شریف زاده که تا آن لحظه با احساس بار گناه سنگینش سخت درگیر بود و برای رهایی خود از آتش محتوم برزخ و قیامت ، مدام می گریست و در حالی که با دو دست روی شکم ورم کرده اش می کشید و پیچ و تاب می خورد، مثل برق گرفته ها چند بار تکانی خورد و ناگهان ایستاد و گفت :

2 - همان سکه ها می سوزانند

بله ؟ سید؟ سید صادق ؟ نه ، یادم نمی آید. حالا مگر چه شده ؟ آری خودم هستم من همان شریف زاده بدبختم . بین چه می کشم ! لابد تو هم آمدی طلبت را از من بگیری . می بینی که مفلسم . تمام هیکلم از بدهکاری به مردم در عذاب است . بچه هاییم پاک مرا فراموش کردند و با ثروت بادآورده ، دارند خوش می گذارند، در حالی که جور حق و ناحق آن را من دارم می کشم . حتما تو هم می خواهی با دادخواهی پیش خدا عذابم را زیادتر کنی ! سید زیر لب گفت : نمی شود باور کرد. بیچاره شریف زاده ! بچه هایش نمی دانند که بر سر پدرشان چه می آید. آن وقت ها که نوجوان بودم ، یادم می آید که با پدرم چندین بار از مغازه اش جنس خریدیم . آن موقع پدرم می گفت : آقای شریف زاده ، اول آه در بساط نداشت ، وقتی که با کمک این و آن و با وام بانکی مغازه ای باز کرد، ابتدا مشتری زیادی نداشت ، ولی بعدها کار و بارش بالا گرفت . خیلی ها هم می گفتند ایشان کم فروشی می کند و سر این و آن کلاه می گذارد، اغلب جنس های مغازه اش را از دیگران گران تر می فروشد. شاید یکی از دلایل بازار داغی این آقا، چانه گرم و زبان چرب و نرمش بود که مشتری ها را خوب شکار می کرد. البته جنس های جوری هم داشت و هر کس می توانست همه نوع مواد غذایی و بهداشتی و تقریبا مایحتاج روزانه زندگی خانواده اش را از مغازه آقای شریف زاده تهیه کند. این حاج آقا، مشتری های همه رقبای دور و بر خود را با این بازار گرمی به سمت خود کشیده بود و بازار فروشش خیلی داغ و سکه شده بود.

وقتی شریف زاده اسم سکه را شنید، بی اختیار به رو در افتاد و چند بار دور خود پیچید و صورتش را با فشار در میان دست هایش گرفت و گفت : گفستی سکه ؟ همان سکه های حرام و تمام وجودم را می سوزانند. همان ها دارند مرا جزغاله می کنند.

و صادق ادامه داد و گفت : او راست می گوید. تازه ای عده ای هم می گفتند ایشان در خانه اش یک انبار بزرگی دارد که در فرصت مناسب ، هر وقت هر نوع تولیدات غذایی و کشاورزی و حتی مصالح ساختمانی در بازار گیرش بیاید، خریداری و مدتی در انبارش احتکار می کند تا موقع و سر فرصت گران تر به خلق الله بفروشد و کلی هم سر مردم منت بگذارد که : هیچ جا گیر نمی آمده و او برای مردم زحمت فراهم کرده است . تا آن جا که یادم می آید، ایشان یک برادرزاده یتیم داشت که سرپرستی آن بچه یتیم به عهده همین حاج آقا بود. بعدها گفتند: خیلی از اموال آن یتیم بی نوا را با توجیه و لطایف الحیل مختلف بالا کشیده است !

شریف زاده با احساس درد و شرم فراوان گفت : آره دیگر، اگر سر مردم کلاه گذاشتم بماند، دیگر چرا اموال برادر زاده یتیمم را بالا کشیدم؟!

3 - زیارت خانه خدا

و سید ادامه داد: بله ، حالا خودش هم اعتراف دارد. وانگهی این آقای طماع به دلیل اشتغال فراوانی که داشت و سرش گرم دادوستد و معاملات پر درآمد بود، کمتر می توانست در مسجد و نماز جماعت محل حضور پیدا کند و یا در کار خیری بی ریا شرکت کند. اما خودش می گفت : «چند بار به جبهه های جنگ تحمیلی کمک مالی کرده و یک بار هم موفق به زیارت خانه خدا شده و واجباتش را مرتب انجام داده است .» البته شنیده بودم که ایشان دوبار با خانمش برای زیارت به سوریه رفته ، ولی با زد و بند ماءموران گمرک ، مقدار زیادی کالا از جمله پسته ، چادر مشکی و وسایل برقی با خود حمل و جابه جا کرده و سود مناسبی هم برده است .

سید صادق ، سپس توضیح داد: بله ، ایشان ادعا دارد که شاید بارها به جبهه های جنگ یا به فقرا کمک مالی کرده و مثلا به خانه خدا رفته و حاجی شده ، ولی چرا هیچ کدامشان فایده نکرده است . آخر چه فایده ؟ همه آنها یا ریایی بوده یا حق الناس که حالا همه اش بر باد رفته است . درست است این حاج آقای شریف ، حالا دارد تاوان گذشته را پس می دهد، تاوان تقلب کاری ها، کم فروشی ها ⁽⁸¹⁾ گران فروشی ها و احتکارها و شاید خوردن مال یتیم .

و در پی آن خود شریف زاده اضافه کرد: ریاکاری ها، رشوه دادن ها، چشم چرانی ها، ای وای از سختی عذاب ها!

و سید دوباره با وحشتی که از کلمه عذاب احساس کرد با خود گفت : راستی ، ایشان حالا از چند نفر می تواند حلالیت بگیرد و پول های ناحق گرفته

را به صاحبش برگرداند؟ مگر این امر ممکن است؟ او که حالا خودش صاحب پول و مالی نیست. همه اموالش را فرزندانش بین خود تقسیم کرده اند.

4- بله، کار از کار گذشته

سید هر چند از اوضاع آشفته حاجی متحرک و متقلب فهمیده بود که دیگر کارش تمام است، اما برای اینکه کنجاوی اش ارضا شود گفت: حاج آقا! یعنی حاج آقا حالا کار از کار گذشته است؟

آقای شریف زاده دردمندانه خنده ای سر داد و گفت: به من می گویی حاجی؟! من با کدام پول حلال مکه رفتم و حاجی شدم؟! من حتی حساب خمس آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را ندادم، بلکه با نیرنگ و تقلب در پرداخت بدهی شرعی، سر نماینده حاکم شرع کلاه گذاشتم و با مصالحه و قسط بندی مکه رفتم و با سر و صدا و تبلیغات برگشتم و با دادن مهمانی ریایی به مال داران شکمبار، خودم را عوضی در ردیف حاجی ها جا زدم. اما امروز دارم تاوان عملکردهای بد خودم را پس می دهم و خوب می فهمم که دیگر کار از کار گذشته است.

بله، تردیدی نیست که فرصت از دست رفته است! آدم تا زنده است باید چاره کار را باید بکند. هر کس تا نمرده باید خودش به فکر خودش باشد و وجودش را از آلودگی ها پاک کند. وقتی مرگ رسید و پرده ها به کنار رفت و عمل های انسان آفتابی شد دیگر چه فایده؟! آن وقت هر کس هر چه داد بزند و بخواهد یک بار دیگر برگردد محال است. به او می گویند: کلا، محال است، محال! (82) سید وقتی محرومیت و حیرت آقای شریف زاده را خوب درک کرد. با خودش گفت: اگر امثال شریف زاده ها تا زنده اند چاره کار را بکنند،

کارشان به اینجا نمی رسد که بعد از مردن تاءسف بخورند و اشک حسرت بریزند و بگویند: حالا دیگر چه فایده ، دیگر کار از کار گذشته است . درست است آنها حالا دستشان از همه جا کوتاه شده و باید تا قیام قیامت در همین عذاب موعود بسوزند و لعنت فرشتگان خدا را به جان پذیرا باشند. بله آقای شریف زاده هم مانند خیلی از آدم ها که دل به دنیا می بندند و به زیبایی ها و علایق دنیوی دل خوش می کنند، آن چنان سرگرم دنیا داری و مال پرستی شده بود که هیچ چیز جز مرگ نتوانست وی را تکان دهد. او وقتی مرگ به سراغش آمد، تازه فهمید که ای دل غافل ، چه اشتباه بزرگی کرده است !

5 - یک کیلو خرما عوض ثروت باد آورده

سید به پاس آشنایی و احترام به کاسب محله اش ، هر چند می خواست اگر بتواند کاری بکند تا شاید عذاب آقای شریف زاده کمی تخفیف پیدا کند، اما سرنخ این کار دستش نبود. او در پی این اندیشه نتوانست این خواسته اش را در دلش نگه دارد، لذا فقط به منظور حمایت از آشنای محروم و وامانده ، نظرش را با او در میان نهاد که چه کاری از وی ساخته است ؟

شریف زاده آلوده پاسخ داد: شما چه کاری می توانید بکنید؟! من حالا هم به خدا بدهکارم و هم به خلق خدا. تنها امیدم بچه هایم بودند که آن هم همگی با ثروت باد آورده پدری در عیش و عشرتند و من مانده ام با این عذاب ها. و سید متعاقب این گفته شریف زاده با خودش زمزمه کرد:

حالا فهمیدم معنای «و من يعمل مثقال ذرة شرايرة» (83) یعنی چه . او اکنون حقیقت کلام خدا را خوب فهمیده است . او راست می گوید: چگونه می شود و بال این همه گناهان سنگین را از وجودش پاک کرد. وانگهی اگر فرزندانش از

گرفتاری پدرشان برای آنها تعریف می کرد، شاید باور نمی کردند و یا اصلا زیر بار نمی رفتند که اموال به دست آمده را که به دلشان شیرین نشسته ، به عنوان مال دیگران به صاحبانش برگردانند مگر غیر از این بود که می گفتند: «ما که حالا کاری نمی توانیم بکنیم . پدرمان بایست تا زنده بود خودش حق مردم را می داد. اگر هم دل یکی شان کمی برای پدر می سوخت ، تنها بعضی از شب های جمعه یک بسته خرماي درجه دو، نثار روح پدر دربه در شده می کرد و با این خیرات ریایی ناچیز، هم پیش دیگران (به اصطلاح) پز وظیفه شناسی هم می داد و هم خودش را راضی می کرد و گول می زد که : «انشاء الله خدا از تقصیراتش بگذرد و قلم عفو بر جرایم اعمالش بکشد» .

6 - توبه کارساز

سید بعد از مشاهده این حال تاءسف بار آقای شریف زاده نتوانست طاقت آورد. غم و غصه بیشتری سراسر وجودش را فراگرفت . او دیگر بعد از مشاهدات تردیدی نداشت که هیچ عمل خیر و شری در دنیا بدون حساب و مجازات نمی ماند. هر انسانی حتما یک روز مؤ اخذ خواهد شد. هر کس بر اساس ناموس خلقت در روز قیامت در برابر اعمالش مسؤ ول است . پس با حالی پریشان و نگران آرزو کرد ای کاش می شد یک بار دیگر همان گوزپشت را ببیند و با او گفتگوی تازه تری داشته باشد.

سید به محض خطور این آرزو در دل و با این تمنای قلبی و خواسته اظهار نشده احساس کرد نیروی جاذبه ای ، که به تصور نمی آمد او را به جهتی می کشاند. او بفهمد چه اتفاق دارد می افتد یک باره خود را مقابل گوزپشت یافت و

مشاهده کرد که او بوزد و گذشت پدرش شامل حالش گردد و او مانند برخی از بدکاران بخشیده شود و از یک مهلکه سخت رهایی یابد.

پس یک بار دیگر دست به دامنش شد و گفت : آقا، لطفا برای اطمینان خاطر من ، اگر ممکن است به این سوالم نیز جواب دهید.
گوژپشت گفت : اگر برایم مقدور باشد!

سید پرسید: اگر آدمی هر چه تبه کار باشد، اگر حقیقتاً یک دفعه از خواب غفلت بیدار شود و جدا توبه کند و دیگر به راه کج بیراهه نرود، آیا این توبه اش پیش خدا پذیرفته است ؟

گوژپشت که خود در عذاب روحی می سوخت و دنبال گشایش کار خویش بود، با اندوه فراوان گفت : آقا، ما که زنده نیستیم تا توبه کنیم . همان طور که در راز و رمز مرگ و حیات نهفته است ، توبه بعد از مرگ بی خاصیت است . این توبه قبل از مرگ است که کارساز است .

اکنون مثال تو که هنوز نمرده اید، به راستی اگر از ته دل پشیمان باشید و از گذشته بدتان توبه و استغفار کنید و تصمیم بگیرید که دیگر آن را تکرار نکنید، این بازگشت پذیرفته است . آدم پشیمان و شرمنده از گناه ، هر چند که گناهش زیاد و سنگین باشد، از هر کجا که تصمیم به اصلاح حال خود بگیرد در حقیقت دوباره تولد یافته است . البته در مورد حق الناس تا فرصت باقی است باید حق مردم را به صاحبش برگرداند و یا از آنها شخصا در قید حلالیت بگیرد و یا بازماندگانش بعد از مردن او از آنها حلالیت بطلبند. حال باید خوب فهمیده باشی که بخشیده شده های بعد از مرگ مشکل ما را ندارند. آنها و صاحبان گناه کم و کوچک هم پریشانی و عذاب برزخی ما را ندارند. آنها لاقل بوی بهشت به مشامشان می رسد. اما وای بر حال من و امثال من که گناهمان سنگین است .

ما چون موفق به توبه و کسب حلیت نشدیم این روزگار سخت را داریم . مثلاً خوب دقت کن ، کمی دورترها را ببین ! نگاه کن آن جاها چه خبر است . از حال آن میمون ها و خنزیرها و آن هیولاها بپرس که آنها چه کردند که به چنین سرنوشتی دچار شده اند. برو و ببین چگونه آنها در آتش برزخی گرفتارند و لحظه ای آرامش ندارند. آنها روزی آدم بودند که به آن صورت های مسخ و مسخره درآمده اند.

بخش دهم : بیراهه و کجراهه

1 - گناهانی در عداد کفر و شرک

سید بعد از توضیحات کوتاه گوژپشت وقتی پیش خود مجسم کرد که انسان هایی بر اثر گناه به صورت حیوان درآمده اند با وحشت خاص پرسید : آنها... آنها دیگر چه گناهی مرتکب شده اند؟

گوژپشت جواب داد: آنها بزرگترین ظلم را انجام داده اند. آنها به خدا شرک و کفر ورزیده اند. کسی که خدا و قیامت را منکر شود، جزایش خیلی سنگین است . آنها شدیدترین کیفر و عذاب را خواهند کشید. البته گناهانی هم هستند که آنها نیز در عداد کفر و شرک به حساب می آیند، هر چند که گناهکاران خود مسلمان باشند؛ مثلاً انکار یکی از واجبات و ضروریات دین کفر است .⁽⁸⁴⁾ مسلمانانی که حجاب (پوشش از نامحرم) را قبول ندارد و منکر یکی از ضروریات دین است و عقیده دارد پاکی شخصی و عدم ارتباط جنسی با نامحرم کافی است ، کسی که عباداتش ریایی و به قصد خودنمایی است⁽⁸⁵⁾ ، آدمی که بی نماز است و از خدا بریده است و یا مسلمانانی که به ولایت اعتقاد ندارد⁽⁸⁶⁾ و... هر یک به نوعی در گروه اهل کفر یا شرک به حساب می آیند و چنانچه توبه نکرده بمیرند، سرنوشتی همانند آنها خواهند داشت . تا خداوند در نهایت داوری کند؟

سید با شنیدن این گناهان جدید و کیفرهای بر شمرده ، با این شدت و حدت ، دوباره در یک فشار روحی عجیب قرار گرفت و زیر لب گفت : آخر چگونه می توان پذیرفت ؟ که یک فرد مسلمان ، هر چند با این نوع بی اعتقادی و کج فکری ، وارد جرگه اهل کفر شود؟!

لذا با گوزپشت این عقیده خود را در میان نهاد و گوزپشت برای این که عملاً سید را قانع کند، او را به همان دالان تنگ که قبلاً دیده بود راهنمایی کرد تا شاید در قسمت شرقی آن ، در میان حفره های کوچک ، با این گروه ملاقات و گفتگو کند. سید با قبول این پیشنهاد یک لحظه از جایش کنده شد و سبکبال خود را در همان موقعیت یافت !

دوباره آن جا دود بود و آتش ! عده ای منفرد و مجزا در قسمت های مختلف به انواع عذاب ها معذوب بودند. نیروی مرموز ناشناخته ای مجدداً وی را با چهره زن میان سالی که هیولایی مأمور عذاب او بود مواجه ساخت . سید همین که احساس می کرد می تواند سؤال هایش را با آن زن در میان نهد، دریافت هیولا از ادامه شکنجه آن زن دست کشیده و پی کار خود رفته است . او ابتدا با ترس و تردید از هیولا و عمل وی کمی درنگ کرد و سپس همین که حالش سر جا آمد و زمینه پرسش را مساعد یافت با تاءکید خاص از زن پرسید: حتماً عذابتان خیلی سخت مگر نه ؟

3 - شیخ ناشناس آشنا در آمد

آن زن با سر و روی سوخته و با علامت های داغی که در صورت سیاهش ایجاد شده بود، آه سوزناکی کشید و گفت : خودت می بینی چه خبر است . این جا همه چیز عیان است ، هر چند که فعلا تو نخواهی توانست کنه حقایق را دریابی . آیا می توانی بفهمی که ایمان در سرنوشت انسان چه نقشی دارد؟ آیا می دانی اعمال نیک چه آینده ای برای آدمی رقم می زنند؟

سید با پاسخ استفهام گونه زن ، نکته اصلی را یافت ، اما با اشاره به او فهمانید که فعلا ادامه دهد تا پرسش اصلی اش را مطرح کند و او گفت : بله ، ایمان به خدا و عمل صالح به منزله دو بال سالم یک پرنده اند، که آدمی را بعد از عبور از فراز و نشیب حیات سرافراز و سرزنده به آشیانه ابدی می رسانند. بی شک انسان تا زنده است ، چون پایان حیات خویش را لمس نکرده و به گذرگاه مرگ نرسیده پیوسته در خسران و زیان است .⁽⁸⁷⁾

2 - شب جمعه و رحمت الهی

سید احساس کرد مثل این که مخاطبش می خواهد برای اثبات موضوع مورد بحث قصه دیگری را ارائه نماید، بنابراین کنجکاو شد که او قصدش را عملی کند. پس آن زن به اشاره سید گفت : ای کاش می توانستی در جایگاه بعدی ، کسان دیگری را هم ببینی که چه سرنوشت غمبارتری از ما دارند! آن جا وادی کفر و شرک است ، کویر یأس و ناامیدی ها. آنها فراموش شده های مطلق از رحمت خدایند. در آن سرزمین هیچ نسیمی از لطف و کرم خدایی مستقیماً جریان ندارد.

صادق قلبش آن چنان به شدت گرفت که نزدیک بود همان جا یک باره تمام کند با خودش گفت : آن جا دیگر چه جایی است ؟ پس دوباره به خودش قدرت داد و به خویشتن دلداری ، که ناامید شیطان و یاران او هستند. بد نیست با کمک همین زن ، اول از حال آنها اطلاع پیدا کنم . بنابراین قضیه را پیگیری کرد و زن گناهکار گفت :

اتفاقاً همین امشب شب جمعه و شب رحمت است . گاهی از دنیای زندگان یک نوع خیرات و مغفرت های عمومی برای ماندگان وادی ما می رسد. هر چند این خیرات اندک و ناچیز است ، اما همان اندازه هم برای این گرفتاران غنیمت و مایده است . سپس دنباله کمرنگ این موهبت های الهی تا وادی محرومان ابدی کشیده می شود و آنها هم به چند واسطه به خیر تخفیف در عذاب می رسند لحظه ای دیگر که دنباله این شب با برکت است خواهی دید که چه اتفاقی خواهد افتاد.

برای سید این قصه و نکته جدید آن بسیار جالب بود. پس کمی درنگ کرد و او همین طور که ناظر صحنه بود، احساس کرد بوی خوشی فضای این قسمت برزخ را معطر کرده است. سید گفت: به به! چه عطر خوشبویی! تاکنون از این عطر به مشام نرسیده است. راستی، این از کدامین گل و گلزار است؟ زن محروم گفت: بله، این عطر در حقیقت از عطر طلب مغفرت و دعای خیر نیکوکاران است. آنها که در این شب، همه مردگان را عموماً یاد می کنند. از آنجایی که شب جمعه درهای رحمت و اسعه الهی به روی همه باز است، خداوند از دعا و درخواست آنها، فرشتگان رحمت را مأمور می کند که درهای بهشت را بیشتر به سوی نیکوکاران بکشایند و بهشت کوچک برزخی آنها را به بهشت موعود متصل نماید. از آن جایی که نسیم بهشتی نعمت و رحمت سوی آنها روان است، از صدقه سر نیکوکاران، برزخیان بلا تکلیف هم از عطرهای خوشبوی بهشتی بهره مند می شوند.

سید با خودش زمزمه کرد: ای کاش من هم تکلیف روشنی داشتم و اکنون در زمره آن نیکان بودم! چه رایحه دل انگیزی! بوی خوش هیچ گلزار بهاری دنیا به گردش نمی رسد و توصیف آن در هیچ دیوان شعر و در هیچ قطعه ادبی توصیفی بهار سرشار از گل و گیاه نیامده است. الله اکبر از این بوی خوش! و سبحان الله از رایحه این نسیم فرح افزا! بی تردید، این شمه ای از شمیم آن نسیم بهشتی است، پس چگونه خواهد بود حال جان و تن انسان در همان جایگاه بهشت؟

سپس به خطاب به زن دردمند کرد و گفت: لابد یک نوع محرومیت شما هم همین است که از اصل و اساس از آن محرومید و فقط نشر و پخش آن،

حسرت شما را زیادت‌تر خواهد کرد که چه نعمت و رحمتی را از دست دادید؟
حال بگویید جریان این بوی خوش تا به کجا کشیده می‌شود.

زن در جواب گفت: پایان این رایحه تا آخرین منزل این وادی است که با
مقایسه زندگان فرسنگ‌ها از این جا دور است. من این بوی خوش تا به کجا
کشیده می‌شود.

زن در جواب گفت: پایان این رایحه تا آخرین منزل این وادی است که با
مقایسه زندگان فرسنگ‌ها از این جا دور است. من می‌توانم تا همان جا شما
را راهنمایی کنم.

3 - شیخ ناشناس آشنا درآمد

سید در پی این گفته با یک لحظه درنگ، در کمال ناباوری خود را در همان
جا یافت که سؤالش مربوط به همان جا بود. جالب بود که حتی فضای دورتر
هنوز کمی از آن رایحه خوش برخوردار بود و عجیب تر آن که عذاب‌های
مخصوص آن وادی فروکش کرده بود و تقریباً لحظه، لحظه آرامش عذاب‌دیدگان
بود. برای سید هم فرصت خوبی بود که موقعیت را از نزدیک و بدون مانع
شناسایی کند.

پس تا نوار مرزی پیش رفت. بعد از آن هر چه بود فرورفتگی بود که عمق
آن با چشم سید قابل دیدن بود. سید خود را به کنار مرز رسانید. نزدیک بود با
نگاه به آن فضای وسیع و عمق تاریک آن حالش منقلب شود. پس به خدا توکل
کرد و دل به شهادت سپرد و به اعماق تاریکی چشم دوخت. اول نتوانست
چیزی را مشاهده کند، اما وقتی کمی تاءمل کرد و چشمانش را به تاریکی
عادت داد، دریافت که اشباح ترسناک تری در داخل آن به هم گره خورده‌اند،

خصوصاً که کم از فضای نیمه معطر اطراف گشایشی هم برای آن تاریکدلان به وجود آمده بود و با انعکاس نور کمرنگی از سطح بالای میدان به قعر آن تا آن جا که چشم کار می کرد، فضای داخل را نیمه روشن ساخته بود و با همین نور کمرنگ می شد موقعیت محیط را تا حدودی ارزیابی کرد که بر اهل آن چه می گذرد.

بله ، اشباح گرفتار به غل و زنجیر کشیده شده بودند. با آن که سعه رحمت الهی تا شعاع دور کشیده شده بود و زمان تخفیف عذاب آنها هم فرا رسیده بود، از دماغ و دهان گرفتاران ، دود تفتیده ای خارج می شد و علی رغم این که همه آنان نه در متن عذاب که فقط در عرضه آن بودند، همان عرضه عذاب جهنم ریشه وجودشان را می سوزانید و چشمانشان از شدت سوزش به رنگ آهن گداخته در آمده بود و...

سید آرزو کرد، ای کاش می توانست با یکی از آنها گفتگویی داشته باشد و هر چند ظاهراً این آرزو برآوردنی نبود و او قادر نبود به عمق آن نفوذ کند، اما با کمال تعجب مشاهده کرد، ارتفاع گودی به حداقل رسیده و چهره مخوف یکی از عذابدیدگان در فاصله نزدیکی تا رو به روی او قرار گرفته است . چهره شبیح آن قدر غیر طبیعی و به موجود ناشناخته ای تبدیل شده بود که سید را غرق در شگفتی کرد. سید باب سخن را گشود و گفت : نمی دانم اسمت چیست و تو کی هستی ، هر کی هستی معلوم است که عذابت بسیار سهمناک است تا حدی که در بیان نمی گنجد، مگر نه ؟

شبیح ناشناس گفت : اولاً کدام عذاب را در این جا می توان تحمل کرد؟ همین تغییر شکل و حتی محرومیت از نعمت های برزخی و بهستی مگر عذاب نیست ؟ ثانیاً من چه بگویم کی هستم ؟ البته من شما را قبلاً دیده ام ، هر چند

می دانم شما هم مرا می شناسید. به هر حال اگر سوّالی داری پیرس اینک زمانی بی غذایی من است . در فاصله بین دو وقت صبح و شب ، هنگام سر به آستان سایی بندگان مخلص خداست ، هنگام راز انسان با رازدار هستی ، خصوصا امشب که رحمت خدایی فراگیر است و زندگان مقرب ، دست التجا و التماس به سوی معبود خویش دارند و برای گذشتگان دعا و طلب آمرزش می کنند.

سید دوباره کنجکاو شد که چگونه و از کجا وی را می شناسد. پس تاءکید و اصرار کرد اگر اشکالی ندارد خود را معرفی کند. شیخ ناشناس ادامه داد: بله ، من ... کامران آزاد فرزند جلیل هستم آقا جلیل طلا فروش . منزل ما چند کوچه بالاتر از کوچه شما بود. کوچه سرفراز که حالا شهید کمال شده است . اکنون یاد آمد؟

موهای سید بر اندامش راست شدند. چند بار بی اختیار لرزید و از این دیدار ناگهان رنگش مثل گج سفید شد، اما دوباره کمی به خود آمد و جرات کرد و گفت : عجب ! حالا دارد یادم می آید شما همان نیستید که ...

شیخ ، دنبال حرف سید را گرفت و گفت : بله درست است ، من همان کامران چند کلاس درس خوانده دانشگاهی رشته اقتصاد هستم . فوق لیسانسم را در دانشگاه تهران به پایان رسانیده بودم . در طول تحصیل در دانشکده ، ضمن مطالعات مختلف با افکار ماتریالیستی کمونیست ها آشنا شدم هر چند از خانواده مسلمان بودم ، اما چون مذهب در من ریشه نداشت ، بنابراین نوشته های ضد دینی مارکسیستی در من به شدت تاءثیر گذاشت . برای من مسکو یک روز کعبه مقصود بود و دنیای کمونیست ها بهشت موعود. همیشه آرزو می کردم من هم در همان دنیا و در جمع آنها باشم . از آن پس در ذهن محدود من

، خدا و دین ، ساخته و پرداخته بشر و وسیله نان و آب یک عده ملا و مداح در آمد. دیگر معنویت و معاد در اندیشه ناقص مهمل جلوه کرد و از خدا و دین دور شدم . آن چنان در این راه انحرافی پیش رفتم که همه مقدسات مذهبی برایم مسخره در آمد.

از آن پس علیه مذهب وارد صحنه شدم و همین راه را تا پایان عمر رژیم پهلوی ادامه دادم . وقتی هم که انقلاب مقدس اسلامی به ثمر رسید و به برکت آن فضای آزادی تازه ای در ایران به وجود آمد، گروهک های مختلف کمونیستی دست به کار شدند و تا توانستند در کمرنگ کردن نور انقلاب تلاش کردند و من که دنبال فرصت می گشتم تا توانستم در مراکز عمومی خصوصا محافل علمی و دانشگاهی در بین جوانان در ترویج افکار مارکسیستی تبلیغ کردم و در هر کوی و برزن ، وقتی یک روحانی یا فرد مذهبی را می دیدم ، با سوء استفاده از نعمت آزادی آنها را به بحث بی حاصل می کشاندم و هدفم این بود که با کمک برخی از ایادی ضد انقلاب خصوصا پر توقع ها طرفداران مذهب را با سفسطه بازی و مغالطه کاری به بن بست مشکلات اقتصادی سوق دهم و آنها را در جمع حاضر شرمنده سازم و...

سید که با تمام حواس به گفتار افشاگرانه شیخ گوش می داد، یک دفعه در میان حرف هایش دوید و گفت :

ها! حالا بیشتر یادم آمد که در کودکی وقتی با پدرم به این طرف و آن طرف می رفتم ، چندین بار شما را در جاهای مختلف دیدم که عده ای دورتان جمع بودند. پس شما آن موقع داشتید مردم را علیه انقلاب و مسؤلان می شوراندید؟!

شیخ گرفتار گفت: بله، هدفم تنها مذهب بود. از بس پرده تاریکی و عناد بر قلبم سایه افکنده بود که همه مشکلات را از دید نظام اسلامی می پنداشتم. سپس گفت: وقتی جمهوری اسلامی ایران ناخواسته گرفتار جنگ تحمیلی شد، گروه ما با همه ساز و برگ وارد میدان شد تا از درون ضربه خود را به نظام نوپای کشور بزند. جوانان حتی سالخوردگان به دفاع از کیان اسلام و آب و خاک مقدس اسلامی جانشان را سپر کرده بودند. هر روز جنازه های شهدا با همت مردم تشییع و به خاک سپرده می شد، در حالی که ما در داخل به جای پشتیبانی از آنها جبهه متحد با سایر گروههای ضد انقلاب علیه نظام تشکیل دادیم و هر چه در توان داشتیم برای پاشاندن سنگرهای دفاعی بسیجیان مبارزه می کردیم.

آن وقت که موشکهای سنگین و دوربرد عراق خانه و کاشانه مردم بی دفاع شهرها و روستاها را آماج بلا ساخته بود و هر روز و هر شب چندین نوبت خانه های مردم را روی سر خانواده ها خراب می کرد، متحدان ما از رو نرفتند و من هم شب و روز تمام هم این بود روحیه عمومی مردم را تضعیف نمایم و آنها را در دفاع از آرمان و اعتقاد و از نظام مقدسشان سست و بی عقیده سازم.

4 - عزراییل در چهره هیولا

تا این که شبی از فرط خستگی تلاش مذبوحانه ام که به خانه برگشتم ، بعد از صرف غذا و ردیف کردن برنامه خرابکاری فردا، حدود ساعت دوازده شب به بستر رفتم . خواب به چشمانم نمی آمد، نمی دانستم چرا ترس مرموزی بر سراسر وجودم سایه افکنده است . قفسه سینه ام به سختی بالا و پایین رفت ابتدا عرق سردی بر پیشانی ام نشست . بعد کم کم حس کردم گلویم دارد خشک می شود. ضمیرم ناپیدایم آینده بدی را خبر می داد. می خواستم یکی از اعضای خانواده را صدا کنم که ناگهان صدای آژیر منقطع رادیو همسایه به نشانه حمله موشکی عراق ، آشوب داخلی مرا مضاعف ساخت . بی اختیار لرزم گرفت . خیلی ها از دستپاچگی جابه جا می شدند و من از صدای پاها حس می کردم که همسایه ها و خانواده ام با عجله دنبال پناهگاهی هستند. کودکان از سر و صدای ناگهانی و صدای آژیر خطر در بین خواب و بیداری جیغ می کشیدند و مادران بیچاره آنها را فقط در امان بی پناه خود جا می دادند و سعی می کردند ذهن اطفال معصوم خود را با حرف های بلند بلندشان مشغول و از ترسشان کم کنند.

و من که در بن بست وحشت ناشناخته ای دست و پا می زدم ، احساس کردم از همه جای اتاقم سر و صدای بریده بریده و رعب انگیزی آژیر رادیو را تحت الشعاع قرار داده است و در پی آن ، عفونت مجهولی که تا به حال به مشامم نخورده بود فضای اتاقم را پر کرد. سپس یک دفعه صدای آژیر تبدیل به صدای مهیبی شد و من سایه هیولای مخوفی را در گوشه اتاق به وضوح دیدم . چشمانم داشت از حدقه درمی آمد، خواستم فریاد بزنم که حس کردم این توان

از من سلب شده است . هیولا کم کم خود را نشان داد. او بسیار مخوف تر از آن بود که به توصیف درآید. صورتش سیاه و موهایش راست بر اندام بود. از دهان و دو سوراخ بینی او دود و آتش زبانه می کشید. دندان ها را به هم می فشرد و من از ترس این منظره های باور نکردنی ، همه سر و صداهای مردم و داد و فریادهای خانواده ام را از یاد برده بودم ، یعنی مثل اینکه رابطه من با آنها قطع شده باشد، فقط خودم و او را با آن هیئت ترسناک می دیدم ، اما با نهایت رعب و وحشت . همه چیز از ذهنم پریده بود. گویا من کر و گنگ و گیج شده بودم . همه وجودم را صدای مهیب و ورود ناگهانی اش تسخیر کرده بود. او با نگاه خشن ، دست هیولایی خود را به علامت حمله بالا آورد و گفت : «حالا... نوبت تو است» .

دیگر سایه مرگ را بالای سرم به وضوح می دیدم و خود را کاملاً باخته بودم . او می گفت : «روح را بسپار که راه فرار بر تو بسته است .»
در آخرین لحظه ، بی اختیار دادی از اعماق دل برآوردم و به او التماس کردم . نه او گذشت کرد و نه کسی به دادم رسید. اصلاً مثل اینکه صدای من انعکاسی نداشت ! کم کم اشباح وحشتناک دیگری در گوشه و کنار اتاق ، که گویا هیولا را در کارش تشویق کرده باشند، به من چنگ و دندان نشان می دادند. به خودم یک لحظه نهیب زدم ، چرا این قدر من تنها و درمانده شده ام ؟ همان دم هاتفی غیبی در درونم ندا در داد «تو خدا را فراموش کردی ، خدا هم تو را فراموش کرد. (88) بله ، تو اکنون تنهایی ، تنها» . ناگهان قلبم فرو ریخت در آن لحظه بود که خدا را در سراسر وجودم حس کردم . پس رو به خدا آوردم و نالیدم :
ای خدا من و ببخش ! توبه کردم ، توبه !

دیگر دیر شده بود. هیولا می گفت: «بی فایده است. من بند از بند دلم گسیخت. انگار کس دیگری در خانه نیست. او با اشاره اش روحم را مانند پوست از بدنم می کشید. اختیار دفاع، دیگر از من سلب شده بود. در هر نقطه جدایی روح از بدن، صدای دریده شدن پوست و گوشت و شکستن استخوان هایم را می شنیدم جان کندن من با سختی وصف ناپذیر تا مدت ها طول کشید. نمی دانم چند بار توان خود را از دست دادم و بی هوش شدم. هیولا با تاءنی کارش را می کرد و به چیز دیگری توجه نداشت.

در آخرین لحظه حس کردم گلویم را با دست های آجدار خود به شدت می فشارد، پس ابتدا زبانم بند آمد، آن گاه گوشم از کار افتاد، سپس چشمانم از دیدن باز ماند. بدنم کرخ و بی رمق سپس سرد شد و دهان و چشمانم در آخرین دم حیات از شدت درد و فشار به سمت آسمان به شکل وحشتناکی باز ماند احساس کردم دو نفر شدیم. بهت زده و با تحمل رنج و تعب خارق العاده به جسد بی جانم چشم دوختم. خودم از منظره ناهنجار چهره ام وحشت کردم. در همین گیر و دار صدای مردم را می شنیدم که کمک می خواستند و فریاد می کشیدند: موشک خورده موشک! به داد برسید. بله به خانه مان موشک اصابت کرده بود و قسمت اعظم آن ویران شده بود. بیشتر سقف اتاقم فرو ریخته بود، یکی از تیر آهن های سقف بر گردنم فرود آمده بود و نصف هیکلم زیر آوار مانده بود.

ابتدا چند تن از اعضای خانواده که سالم مانده بودند به اتاقم ریختند و با ناله و جیغ و داد، تن لشم را از زیر آوار بیرون کشیدند. من هم می خواستم به آنها کمک کنم، اما دست و پایم رمق این کار را نداشت اصلا کسی به خود من توجهی نداشت. چندین بار داد زدم: «من این جایم، این جا!» ولی مثل این که

کسی گوشش به من نبود و مرا نمی دیدند. آن شب همه اش برای من و خانواده ام شب هول و هراس بود. آنها به سر و سینه شان می کوبیدند. از یک طرف همه وجودم و مناظری که در کنارم بود، به صورت وحشت درآمده بود، وحشت! از طرف دیگر آنها را می دیدم که در خانه شده مان در میان تلی از گچ و خاک و آجر، جسد افتاده ام را دور کرده اند و اشک ماتم می ریزند، دیگر باورم شد که بله من با آن سختی عجیب مرده ام و همه آن چیزهایی را که منکر آنها بودم با چشم های خودم می دیدم و اینک یک دوره جدید بعد از مرگ من است. لابد می خواهی بدانی که این دوره چگونه آغاز شد؟

سید که از گذشته عبرت انگیز آشنای معذب مات و متحیر مانده بود از پرسش ناگهانی او به خود آمد و با دستپاچگی و بریده و مبهم گفت: آره ... نه، نه، اما آخر چطوری؟

و ادامه داد:

5 - روح من و تشییع جنازه

بله اگر بخواهم قصه آن شب را تعریف کنم بسیار به درازا می کشد. همین قدر می گویم آن شب ، گویا در داخل حبابی گیر کرده باشم ، معلق در فضا سرگردان به هر سو کشیده می شدم . گاهی در اوج بودم و گاهی سقوط می کردم . کهکشان بسیار گسترده و بی انتها می نمود. چند اشباح دیگر در آن شب مثل من بالا و پایین می رفتند. اشباح نورانی زیادی را می دیدم که در حال عروج و پرواز بودند. ما اشباح سرگردان بودیم . آنها ارواح شایستگان و شهدای سرافراز بودند. ما به مانند کسانی که از هواپیمایی بیرون پرت شده باشند در آسمان وارونه دست و پا می زدیم ، اما آنها در سفینه ای از نور بر جایگاهی نرم و نورانی تکیه زده و شاد و مسرور به تماشای کهکشان ها می رفتند و ...

فردای آن شب ، اهالی محل برای تشییع جنازه ها آمده بودند. بیچاره مردم ! چه با همت بودند! معلوم شد آن شب در حمله موشکی چند خانه دیگر خراب شده است . چند نفر مجروح و سه نفر کشته شده اند یکی از آنها من و دیگری یک کودک و سومی یک جوان بسیجی محله بود که تازه از نوبت پاسداری پایگاه محل برای استراحت به منزل خود برگشته بود.

سید با ناراحتی از یاد و خاطره آن شب در میان حرف های شب آشنا (کامران) دوید و گفت : عجب ! حالا دیگر خوب یادم آمد. چه تشییع جنازه با شکوهی راه افتاده بود! مردم از این که آقا کمال باایمان ، جوان بسیجی محله را از دست داده بودند در ماتم عجیبی فرو رفته بودند. خانواده های محله مان خودشان را داغدار می دانستند. خودم آن وقت کوچک ، شاید هفت سالم بود.

مردم کارشان از زمین گذاشته ، حتی بچه های محل دست از بازی کشیده بودند و در تشییع جنازه شهدای محله شان شرکت کرده بودند.

شیخ آشنا گفت : البته دو نفر شهید شده بودند و دنبال جنازه شان غلغله آدم ها و فرشتگان بود. اما من تلف شده و به هلاکت رسیده بودم . دنبال جنازه من جز خانواده ام ، تعدادی انسان انگشت شمار ناشناخته و بقیه ، بهایمی آمده بودند و فقط دست و دندان می فشردند و زوزه می کشیدند و من هم با زنجیری گران به گردن آویخته در پی آنها کشیده می شدم . حالم خیلی زار بود. جنازه احاطه به نور بود، اما جنازه من در یک محفظه بتونی ، محصور و مسدود. با هر فریاد «لا اله الا الله» تابوت های شهدا با گل های خوشبو گلباران و تبدیل به نور می شدند و در اطراف آنها رنگین کمان به وجود می آمد. اما همان فریادها وقتی به شکل شیء مجهولی به طرف جنازه من فرود می آمدند، تبدیل به شهاب ثاقب می شدند و بر دیواره تابوت من اصابت می کردند، سپس همچون آتش و دود به هوا متصاعد می شدند. وقتی هم که خواستند جنازه مرا دفن کنند، چه بگویم بر سر من چه آمد! با هر اتفاق بعدی وجودم زیر و رو شد.

هنگام رفتن به خانه قبر که گویا از بلندترین نقطه آسمان به سمت پایین پرتم کرده باشند، به گودال حفر شده سقوط کردم و بعد از مراسم خاکسپاری یک آن آرامش نداشتم . وقتی ماءموران الهی (نکیر و منکر) برای ارزیابی مقدماتی از ایمان و اعتقادم به سراغم آمدند، هر چه پرسیدند زبانم در پاسخ بسته ماند و در جواب آنها دهانم قفل شد. در پی آن پرسش های پاسخ نداده شده شان ، یکی از آنها با وسیله سنگینی که داشت ، چنان بر سرم کوفت که همه وجودم یک پارچه آتش شد. کمی بعد آنها مرا به حال خود واگذاشتند و رفتند.

لحظه ای بعد شبخ خوفناک دیگری به سراغم آمد و گفت : «من ماءمورم تا هنگام برپایی قیامت همراه تو باشم» .

او گفت : «من مجموعه اعمال سیاه و رسوایت هستم که به صورت موکل عذاب تو درآمده ام» . در اولین شب حیات برزخی ، آنچنان وجودم احاطه خاک و سنگ شد و فشار سختی از ناحیه گورم بر من وارد شد که همه استخوانهایم شکست و همه جای پوست بدنم شکاف برداشت و مواد روغنی سیاهی از آن بیرون جست ، مثل این که همه چیز در همه جا حتی شن ها و سنگریزه های گور با من در ستیز بودند! از آن زمان تا این لحظه هیچ گشایشی در کار ندیدم . بله ، زندگی من و امثال من در این سرزمین عذاب و برهوت چه در حال تنهایی در گودالی تاریک و چه به صورت جمعی در همین میدان سیاه و سوزان پیوسته قرین و رنج و تعب و در احاطه آتش است . همه ذرات وجود من و امثال من از لهیب آتش در حال سوختند. نه کسی به کسی و نه فریادرسی است . نه مردنی در پیش است و نه نجاتی در پی که سرانجام ، یک روزی از این حیات غمبار رهایی یابیم . رابطه ما با دنیای زندگان کاملاً قطع است و تا قیامت ، روزگاران به همین شکل و شیوه سیاه است و سیاه .

6 - هر کس هر چه کشت همان درود

وقتی سخن شیخ آشنا به این جا رسید و سرنوشت نکبت بار سایر گناهکاران مشابه او پیش چشم سید مجسم شد، غم ناشناخته ای همه وجودش را فرا گرفت و ناخود آگاه این سؤال را پیش کشید که : آیا شما هم انتظار دارید، خدا از گذشته بد شما بگذرد؟

شیخ درمانده در جواب گفت : چون دانی و پرسی سؤال خطاست ! هر چند این انتظار قهری است ، اما اگر منظور این باشد که این توقع بجا و درست است و خدا هم خواهد گذشت ، پس از همان اول ، معنای حق و باطل ، سره از ناسره ، زیبا و زشت و خوب و بد، یکی و یکسان خواهند بود که این خلاف منشور خلقت است . وانگهی خداوند حیات دنیای انسان را بر اساس اسباب و علل قرار داده و انسان را تا کمی قبل از مرگ مختار و آزاد گذشته است . پس اگر بنده ای هر طور که سرنوشت خویش را رقم زد، بعد از گذر از پل مرگ ، همان مرقومه خودش را به دستش خواهند داد نه از دیگری و نه کم و نه بیش . حال اگر در مواردی خاص که خودش قبلاً فرموده از کرده کریه و نوشته زشت کسی بگذرد، فقط از فضل خداست و بس .

سید با اشاره سر به شیخ علامت داد که گفتارت ، چه خوب بر دل می نشیند و به زبان آورد، ای کاش پیش از مرگ چنین می دانستی و باور داشتی که چه تکلیفی داری ! اما باز هم بگو، که نه من ، بلکه بیشتر انسان ها سخت نیازمند این حقایقند.

و شیخ ادامه داد: بله ، خداوند برای انسان ، غیر از راهنمایی فطری و به جز راهنمایان الهی و کتاب راهنمای حیات ، عقل راهنما را نیز مانند چراغ روشن

در وجودش به ودیعت گذاشت که روشنگر راه زندگی اش باشد و چاه هلاکت را از راه سعادت باز شناسد. روا نیست با این همه راهنمایی ها خصوصا با وجود عقل روشنگر، انسان عمدا خویشتن را در چاه هلاکت اندازد. حال اگر کسی با این همه اماره ها و نشانه ها خود را به چاه انداخت ، می تواند توقع داشته باشد که هلاک نشود؟!

شخص عاقلی که با آگاهی دقیق از پی آمد سقوط از یک بلندی به قصد خودکشی از ساختمان مرتفع یا کوه بلندی ، هیکل سنگین خود را به پایین پرتاب کند، آیا غیر از این است که وقتی هیولای مرگ را خوب حس کرد، پشیمان می شود و آیا جز این است که دیگر دیر شده و توقع او کاملا بیهوده است ؟ آیا کسی که دانسته ، خویشتن را در میان امواج سهمگین دریا افکند، می تواند انتظار داشته باشد که غرق نشود؟ و بالاخره آدم عاقلی که ماهها و سال ها، با دست خویش ، سهم مهلک مواد مخدر را در وجود نازنین خویش تزریق میکند و حیات زیبای خود را به تدریج از ریشه می خشکاند، می تواند توقع داشته باشد که متعاقب نشود و مفتضح خانواده و انگشت نمای جامعه نگردد؟ قصه گناه و کیفر هم شبیه همین هاست .

بله ، ما آنچه دیروز کشتیم ، امروز درو کرده ایم و آنچه دیروز با لجبازی بر نفس خود روا داشتیم ، همان ها امروز وبال گردنمان شده است .

سید با شنیدن این قصه تلخ و آموزنده آن قدر غرق در حیرت و شگفتی شده بود که بقیه سؤ ال هایش را فراموش کرد. کمی که حال عادی خود را بازیافت ابتدا زیر لب زمزمه کرد:

عجب ! چه دیدار اتفاقی ! چه سرنوشت شومی ! هیچ کس از پایان زندگی اش خبر ندارد که چه می شود. باید همیشه به خدا پناه برد و از وی کمک و

یاری خواست که بر سر دوراهی ها به دادش برسد و به دنبال آن این سؤال را مطرح کرد:

آقای کامران! هر چند آن روز زنده بودی، با آنکه عقلت روشنگر راهت بود، قدر حیات را ندانستی و حاضر نبودی باور کنی جهان، بی صاحب و بی حساب و کتاب نیست، اما حالا که ارزش حیات را بعد از ترک اجباری دنیا خوب فهمیدی، می توانی معلوم کنی که اشکال کار شما چه بود؟

7 - سه عامل مهم سقوط

شبح شور بخت گفت: بله، به طور اجمال، اشکال اول من، قطع رابطه یا بی ارتباطی با مسجد و مکتب بود. اشکال دوم من، دوستان و همنشینان بی اعتقاد دور جوانی من بودند که بدون هیچ گونه مقاومت فکری، اسیر آنها شدم و همان ها سرنوشت سیاه مرا پی ریزی کردند و اشکال سوم من این بود که هنوز از مذهب و جهان بینی توحیدی چیزی نیاموخته و از اعتقادات دینی سر در نیاورده بودم که به سراغ کتاب های ضاله ضد دینی رفتم و آنها در نهایت، رسوایی و هلاکت ابدی مرا فراهم ساختند.

سید دوباره با ناراحتی گفت: آخر این همه زمینه های اعتقادی و ایمان به خدا در هستی وجود داشت! غیر از پیامبران و ائمه دین علیهم السلام، که از کتاب و سنت رهنمود دادند و به جز راهنمایان دینی، که دنبال همان راه تسلیم به خدا رفتند و توصیه های پیشوایان دینی را یادآوری کردند، طبیعت زیبا و زنده پیش روی چشم من و تو نشاءت و نشانه خدایی داشت! چگونه این همه را دیدی و خدا را نادیده گرفتی و تنها با خواندن چند کتاب گمراه کننده آدم های ضد

مکتب کار خودت را ساختی؟! آخر، چقدر کوردل بودی که این همه نشانه های الهی را نادیده انگاشتی و با انکار خدا و تمرد از فرمان او برای خود محرومیت و رسوایی ابدی به بار آوردی؟

سپس خطاب به خویش گفت: یادت باشد که خودت نیز دست کم از اینها نداشتی و با آن که در دور برت آیات و بینات و حجت های آموزنده برای تعالی انسان به وفور بودند، همه را نادیده پنداشتی و در منجلاب گمراهی فرو افتادی و تا این لحظه بدنامی ابدی را برای خود فراهم ساختی. حال گوش کن که او چه می گوید.

8 - نتیجه دوری از خدا

شیخ ناشناخته شده، آه دلسوزی کشید و گفت: بله، برای روشن شدن ذهن شما می گویم. من و تو خدا را در همه جا دیدیم و می بینم، چون در همه آن و در همه جا آثار وجود گسترده است، اما از بس انوار الهی گسترده و فراگیر است، از شدت پیدایش اش از دید ما پنهان است و در نهایت ظهور و بروزش از نظر ما مخفی و مستور است. و در نتیجه انسان آزاد در این گستره هستی خود را بی دلیل و راهنما بلکه مستغنی می پندارد. مظاهر فریبنده هم فراوانند، اگر آدمی غفلت کند، همان ها چشم و گوش وی را از کار می اندازند و عقلش را ضایع می سازند، و در نهایت، سقوط وی را فراهم خواهند ساخت.

اما عناصری که گفتم در سرنوشت من نقش داشتید، در حقیقت به نوعی زمینه ساز وسوسه و غلبه شیطان قسم خورده علیه من شدند تا مرا به این روز سیاه انداختند. یادت باشد وقتی انسان در دام شیطان اسیر شد، ابتدا وجودش را تاریکی های خودخواهی می پوشاند، سپس هر کسی به نوعی، بعضی مرحله به

مرحله با رشد دادن سایر خصلت های ناپسند و برخی قدم به قدم با افتادن در وادی گناهان مختلف ، از خدا و مکتب دور می شوند. آدمی که از خدا دور شد، کارش به جایی می رسد که چشم دارد اما نمی بیند، گوش دارد ولی نمی شنود، قلب دارد اما حقایق مسلم و بدیهی را باور ندارد. (89)

من و امثال من که با افتادن در دام شیطانی به هلاکت رسیدیم ، باید تجربه ای باشیم برای دیگران . شماها که زنده اید باید هوشیار باشید که یک روز افکار مارکسیستی ، روز دیگر اندیشه های کاپیتالیستی ، یک روز به بهانه حمایت از کار و کارگر، روز دیگر به بهانه و توجیه تاءمین ضرورت های زندگی و افتادن در جهنم حرص و آز و تکاثر، همه اینها فکر شیطانی است و آدمی را به وادی تهلکه می کشاند. سلاح شیطان مختلف و حيله ها و تهاجم وی با شرایط زمان متغیر است که هر روز به اقتضای زمان و مکان کهنه و نو و تجدید می شود. چشم عبرت بین لازم است که از حوادث ایام درس گیرد و بداند که همیشه و همه جا خطر در کمین است . و در پاسخ به قسمت پایین پرسش شما، اکنون من از شما سؤال می کنم : کسی که کارش تا به این جا رسیده ، که به صورت قهری و بر اساس قانون عمل و عکس العمل وعده عذاب الهی برا و محقق و حتمی شده ، آیا شما می توانید با پند و اندرز او را از آتش قهر خدا برهانید؟ (90)

سید با دریافت این آخرین جواب قرآنی ، از سر عبرت نگاه خود را به چهره مسخ شده و سوخته شیخ آشنا دوخت و دیگر هیچ نگفت ، ولی زیر لب زمزمه کرد: چرا آدمی این چنین است !

همان طور که آن زن معذب هم اعتراف کرد، انسان تا زنده است پیوسته در خسران و زیان است، جز آنها که دل به ایمان به خدا دادند و در انجام دادن عمل صالح اصرار و ممارست ورزیدند.

پس شیخ را به حال زارش وا گذاشت و یک دور به خود چرخید و دوباره خود را در همان جا که اول بود یافت و پرسش خویش را مجدداً با همان زن گرفتار در میان گذاشت و گفت:

صحبت ناتمام شما به این جا کشید که گفتید: «ایمان و عمل صالح به منزله دو بال یک پرنده اند که انسان را بعد از پرواز در پهنه حیات دنیایی اش سرفراز به آشیانه وی می رسانند» و اما من که مثل شما به این آشیانه فرود نیامدم لابد، هیچ وقت نخواهم فهمید دقیقاً به شما چه گذشته است! درست است؟ من در این ارتباط هر چند ناقص با این که یک روی بسیار ظریف حقایق را حس می کنم و واقعیت هایی را می بینم، اما هنوز برایم سؤال های زیادی است مگر نه؟ بنابراین من و امثال من مطمئناً تا زنده ایم نخواهیم دانست چه اتفاقی برای مردگان افتاده است اکنون آیا می توانید به من بگویید شما چرا این عذاب را می کشید؟

زن گرفتار گفت: بله، مشکل من و اکثر اینها که در این اطراف می بینی، این است که ایمان ما ناسالم و عمل ما بیمار بود.

9 - روشنفکر مآبی مرا به کجراهه کشانید

من در خانواده مسلمان به دنیا آمدم . همه خانواده ام (به اصطلاح) روشنفکر مآب و هر چند به لزوم دین در حیات انسان معتقد بودند، اما ته دلشان با دینداری رابطه محکمی نداشت . اعتقادشان این بود که چون قوانین دینی و مقررات مذهبی کلی و از نسل های گذشته به آنها رسیده وافی به مقصود نیست . و نظر جوانان را تاءمین نمی کند. بنابراین ، نسل جدید خود می تواند آنها را با خواسته های تنگ نظرانه اش تفسیر و تاءویل کند.

من در چنین جوی رشد و تربیت غیر دینی یافتم . وقتی تحصیلات عالی را پشت سر گذاشتم ، به دلیل ارتباط با بعضی از اعضای فامیل ، که به غرب رفته و با غربیان محشور بودند و بر اساس ضعف ایمان ، جمع بین دو فرهنگ : یعنی فرهنگ دینی و تزکیه نفس و دیگری فرهنگ فلسفی غربی و آزادی ابتدال برایم ممکن نبود، لذا فرهنگ جاودانه دین را پای فرهنگ ولنگاری غرب ذبح کردم . فکر کردم می توانم دستورهای دینی را با راءی و برداشت شخصی خود معنا کنم . یکی از آن مصادیق مورد تعارض ، موضوع پوشش زنان از نامحرمان بود. سید پرسید: مگر نظر شما در مورد پوشش ، غیر از آنچه بود که در اسلام آمده است ؟

زن گرفتار جواب داد: بله ، آن روز فکر وارونه ام این بوده برای این که عقب مانده و فناتیک معرفی نشوم ، پیش خود پوشش اسلامی را فقط به معنای پاکی باطنی معنا کردم و معتقد شدم چون اسلام از زنان پاکی می خواهد و مقررات حجاب اسلامی دست و پاگیر است ، بنابراین مجتهد نشده مفتی شدم و راءی صادر کردم که حفظ ظاهری پوشش و رعایت آن زاید و بی معناست .

10 - پاکدامنی ، یک روی سکه

سید پرسید: مگر عفاف باطنی هدف نیست ؟

زن گرفتار گفت : چرا، اما پاکی زن یک روی سکه است ، روی دیگران آن مردان خصوصا جوانان جامعه اند که با دیدن جاذبه های زن در چنبر گناه می افتند. شارع دین ، این دو (ظاهر و باطن) را با هم و مکمل یکدیگر قرار داده است . وانگهی ، خداوند از بنده اش به مصلحت او بیشتر آگاه است . همانطور که در مورد شیر دادن اطفال تا دو سال کامل از مجامعت مردان با زنان در ایام حیض یا در سایر موارد برای تعیین تکلیف انسان ، دستور خاص صادر فرموده ، همه آنها ناظر به سلامت جسم و روح به منظور جلوگیری از حوادث ناهنجار فردی و اجتماعی اوست .

در این مورد مثالی می آورم :

چرا مادران برای حفظ سلامت کودک ، پیوسته او را از مجاورت آب و آتش امر و نهی می کنند و او را از افتادن و سقوط در خطرات دور می دارند. آیا حق نیست که کودکان بگویند: مادر! ما جان خود را دوست داریم . ما خود به حال خود واقفیم . ما را آزاد بگذار و نگران نباش . آیا این فرض را مادران می پذیرند؟ نظارت مادری هر چند از نظر کودک سهل و ممتنع است ، اما از نظر عقلا همه اش راءفت و عنایت است . خداوند که از مادر و حتی خود انسان به خودش نزدیک تر و از همه به او مهرباتر است بی تردید به مصلحت او داناتر است .

اما من متأسفانه با لجاجت و جهالت ، با رد و کنار گذاشتن فرمان خدا، عملا فلسفه حجاب را زیر سؤال بردم و دانسته و آگاهانه با مخالفت با دستور

صریح دین ، یک اصل و ضرورت دینی را منکر شدم و در پی آن با افتادن در سرایشی بی توفیقی و محرومیت از فیض ربانی و آلوده شدن به سایر گناهان در جرگه اهل کفر درآمدم .⁽⁹¹⁾

سید با تعب زاید الوصفی گفت : کمی بیشتر توضیح دهید. با تمرد از فرمان خدا، درست که باید مجازات شوید، اما هنوز خوب نفهمیدم شما که مسلمان بودید چرا باید از اهل کفر به حساب آیید؟

زن گرفتار گفت : اول به شما گفتم ، اسلام بر دو پایه استوار است : ایمان و عمل⁽⁹²⁾ . ایمان در ادیان الهی به معنای تسلیم محض مخلوق است در برابر فرمان ها و دستورهای خالق ؛ یعنی همه آنچه در کتاب دینی آمده و پیامبرش در همان چارچوب امتش را راهنمایی کرده است . تقصیر و تمرد از انجام دادن دستور و انکار و اعتراض به اصل حکم ، دو مقوله جداگانه اند و هر کدام پی آمد و پیگرد متفاوت دارند. عمل من در حقیقت از نوع دوم و به معنای نفی دستور بود که قانون خدا را زیر سؤال می برد و به مراتب از تمرد و سرپیچی ساده شدیدتر بود. در قانون دین نمی شود برخی از دستورها را پذیرفت و برخی دیگر را رد نمود (93) . من با انکار یک ضرورت دینی در حقیقت ، کلیت و جامعیت کتاب آسمانی را نفی کردم . پس هر دو محور ایمان و علمم ناقص و شکسته شد و متعاقب آن مهمل شدم و تدریجا از انجام دادن بسیاری از اعمال موظف شانه خالی کردم و سرنوشتم به این جا کشیده شد

11 - ارائه زیبایی

سید گفت : شما که اکنون به حقیقت اعمال و مفهوم درست اطاعت از حق رسیدید، بد نیست بگویید اگر برخی از زنان که فقط مسمای پوشش را به عمل می آورند و چه بسا با نشان دادن قسمتی از موی سر و با چهره بزرگ کرده در انظار عمومی ظاهر می شوند، آیا پوششان اسلامی است ؟

زن دردمند گفت : البته که نه ، حکم خدا این است که زنان خود را از نامحرم بیوشانند، زیور خود را برای بیگانه آشکار نکنند، در هنگام راه رفتن پای بر زمین نکوبند و ادا و اطوار در نیاورند. ⁽⁹⁴⁾ همه اینها می رساند که هر عملی که موجب جلب توجه مردان شود، باید زنان از آن پرهیز کنند. وقتی زنی با آرایش زننده ، چهره یا موی مشهود و پوشاک تنگ و بدن نما و اندامی معطر در جامعه ظاهر شود، در حقیقت قصدش ارائه زیبایی و جمال خویش است . آیا این تبرج و خودنمایی و پوشیدن لباس های تنگ به معنای این نیست که همه مردم ، همانطور گل زیبا، چمن زیبا، آب زلال و هر زیبایی دیگر را با نگاه لذت می نگرند، حق دارند به او با چشم لذت بردن بنگرند؟ اگر جواب «نه» باشد که با نشانه های موجود در تعارض است و اگر «آری» باشد، پس آیا این توقع قلبی مردان قابل کنترل و اغماض است !؟

12 - رعایت قانونمندی و ایمنی

سید گفت : مگر اعمال به نیت نیست ؟ ⁽⁹⁵⁾

زن معذب گفت : چرا. البته که هر عملی با نیتش در ترازوی عدل الهی سنجیده می شود، اما این اصل در مورد محاسبه عمل فرد با نفس خویش است که خود و خدایش می داند حکم دین را با چه نیتی انجام داده است . و در این مورد خاص ، که نشانه ها حکایت از بیماری دل می کند، آیا نباید پذیرفت که هرگونه سرپوش گذاشتن به معنای توجیه آن است ؟ وانگهی بخش اساسی فلسفه پوشش مربوط به جامعه است چه کسی می تواند نیت فرد آدم ها را ارزیابی و آنها را از هم جدا و سلامت نگاهشان را تضمین کند؟

وقتی تابلو در پمپ بنزین ها اعلام می دارد که سیگار کشیدن ممنوع است ، آیا غیر از این است که کم یا زیادش فرق نمی کند و به دو دلیل حفظ قانونمندی و رعایت ایمنی و احتیاط، در حریم تعیین شده کشیدن سیگار ممنوع است ؟

یکی از فلسفه های پوشش زنان این است که اولاً خود زنان در وادی هلاکت نیفتند و جسم و جانشان از آلودگی های نگاه بیگانه محفوظ ماند، ثانیاً با ایجاد روح اطمینان و آرامش روانی در جامعه به بنیان خانواده استحکام بخشیده شود، ثالثاً به منزله هشدار است که وجود ظریف زن را از دست درازی ناهلان ایمن سازد و تابلوی ایست و باز دارنده ای است که حتی چشم ها به خیانت نگاه نکنند و بیمار دلان بیشتر فریفته نگردند و افسار گسیخته متعرض زنان نشوند.

اصلاً عطش روحی مردان از کم و کمترین شروع می شود تا به فاجعه می کشد. میرآب ها و نگهبانان آب ، باید از رخنه های کوچک آب ها و منفذهای آبی دیوارها غفلت نکنند. بسیاری از جنایت های تاریخی و خیانت های بزرگ ، معلول قدم اول گناه کوچک یا انحراف جزئی است . وانگهی ، عطش روحی به صورت حرص و آز انسان پایان ناپذیر است ⁽⁹⁶⁾ اگر سرکوب نکند سر به رسوایی می زند.

یکی از راههای سرکوب این است که زن و مرد به یکدیگر به خیره نگاه نکنند، مخصوصاً زن ، خود را از بیگانه نگه دارد و با آرایش و پوشش هیجان انگیز در بین عامه ظاهر نشود. پس زنان موظفند هر چه را که موجب جلب توجه و تحریک مردان می شود، مانند استعمال عطر تند، آرایش مهیج در چهره و نمایش زیباییهای گردن و موی سر در انظار عمومی خودداری کنند. ای وای بر من ! که خود تا زنده بودم به آن عمل نکردم که اکنون مکافات آن را می بینم !

سید در پایان گفتگوی حساس با شگفتی دید که زن گرفتار با دو دستی بر سرش کوفت . و پنجه در چهره خویش کشید. آهی دلخراش برآورد و در پی آن لرزید و فقط گفت : ای کاش ! آن گاه از حال رفت .

و سید هر چند پرسش های دیگری داشت ، اما دریافت که زن عذاب کشیده در هاله ای از اندوه و ماتم فرو رفته و دیگر قادر نیست تا مدت ها لب به سخن باز کند. برداشت او این بود که زن مانند همه بدکاران ، برگزیده بی برگشت خویش تاءسف می خورد. او در سیمای گنه کار چنین خواند:

«ای کاش ! خانواده ها و مربیان و مسؤولان جامعه به ویژه پدر و مادر و هر کس که نقشی در ارشاد و هدایت جوانان دارند، در تربیت دینی فرزندان از ابتدای تولدشان همت گمارند. قدم به قدم مراقب حالات مختلفشان خصوصا معاشران و دوستان آنان باشند. آنها را بر سر دو راهی راهنمایی کنند و خلاصه به داد جوانان از همان آغاز بحران زندگی شان برسند تا نکند خدای ناکرده در ناهمواری ها با وسوسه های شیطانی به کجراهه روند و از خدا و مکتب و مسجد بپزند و سرانجام حیاتشان به فضاحت و تباهی دنیا و آخرت منجر شود.»

سید از زن دردمند قطع امید کرد و او را با حال زارش تنها گذاشت و آرزو کرد بلکه دوباره بتواند گوژپشت را دیدار کند و حرفهای مانده اش را با وی در میان نهد.

بخش یازدهم : دیدار سوم

1 - مگر قرآن نخوانده ای ؟

و سید بی آن که بداند دوباره چه اتفاقی می افتد، هنوز چند قدم عقب نکشیده خود را مقابل گوزپشت یافت و دید که او بی وقفه به حیات از دست رفته اش حسرت می خورد. همین که خواست پرسش های دیگرش را مطرح کند، خود سید را مخاطب قرار داد و گفت : لابد هنوز هم سؤال داری؟! یادت باشد این سومین بار است که همدیگر را می بینیم وفای به عهدهت یادت نرود!

سید کمی مکث کرد و گفت : بله ، حتما اگر خدا بخواهد. شما به من خیلی کمک کردید. هنوز پرسش های زیادی دارم ، اما ابتدا می خواهم این نکته را بدانم ، چرا اغلب برزخیان آماده پاسخگویی هستند و ارواح و اشباح این عالم با آن که خود سرگردانند، ولی با گوش دادن به حرف ها به سهولت جواب پرسش ها را می دهند، حال آن که می گویند انسان ها در قیامت ، همه از یکدیگر گریزانند و حتی نزدیکترین فرد مانند پدر و مادر و برادر و همسر انسان از او فرار می کند و وی را تنها می گذارد؟⁽⁹⁷⁾

گوزپشت ، عمق نگاهش را به سید دوخت و گفت : مگر قرآن نخوانده ای که زلزله قیامت عظیم است ؟⁽⁹⁸⁾ تکان برپایی محکمه قیامت بحدی شدید است که مادر شیرده سراسیمه نوزادش را در حین شیر دادن فراموش می کند که گویی از شدت هیبت زلزله و عذاب وعده داده شده فقط به فکر نجات خویش است .

سید با دلهره در میان حرفهایش دوید و گفت: مگر در حین وقوع آن زلزله بزرگ، هنوز زندگانی در دنیا زندگی می کنند؟

گوژپشت پاسخ داد: بله، حتما! اما همچنان که دانستی، نشئه برزخ، حدوسط بین دو نشئه دنیا (فنا) و قیامت (قرار) یا بین دو مرحله موقت و ابدیت واقع است که با دنیا از نظر گذرایی و عبوری مشترک است و از نظر کشف اکثر اسرار، نوع و سنخ عذاب و ثواب و نیز بی نیازی انسان از تغذیه مادری، مقدمه پیش درآمد و شبیه قیامت است.

2 - برزخ، پیش پرده قیامت

بله، آن روز صدای تک انفجار آفرینش، پایان دوره ناپایداری دنیا و آغاز ابدیت را اعلام می دارد و مردم از هراس صدور حکم نهایی بی قرارند و دنبال راه فرار. پس خوب گوش کن تا در حد توان و ضرورت آگاهی یافتن تو چند نکته دیگر را یادآوری کنم:

الف) بر اساس نشانه ها و نمونه ها، ارواح مردگان در برزخ در حال انتظارند و از دنیا به اشکال مختلف (خصوصا صدقه جاریه) خیرات و مبرات دریافت می دارند و یا برعکس آثار و خیانت های به جا مانده خویش را می بینند و در هاله ای از بیم و امید چشم به راه زندگانند و رگ رگ این آب شیرین یا آب شور حیات دنیا تا آن زمان (نفحه صور اول) بر خلائق مرده خواهد رسید.⁽⁹⁹⁾ با دمیدن فرشته خدا (اسرافیل) در صور اول، کار دنیا و انتظار مردگان نیز به سر می رسد و راه بر همه بسته می شود.

ب) چون در دوره برزخ، اجساد به حال خود واگذاشته شده اند، یعنی در حقیقت نیمی از وجود انسان در خواب مرگ است. اما ارواح و اجسام مثالی

در جنب و جوشند. پس در قیامت یک باره اجساد خاکی نیز زنده می شوند و همراه ارواح ، یک پارچه می خروشدند و سراسیمه به صف محشر روان می شوند. (100)

پ) عذاب یا پاداش برزخی هرکس نمونه ای از عذاب و پاداش نهایی او و به تعبیری پیش برده نشئه قیامت اوست و تبه کار با روزنه حفره ای به جهنم و نیکوکار در باغی به بهشت متصل است . اما بعد از واقعه کبیر قیامت ، تبه کار در متن و بطن جهنم سوزان و نیکوکار در قصرها و باغ های سراسری گسترده میوه ها، با نهرهای آب زلال و شیر و عسل مصفا و... قرار می گیرد.

ت) تا بریایی رستاخیز عظیم ، انسان زنده و مرده با حقوق متقابل انسانی خصوصا خویشاوندی اعم از والدین و اولاد و همسران با دعا و استغفار و گذشت تا حدودی می توانند یکدیگر را بریء الذمه و برای هم طلب مغفرت نمایند. البته در پای محکمه عدل الهی نیز چنانچه افرادی یکدیگر را بیخشند، امیدی هست که خدا هم از گناهان آنها بگذرد. وانگهی در عرصه قیامت رابطه ها، تنها بر اساس سنخیت در اندیشه و عمل است و نسب و خویشاوندی ، مفهوم دنیوی خود را از دست خواهد داد. (101)

ث) در برزخ هنوز همه زشتی ها و زیبایی ها برای همه کاملاً برملا نشده ، اما بعد از برانگیخته شدن و حضور در عرصه محشر همه رازهای مکتوم ، پیش همه چشم ها آشکار می گردد. (102)

در این جا سید از خوف تنهایی صیحه ای زد و زانوهایش از یادآوری آن روز وانفسا خم شد و به سمت جلو قوس برداشت و خود با نشیمن به عقب نشست . آن گاه دست چپ را ستون بدن کرد و با دست دیگر ابتدا گوزپشت را وادار به سکوت کرد و سپس آرام همان دست را بر سرش فرود آورد و لحظه

ای به درماندگی خویش و بیچارگی همه آدم های خسران دیده اندیشید. او وقتی که آن روز تنهایی را یاد آورد که هیچ عاطفه خویشاوندی، حتی آن همه انس و علقه پدر و مادری و فرزندی دنیا به دردش نمی خورد و او شخصا باید پاسخگوی اعمالش باشد، زانوی غم را بغل گرفت و خیلی غصه خورد و های های گریه کرد و کمی بعد او سرش را بالا گرفت و به هر زحمتی بود بر روی پاها بلند شد و گوژپشت را دوباره مخاطب قرار داد که: داشتی می گفתי، بگو! از نشانه های قیامت باز هم بگو، چه اتفاقی خواهد افتاد و آن جا چه خبر است که کسی جواب کسی را نمی دهد؟

3 - وقتی کاینات درهم می ریزد

و گوژپشت ادامه داد که بله این یادآوری ها نمونه است. عظمت رویداد رستاخیز، سهمگین تر از اینهاست آن زمان که خورشید فروزان از تابش بماند و تاریک گردد، وقتی اختران آسمان بی نور و بی فروغ و محو شوند و یا فرو ریزند، وقتی آسمان بلند و گسترده بشکافد و از جا برکنده و به یکسو افکنده شود، وقتی کوههای سخت و صعب العبور مانند پشم زده متلاشی و همانند خاک به دم باد افشان و پراکنده گردند.

وقتی کره خاکی زمین یک دست و هموار گردید و بارهای سنگین و اسرارش را بیرون افکند، وقتی هرکس از همه خلاق، یکباره تنها سر از خاک ها درآورد و بعد فوج فوج به محشر وارد شوند، و سرانجام وقتی اسرار و راز هرکس برای همه آشکار شود و همه نگران سرنوشت خویش شوند.⁽¹⁰³⁾

چه انتظاری هست که در آن اوضاع بحرانی چه کسی به کسی نیست ، در میان انبوه آدم های سرگردان ، کسانی آرام بمانند و به پرسش ها پاسخ گویند؟ آن روز همه مثل هم رفتارند. آن روز، روز تبلی السرائر است و همه پرسش ها خود پاسخ است . آیا نباید در آن روز، آدم ها از هول افشای راز و شدت عذاب ، مانند ملخ های پراکنده بی هدف و سر درگم به هر طرف فرار کنند؟! (104)

سید بی درنگ ناله سر داد که وای بر من ! وای بر انسان غافل ! این همه نشانه ها و دگرگونی ها از گذشت ایام ، زاد و میر خلقها، کودکی و پیری آدم ها، آبادی و ویرانی بناها، نابودی اقوام و ملل در طول تاریخ و این همه هشدارها در کلام متقن خدا و متن مستند و حی آمده است . شگفتا که باز هم انسان در غفلت است گویی اصلا اتفاقی نیفتاده و نمی افتد!

گوژپشت گفت : بله ، طبیعت انسان همین است . کمتر از حادثه ها عبرت می گیرد. خودت را بنگر تا تصویری از این عالم در دوربین ذهنت نقش نبسته بود، تو هم سر طغیان داشتی . اکثر بنی نوع انسان هم همینند. آدمی تا در مهلکه نیفتد به فکر خطر هلاکت نیست و هر کجا که از بلایی رهایی یافت ، زود فراموش می کند. تا خود به مصیبتی گرفتار نشود گویی همه مصیبت ها از آن دیگران است . خوشا به حال زندگان آگاه که فرصت و قدر حیات را می دانند! حال هر چه باشد از ما گذشته و همه ما منقطع از دنیا و در قرنطینه قیامتیم و این است حال و روزگار سخت ما در این برهوت . تا در آن جا در کجای دوزخ به چه میزان و تا چه وقت گرفتار عذاب موعود خواهیم بود فقط خدا می داند!

من و تو چگونه خواهیم یافت که میزان عذاب دوزخ «سقر» تا چه حد است ؟ (105) مردم چگونه روز جدایی کامل حق و باطل و فاصله افتادن بین

خویشاوندان صالح و ناصالح را خواهند درک کرد؟ تو و هر زنده ای از عظمت روز جزا چگونه خواهید سر درآورد؟ چگونه من و تو به سختی عذاب «سجین» پی خواهیم برد؟ روز وحشت «قارعه» و اضطراب عمومی خلائق را در آن روز چگونه می توان توصیف کرد؟ ابهت عمق «هاویه» جهنم را چه کسی می تواند تصور کند؟ چه کسی می تواند شدت سوزش آتش «حمطه» برافروخته خدایی را معلوم کند؟

و سرانجام آن روزی که به فرمان خدا طومار کاینات درهم می پیچد و نظم منظومه شمسی از خورشید تا ستاره ها از آسمان و زمین و کوه ها و دریاها از آن به هم می خورد، آسمان چون فلز گداخته می شود، آب دریاها از شدت حرارت مشتعل و تفتان می گردد، کوه های سنگی مرتفع و سر به فلک کشیده، ریز ریز همچون پشم زده شده و ذره ذره مانند خاک بر باد می شوند و شکل این کره خاکی بر اثر فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی درهم می ریزد و به شکل دیگری در می آید و عرصه محشر پدید می آید، آن روز انسان ها از هراس و هول رستاخیز، بی اختیار و بی هدف راه فرا می جویند و هر کس به فکر نجات خویش است .

4 - بن بست انفجار

و سید با شنیدن این اخبار قرآنی از شدت وحشت دوباره حالش دگرگون شد. چشمانش سیاهی رفت و احساس کرد همه برزخ دور سرش می چرخد و با دست ، علامت داد که بس است ! اما در پی آرامشی که بعد از همین سکوت کوتاه به دست آورد، نتوانست طاقت آورد. پس شتابزده پرسید: آیا نشانه های مستند دیگری از دنیای زندگان بر وقوع این امر می توان یافت ؟

گوژپشت از سر درد، قهقهه معنا داری سرداد و گفت : جوان سرگردان ! تغییرات مکرر و مشهود و تحولات مستمر نشاندار هستی نشانه آن است که همه چیز در دنیا روزی پایان خواهد یافت و سرانجام عمر دنیا به آخر خواهد رسید. مگر نمی شنوی که هر روز دارند از به هم خوردگی حیات زنجیره ای جهان خبر می دهند؟ این همه به هم ریختگی جبران ناپذیر دارد و در طبیعت رخ می دهد آیا نباید از این همه به هم پاشیدگی زیست محیطی درس گرفت ؟

با نموداری که پیشرفت سرسام آور جمعیت در جهان خصوصا در نیمه دوم قرن بیستم نشان می دهد. پیداست روزی نه چندان دور، این کره زمین به بن بست انفجار جمعیت خواهد رسید. از یک سوی ، سازمان های مسؤول تغذیه جهان ، مرتب در مورد مشکل کمبود غذای مردم دارند هشدار می دهند. هر سال میلیون ها کودک در جهان به دلیل کمبود مواد مختلف غذایی به رشد و بلوغ نرسیده تلف می شوند. عوارض و ضایعات کمبود غذا در بین اکثر مردم قاره ها کولاک می کند که آمار و ارقام این کمبودها و کسری ها و خلل ناشی از آن را هرکس می تواند از منابع منتشر شده موجود در بایگانی های اسناد معتبر به دست آورد. (106)

از سوی دیگر اکثر کشورها مشکل مسکن دارند و روز به روز بر این مشکلشان افزوده می شود. آپارتمان نشینی نشانه کمبود جا و خاک است. آب های سطحی و زیر زمینی با افزایش جمعیت و شیوه نادرست بهره برداری از آن ، خصوصا با کاربرد کودها و سموم مصنوعی ، در معرض آلودگی های مختلف شیمیایی است. هوا و اکسیژن طبیعی با مصرف انواع مواد سوختی ، سمی و به صورت خطرناک درآمده است. (107)

جنگل ها و طبیعت سبز بر اثر نیاز روزمره مردم ، بدون کنترل ، تخریب و نیازهای طبیعی آیندگان بدون پشتوانه می شوند. لایه اوزن بر اثر آلودگی های سوختی و انفجارات و آزمایش های هسته ای جهانی در خطر نابودی جدی است. یخ های طبیعی قطب ها به دلیل کمبود لایه اوزن و نداشتن سپر دفاعی محکم در برابر اشعه مستقیم خورشید، تدریجا ذوب و مشکل آفرین می شوند. دمای کره زمین بر اثر تغییرات دستخوش نوسانات غیر قابل تحمل شده و تعادل آب و هوایی آن به هم خورده است. منابع و معادن آن خصوصا مواد حرارتی و سوختی نفت و گاز بر اثر افزایش نیازهای تقلیه ها، خانه ها، کارخانه ها و نیروگاهها و استخراج و مصرف بسیار آنها به زودی به پایان می رسد و بشر ناچار است شاید انرژی دیگری مانند نیروی خورشیدی را جایگزین آنها نماید.

5 - نشانه های وعده خدا

سید با شنیدن بخشی از واقعیت های تلخ ، که بی در پی در طبیعت اتفاق می افتد، افق مبهمی را برای بشر زنده در ذهنش مجسم کرد و متعاقب آن ، با دلی پر از درد از مخاطب نگران تر از خویش پرسید: راستی ، سرانجام چه اتفاقی خواهد افتاد؟

گوژپشت که رسالت خویش را با همین بیان فشرده اش انجام داده می دانست ، ابتدا در سکوت مرموز، لبش را به دندان گزید و سپس با چند تکان سر دوباره به حرف آمد که :

بله ، حال این سؤال به صورت طبیعی پیش می آید، اگر با این نگاه که بشر با افزایش رو به رشد جمعیت و با این شبیخون گسترده به طبیعت ، بخواهد دار و ندار زمین را بر اساس نیازش غارت کند و همه منابع خدادادی آن را از بین ببرد (که می برد) آیا به معنای این نیست که روزی خواهد رسید که کلام خدا به وضوح شائن نزولش را پیدا خواهد کرد!⁽¹⁰⁸⁾ و همه چیز این کره خاکی از منابع طبیعی کوه ها تا آب های حیاتی دریاها و خلاصه از همه بالا و پایین زمین با دست خود انسان درهم ریخته و نابود شود و با تاراج همه هستی اش در مانده و حیران بماند تا براساس اصل لا یتغیر «ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب»⁽¹⁰⁹⁾ با زمینه سازی تدریجی همین بشر طاغی ، وعده خدایی (برپایی قیامت) تحقق پیدا کند؟!

و سرانجام ای انسان غافل! اگر روزی فرا رسد که منبع حرارتی و سوختی ، حتی منبع روشنایی کره زمین با واسطه یا بی واسطه فقط به نیروی خورشیدی محدود گردد، که آن هم بر اساس نظریه علمی پژوهشگران و دانشمندان دوره و

مدت تابش و فروغش به پایان خواهد رسید، و بشر ستمکار به خویش و خلق و خدا دستش از همه چیز کوتاه شود و در تاریکی مجهول و مطلق بماند، آیا چنین معنا نمی دهد که بر اساس فلسفه اسباب و علل حیات، سرانجام دوره حیات دنیا به کمال خود رسیده و طبق وعده حتمی الوقوع، قیامت خلق های پیشین و پسین با نشانه یک لرزه استثنایی دارد برپا می شود و دنیای ناپایدار جای خود را به ابدیت موعود یا جهان آخرت (بهشت و جهنم) جاوید خواهد داد؟ و البته هر چند که هیچ کس ظرافت این دگرگونی و سر مکنون (حادثه قیامت) را غیر از ذات احدیت باری تعالی و آفریننده ملک و ملکوت نمی داند و او اعلم به حقایق امور است!

6 - ای کاش خاک بودم

وقتی سخن گوژپشت به این جا رسید سید با چند تکان سر به او علامت داد که مطلب را (ظاهرا) درک کرده است. و متعاقب آن خواست که پرسش دیگری مطرح کند، اما گوژپشت با اشاره دست او را وادار به سکوت کرد تا بقیه مطلب را گوش کند و ادامه داد:

بله، اکنون برگردیم به سخن اول در مورد غوغای رستاخیز و این که برزخ، پیش درآمد قیامت است و یاد آریم تنهایی و هول و هراس استثنایی آن روز را که جز خدا دادرسی نیست و عذاب و کیفر آن از دوره بلاتکلیفی برزخ شدیدتر و جدی تر است. در آن روز برای دریافت سند آزادی انسان از آتش موعود جهنم، جز ایمان و عمل صالح مانده (نه بر باد رفته) چیز دیگری به کار نیاید. سید بی درنگ پرسید: نتیجه بی ایمانی و کفر و شرک به خدا را می دانم، ولی عمل صالح بر باد رفته کدام است؟

در جواب شنید:

الف) عمل ریایی . کسی که فریضه یا عمل استجابی را به قصد تظاهر انجام می دهد، مانند کسی است که به جای نوشتن بر صفحه مناسب کاغذ و چوب و... قلم را بر آب یا در فضا بگرداند. اثری از نوشتن در آب و فضا خواهد ماند؟ مسلما خیر.

ب) اطاعت خدا با زندگی حرام . کسی که حق خدا (خمس و زکاة) را ندهد، یا کسی که اموال خلق را با تجاوز، غصب ، نپرداختن دین ، کم فروشی ، گران فروشی ، تقلب و... به گردن می گیرد و اموال حلال مخلوط به حرام در زندگی دارد، طاعتش مانند نقش قلمی است که بر کاغذ بلغزد، ولی جوهر آن بی خاصیت و ناخوانا شود. هرگز شنیده ای دوربین فیلمبرداری به اشتباه از دو یا چند صحنه روی یک شماره فیلم عکس بگیرد؟ لابد حدس می زنی چه خواهد شد؟!

پ) ارتکاب گناهان سوزنده . اگر کسی عبادت و کار خیر کند، ولی پیوسته به دیگران حسد ورزد⁽¹¹⁰⁾ یا با ظلم مستمر به مردم ، خوی ظلم در وجودش لانه کند و یا در غیاب دیگران بدگویی کند و در جایی که مجاز نباشد عیب و سر کسی را فاش کند، در حقیقت اعمال نیک او بر جای نماند. عمل این چنین بنده ای همچون عمل کسی است که بر صفحه کاغذ با قلم و جوهر خوب بنویسد، اما بعد از نوشتن ، آن را کاملا با آب بشوید و یا نوشته اش را با آتش بسوزاند. راستی ، با چنین عمل ، اثری از نوشته می ماند؟ بی تردید خیر!

حال مجموعه این نوع اعمال بر باد رفته را در قالب مفاهیم مختلف (حبط اعمال ، سراب کویر، هباء منثور و...) یاد کرد یا همانند عمل کسی دانست که او

دانه را بر روی سنگ سخت ریزد و تند بارانی غبار آن ، را نیز بشوید که نتواند هیچ حاصلی از آن به دست آورد. (111)

وہ ! چه پایانی دلهره انگیز! و چه سرانجامی نامعلوم و نامشخص ! راستی ، انسان در آن روز نداری و تنهایی چه خواهد کرد و چه خواهد کشید؟
و سید دوباره با یادآوری جهالت ها و غفلت های گذشته و فرصت های از دست رفته اش بی محابا بغضش ترکید و قطره های اشکش پی در پی بر گونه هایش فرو غلتید و دامن تر کرد و شگفت این که گوژپشت که خود گوینده بود نیز همین حال را به صورت مضاعف پیدا کرد. آن دو با احساس حسرت و تأسف شدید از عمر بر باد رفته ، لحظاتی فقط اشک ریختند و گوژپشت زمانی بعد که گویا قصدش خطاب عمومی بود، لب به ادامه سخن گشود و گفت :

و اینک ای من ! ای تو و ای انسان ! چرا زرق و برق دنیا همه مان را فریفت ؟ چرا یک لحظه خوب نیندیشیدیم که چه وظیفه ای قبال خدا و خلق و در قبال همسر و خانواده و پدر و مادر و همسایه و همنوع داریم ؟ آیا می پنداشتیم که خدا ما را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب خواهد گذاشت ؟ (112) وای بر حال ما که وعده های خدا را نشنیده گرفتیم و ایمان و عمل صالح خود را با علقه های موقت و هوس آلود مادی و دنیوی معامله و معاوضه کردیم و با خدا و خلق دو رویه بازی کردیم ! ما در حقیقت گمراهی را به جای رستگاری خریدیم و با ضرر فاحش در این تجارت ، فعلا از هدایت و وصول به نعمت جاویدان بهشت دور ماندیم . (113)

سپس گوژپشت خطابش را یک پرده دیگر بالاتر گرفت و گفت : ای انسان ، یادت باشد تا زنده بودی و زنده ای حق شکر نعمت های بی شمار خداوندی را به جا نیاوردی ، وظایفت را در قبال عنایت های خدایی مهمل گذاشتی ، ایام

کودکی و نوجوانی را به بازی ، دوران یرتوان جوانی را به طغیان و خوشگذرانی ، دوره ناتوانی پیری را به وقت گذرانی و خلاصه همه عمر عزیز را به بلهوسی و بیهودگی گذاشتی و گذشتی ! وقتی مرگت در رسید و پرده استتار از پیش چشمانت کنار رفت و حقایق هستی و راز و رمز حیات را آن طور که بود و هست شناختی و کیفر گناهان تراکمت را به عیان و مجسم یافتی با دو دست بر سرکوفتی و گفتی : ای کاش من خاک بودم !⁽¹¹⁴⁾

و اینک این سخن بگذار و بگذر تا وقت قیامت . پس او در ادامه جواب پرسش حساس سید (در مورد فرق بین برزخ و قیامت) با دهان و لبان کف کرده از ادامه توصیف برزخ و قیامت و تشریح حشر و نشر خلائق در رستاخیز ابدیت فرو ماند و سید هم همان طور مات و مبهوت با گوش دادن به حادثه آن هنگامه بزرگ ، از وحشت لب فرو بست و هیچ نگفت .

و دقایقی بعد گوژپشت با نفسی که کشید، در پایان توضیحات عبرت انگیزش به نکته دیگری اشاره کرد که : بله ، بی ایمانی و بی اعتقادی به مبدء و معاد و نافرمانی از دستورات خدا و مسخره گرفتن امر و نهی الهی یا بی اعتنائی و دهن کجی به مقدسات دینی ، آدمی را روزی نه چندان دور به چنان جایی می کشاند که فعلا عذاب برزخی در مقابل آن ، مشمت نمونه خروار است . وقتی قیامت برپا شود، در آن روز وانفسا، پس از حسابرسی دقیق و سریع اعمال جز دو دسته : 1. اصحاب یمین یا پرهیزکاران و توبه کنندگان ؛ 2. مقربان درگاه یا پاکان و پیش کسوتان در ایمان و انجام یکسری شفاعت ها و بخشش ها، اکثر خلائق ، اهل عذاب و به میزان سوء اعمال (که خدا میداند) تا قرن ها⁽¹¹⁵⁾ وعده ای بر اساس کج فکری و کجروی یا بد اعتقادی و بی اعتقادی ، در آتش بی ایمانی و بد عملی خود جاودانه خواهند سوخت⁽¹¹⁶⁾

بخش دوازدهم : پایان دیدار برزخ

1 - فرار از معرکه

سید در پی آخرین گفتار گوژپشت ، وقتی زوزه ها و ضحه های گناهکاران معذب در برزخ را شنید و با عذاب و توصیف ناپذیر قیامت مقایسه کرد، ترس عجیبی سراسر وجودش را فرا گرفت و با احساس تنهایی دلهره انگیز، دیگر نتوانست تاب و طاقت آورد و با تمام وجود خواست از معرکه هولناک برهوت فرار کند. هر چه زور زد که قدمی بردارد، حس کرد رمق حرکت ندارد. او پی برد که هر چند در وجودش یک نیروی گریز و فرار به او کمک می کند، اما روحش همچون بادکنک بدقوه ای بین دو نیروی متضاد، که یک طرف آن به دیواره چسبنده ای متصل شده و طرف دیگر آن توسط جسم سنگین دیگری در جهت مخالف کشیده می شود درگیر است .

سید یک بار دیگر از شدت وحشت ، تلاش و تقلای سختی کرد تا ناگهان مثل فنر از جا کنده شد و ایستاد! اما یکی دوبار تعادلش به هم خورد و سرش گیج رفت و با یاد و نام عالم برزخ و قیامت و مشاهده وضع مبهم و رقت بار گنه کاران در نشئه برزخ ، دوباره نقش زمین شد و از حال رفت . سپس با چند بار نفس کشیدن کوتاه و بلند؛ ناله ای جانسوز سر داد و در پی همان آه و ناله دلسوز کمی آرام گرفت آهسته چشمانش را باز کرد. اول خیال کرد هنوز در برزخ است ، اما کمی که به خود آمد و به دور و برش نگاه کرد، دریافت که تازه از خواب سنگینی بیدار شده و جسم و جامه حتی رختخوابش بر اثر همان فشار

خواب و تلاش و تشنج روحی ، خیس عرق شده است . و هر آنچه از سیر و سفر در عالم ناشناخته داشته ، همه در عالم خواب بوده است !!

2 - احساس شرم

سید صادق بعد از بیداری از این رویای صادقانه ، احساس شرم و سرافکندگی بسیار کرد و خود را نه تنها در برابر اعمالش مسؤو ول دانست ، بلکه از قبیح رفتارش در برابر پدر و مادر بسیار خجل و شرمنده یافت . او وقتی به یاد آورد همین اول شب چه غوغایی به راه انداخت و به والدینش چگونه پرخاش کرد و آنان را از خود رنجانید ، آرزو کرد ای کاش آب می شد و در زمین فرو می رفت . او خود را خیلی ملامت کرد که چرا فرصت های طلایی عمر را از دست داده و در مورد سعادت خویش به توصیه ها و راهنمایی های خیرخواهان خصوصا پدر و مادر توجهی نکرده است . پس تصمیم گرفت که در مورد سابقه اش حتما تجدید نظر کند ، از گذشته بد و ننگینش ببرد ، دوستان ناباب را بدون معطلی طرد کند و رابطه اش را با خانواده ، با انسان های مؤمن و پاک و مخلص و از همه مهم تر با خدای خویش مستحکم و صمیمانه نماید .

3 - توبه کلید حل معما

همچنین او به خاطر آورد در همین چند لحظه پیش ، در دیدار با برزخیان گرفتار، علاوه بر تاءسف آنان از گذشته و سوء اعمال ، یک نکته مهم دیگری ورد زبانشان بوده است و آن این که همه آنها که هنوز از ثمره حیات برخوردارند غیر از مشرکان و کفار و منافقان که سرنوشت جداگانه دارند و باید آنها هم در اعتقاداتشان تجدید نظر کنند تا رستگار شوند اگر بقیه اهل اسلام و ایمان ، هر کس بر اثر جهالت و غفلت ، گناهای مرتکب شود و به دلیل وابستگی مفرط به علقه های دنیوی ، مسأله توبه و خودداری از گناه را به امروز و فردا موکول کند، زمانی می رسد که جبران فرصت از دست رفته بی بازگشت غیر ممکن شود و با رویداد مرگ حتمی ولی نامعلوم ، تلافی بدی ها و کجروی های گذشته محال شود، محال! بنابراین انسان تا زنده است ، باید اولاً خود را پاک نگه دارد، ثانياً او و امثال او که از سر غفلت و سرگرم شدن به بازیچه های دنیا، شیطان را در وجودشان مسلط ساخته اند، تا فرصت حیات برایشان باقی است باید برگردند.

پس او با همه وجود دریافت که دیگر تاءمل جایز نیست و باید توبه کند، توبه جدی! آن هم در جوانی ، زیرا که مطمئناً ندامت از اعمال بد گذشته و توبه از ته دل در قید حیات ، تنها چاره کار است و توبه حقیقی از کجراهه و بازگشت به راه راست ، در همین دنیا کلید حل معماست ، پس بی درنگ فریاد زد:

مادر! پدر! کجا بید؟ من روسیاهم . من به شما بد کردم تا حالا خیلی جهالت کردم که حرفهایتان را نشنیدم . مرا ببخشید شما وسیله نجات و رستگاری من هستید. خدایا! توبه کردم ، توبه ... توبه ... توبه نصح !

4 - اولین گام با نماز

سید صادق که تازه از خواب تکان دهنده و سرنوشت ساز شب بیدار شده بود و از یکسو هنوز در وحشت دیدار با برزخیان به سر می برد و از سوی دیگر با صدای گرفته و بریده پدر و مادرش را صدا می زد، ناگهان با شنیدن آوای ملکوتی اذان صبح در جایش میخکوب شد. او آرام سرش را به آسمان بلند کرد و زیر لب زمزمه کرد: خدایا شکر! مثل این که حالا هم وقت نماز است . چه خوب !

و او اولین قدم بازگشت را برداشت و با شتاب به سمت دستشویی رفت و وضو گرفت . سپس با ذکر صلوات و حمد و ثنا به درگاه خدا با طمأنینه خاصی سجاده ای را که مدت ها از آن استفاده نکرده بود و مادرش آن را برای مهمانان نماز گزار در گوشه اتاق گذاشته بود، برداشت و با حالت و آرامشی توصیف ناپذیر آن را باز کرده و رو به قبله نشست . ابتدا سجده شکر به جای آورد، آن گاه اولین نماز صبحش را در ابتدای وقت فضیلت خاشعانه خواند و دوباره برای شکر به درگاه خدا به سجده رفت تا با خدای خویش عهد و پیمان ببندد و از گذشته اش استغفار و طلب آمرزش کند و برای نجات و رستگاری خویش در پیشگاه خداوند دعا و طلب یاری نماید.

5 - صادق و نماز!

و اما مادر سید در آن شب فراموش نشدنی ، هیچ نخوابیده بود و تا اذان صبح به زحماتش ، به بی خوابی هایش به مراقبت ها و وسواس های مادرانه اش در دوران کودکی صادقش فکر می کرد. او که تمام آرزویش این بود، این تنها پسرش خلف صالح شود و آنها را در وقت پیری یاری دهد و بعد از مردنشان یادگار شایسته ای باشد، وقتی می دید همه زحمتهایش بر باد رفته و پسرشان با افتادن در وادی بدنامی ، از خدا و خانواده جدا شده ، بی نهایت تأسف خورد و تا پاسی از شب در همین فکر اشک ریخت . آن زن مؤمن از این که می دید این همه در پرورش صادق وسواس به خرج داده تا او از شیر حلال تغذیه کند و دقت کرده تا وی در فضای سالم رشد و پرورش یابد، ولی در فاصله کوتاهی همه آنها هدر رفته و جوانش به همه آنها پشت پا زده و خود و خانواده اش را رسوا کرده است ، به غایت در شگفت بود.

وقتی در بامداد آن شب برای ادای فریضه صبح با چشمان پف کرده و سینه ای پر از درد از بسترش برخاست ، در حالی که زیر لب زمزمه حادثه شب را هنوز یاد می کرد و اشک بر دامن می ریخت ، سعی کرد چند لحظه ذهنش را آزاد کند و بعد از گرفتن وضو نمازش را فارغ البال بخواند. او به سراغ نماز رفت ، اما ناگهان صدای استغاثه صادق رشته افکارش را پاره کرد و دوباره حواسش را متوجه گذشته آشفته اش ساخت . او کمی مکث کرد، اما با لعن بر شیطان به خود تلقین کرد که این خیالی بیش نیست ، لذا کمی بیشتر گوش داد. وقتی دیگر صدایی نشنید، فریضه صبح را به جا آورد، ولی دلش طاقت نیاورد و بی آن که تعقیباتی بخواند با اشک و تردید در حالی که مقنعه بر سر داشت و

چادر نمازش را بر زمین می کشید به سمت اطاق پسرش پیش رفت . هنوز به در اتاق نرسیده بود که ناگهان با صدای ملتمسانه پسرش ، که سکوت ملکوتی بامدادی را با التماس و استغاثه اش به درگاه خدا می شکست ، به خود آمد. وقتی در فضای آرام بخش صبح ، عجز و لابه فرزندانش را در حین و هنگامه نماز شنید، از تعجب دهانش باز ماند و با خود گفت :

صادق و نماز؟! مدت ها بود که پسرمان با نماز و روزه میانه ای نداشت ، باور کردنی نیست . همین دیشب بود که او بر سر یک مسأله حق و ناحق با پدر و مادرش درافتاده بود. او با کمال وقاحت قبل از خوابیدن ، بابا و ننه اش را رنجانده و قلبشان را شکسته بود. چطور حالا، اول صبح از خواب بیدار شده ، ناگهان تغییر حالت داده است ! راستی ، برای صادق چه اتفاقی افتاده ؟ چه شد که پسرمان از دیشب تاکنون به کلی عوض شده است !؟

آن زن دل شکسته همین طور که با خود حرف می زد و درباره سید صادقشان فکر می کرد، به سمت اتاق شوهرش که تازه بعد از ناهله شب و نیایش شبانه به فریضه نماز صبح پرداخته بود، دوید و سراسیمه در را باز کرد و آرامش پیر مرد را با فریاد خود بر هم زد و گفت : حاج آقا! حاج آقا! بلند شو... بیا و ببین چه اتفاقی افتاده ! پسرمان سید صادق را می گویم . او حرف های تازه می زند! چند لحظه قبل وقتی صدای استغفار و استغاثه اش را شنیدم ، اول احساس کردم خیالاتی شدم که دارم فکر می کنم : «او تازه از خواب بیدار شده ، چون خواب زده و دستپاچه و آشفته است ، به همین جهت یک نفس من و شما را ناخواسته صدا می زند و حلالیت می خواهد» ، اما حالا که می بینم به نماز ایستاده و با حال و هوایی عجیب و غریب فریضه صبح را به جا می آورد

باورم شد. بیا و خودت ببین چه حالی دارد! حتما سید صادق عوض شده و با این استغاثه و توبه به درگاه خدا انشاءالله تحولی در خود به وجود آورده است . پدر سید صادق در همان حال ذکر و تعقیبات ، بی اختیار سر به آسمان کرد و دست به دعا برداشت ، گفت : خدایا شکر! خدایا تو چقدر مهربانی که به التجا و نیایش های بندگانت ارج و منزلت می گذاری . پروردگارا، هزاران بار شکر، که دعاهای ما به هدف استجابت نشست . بله ، آنها مانده بودند از شادی چه کنند، پس به سمت اتاق خواب پسرشان راه افتادند تا بدانند این تغییر حالت ناگهانی چگونه رخ داده است .

6 - بازگشت با شکوه

کاملا درست بود! سید صادق بعد از بیداری ، آن سید صادق شب پیش نبود، او صد و هشتاد درجه تغییر وضع داده بود. وقتی در اولین لحظه بیداری ، دوباره در میدان آزمایش الهی قرار گرفت ، همین که چشم ملتهب و خواب آلودش را به افق دوخت ، احساس کرد طلوعه صبح دمیده و هماهنگ با صدای تکبیر مؤذن ، همه وجودش شیفته و شیدای ادای فریضه است . بعد از اظهار اولین جمله ندامت به پیشگاه پدر و مادر، بدون معطلی از سر صدق وضو گرفت و به نماز ایستاد، نمازی که تا آن وقت با خشوع و حضور قلب هرگز نخوانده بود. وقتی نمازش پایان یافت ، دوباره سجده شکر به جا آورد و خدا را به پاس نعمت بازگشت و فرصت دوباره ای که به او داده خالصانه شکر کرد.

همین که سر از سجده برداشت ، پدر و مادرش را دید که در بالای سرش ایستاده و مات و متحیرند، دیگر امان نداد و با سلام و عرض ادب ، ابتدا به پای مادر افتاد و با حق هق گریه بلند گفت : مادر! مادر! مرا ببخش که دلت را

شکستم . تو شیرت حلال بوده که خدا نخواست با رسوایی بمیرم . مادرم ! من تصمیم را گرفتم . مادر! من توبه کردم و از گذشته بد خود سخت پشیمانم .
و بعد بی اختیار به پای پدر افتاد و گفت : پدر جان ! من جهالت کردم .
بیخس مرا . من خجالت می کشم به چشمانت نگاه کنم . اکنون در عذاب وجدانم
و به شدت رنج می برم . در حق من دعا کن پدر! من تازه از دنیای مردگان باز
گشته ام ، از برزخ گنه کاران . من در عالم خواب دیشب ، برزخ برهوت را دیدم
. من در آنجا با همین چشمهایم چیزها دیدم . من عذاب و شکنجه مردگان را
دیدم . پدر! باور کردنی نیست ، نمی توانم آنچه را که با چشمانم دیدم برایتان
مجسم کنم . پدر! خواهش می کنم از خدا بخواه از گذشته من بگذرد. به شما
قول می دهم که خود را اصلاح کنم و این لکه ننگ را از دامن خود و خانواده ام
پاک کنم .

سید پشیمان و نگران حتی فرصت فکر کردن یا پرسش را به آنها نمی داد و
یک نفس می نالید و می گفت :

به خون همه شهیدان اسلام ، به همین سجاده ، به همین تربت پاک امام
حسین علیه السلام قول می دهم . این اعتیاد، این مایه فساد، این مایه شر و شرم را از
وجودم دور سازم پدر... پدر... مطمئن باشید. این دفعه راست می گویم می
خواهم مثل اول باشم ، همان سید صادق خوشنام ، همان سید صادق دوست
داشتنی گذشته خودتان . پدر! باور کنید، یک بار دیگر به من فرصت بدهید. قول
می دهم که جبران کنم . من عذاب مردگان را با تمام وجود دیدم . پدر! دیگر
من توبه کردم ... توبه ... توبه نصوح .

پدر، فرزندش سید را بی محابا و از سر شوق تمام بغل کرد و بوسید و بویید.
آنها لحظه ای کوتاه یکدیگر را در آغوش گرفتند و دمی هر دو گریستند و اشک

ریختند، اشک شوق . و مادر نظاره گر آنها شد و عرق لذت از دیدار افتخارآمیز و تماشایی پدر و پسر، غافل از این که خلائق ملکوت همه در تماشای آنهایند . راستی ، چه شیری بود که آن مادر داده بود! چه دعایی بود آن دعای پدر و مادر! چه مبارک سحری بود آن سحر! چه سرافراز شد سید صادق ! چه شوری داشتند آنها! چه جشنی برپا کردند فرشتگان ! و چه با شکوه بود این بازگشت !

بله ، اکنون از آن اتفاق عبرت انگیز و آن خواب سرنوشت ساز چند سال می گذرد. تا این مدت کسی جز خانواده سید صادق نتوانست بفهمد که چه شد سید، یک باره و ناباورانه عوض شد و تحولی شگرف در خود به وجود آورد. هیچ کس باور نمی کرد که او با آن همه رسوایی اعتیاد بتواند قدمی برای نجات خویش بردارد. اما او نه تنها بعد از آن شب به پیمانش وفادار ماند و خود را باز یافت که دوباره اسوه ای شد برای دیگران . سید هر چند حدود یک ماه روزهای سختی داشت ، ولی توانست با لطف خاص خدا و اراده قوی خویش و نیز با کمک یکی از پزشکان شهر، همه آن تشنج ها و فشارهایی که بر اثر ترک اعتیاد برایش پدید آمده بود پشت سرگذارد و بعد از آن مدت از چنگال هیولای اعتیاد خلاصی پیدا کند.

سید هم اکنون نه تنها معتاد نیست که سرحال و شاداب و سرزنده است . او نه تنها گذشته بدش را جبران کرده ، که دوباره به ادامه تحصیل رو آورده و فعلا دانشجوی سال آخر دانشگاه است و با افراد جدیدی ، در دانشگاه و غیر دانشگاه دوست شده ، که هر کدام از نظر درسی و پای بندی به مذهب و حضور در سنگر مساجد نمونه اند. سید صادق اینک یک آرزو دارد که اهلیت و شایستگی وی به جایی برسد تا شاید با لطف خدا این بار، خواب برزخ وادی السلام را ببیند.

و آیا راستی ، یک بار دیگر چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ تا خداوند چه تقدیر
کند!

پی نوشت ها

- 1- محسن قرائتی ، معاد، ص 97.
- 2- مرتضی مطهری ، عدل الهی ، 250.
- 3- مرتضی مطهری ، عدل الهی ، 251.
- 4- هر یک از عناصر چهارگانه آب ، آتش ، باد، خاک ، فرهنگ عمید.
- 5- عبس (80) آیه 34.
- 6- مریم (19) آیه 95.
- 7- در قسمتی از وصیت نامه آموزنده و تاریخی امام خمینی قدس سره خطاب به ملت شریف ایران آمده است :
«...با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار با فضل خداوند از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم ...»
- 8- اسراء (17) آیه 23.
- 9- این (آتش عذاب) نتیجه همان (اعمال زشتی) است که دست هایت از پیش برایت فرستاد، و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند.
«حج (22) آیه 10» .
- 10- منظور کسانی هستند که بازماندگان برای آنان خیرات می دهند و برای آمرزش گناهانشان از خداوند طلب مغفرت می کنند.
- 11- بلکه میزان در طول کشیدن عالم قبر و برزخ همین تعلقات (دنیایی) است . هر چه آنها کمتر باشد، برزخ و قبر انسان روشن تر و گشاده تر و مکث انسان در آن کمتر است و لهذا برای اولیای خدا بیشتر از سه روز چنانچه در بعضی روایات است عالم قبر نیست ، آن هم برای همان علاقه طبیعی و تعلق جبلی است .
امام خمینی ، چهل حدیث ، ح 6 ص 124» .
- 12- آیا ندیدی که هر کس در آسمان ها و زمین است ، تا مرغ که در هوا پر گشاید، همه به تسبیح و ثنای خدا مشغولند و همه آنان صلوات و تسبیح خود بدانند.
«نور (24) آیه 41» .

- 13- چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی هاتف اصفهانی . متوفی 1198 ه ق .
- 14- کلیدهای غیب نزد او (خدا) است و جز او کسی آن را نمی داند. آنچه را در خشکی و دریاست می داند. هیچ برگی نمی افتد مگر اینکه از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در مخفی گاه زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز این که در کتاب آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است .
- انعام (6) آیه 59 .
- 15- دشوارترین چیز آن جا (قبر و برزخ) بلای فرود آمدن است در گرمی جهنم و بریان شدن در آتشی که زبانه زند پی هم و تیز گشتن آن هر دم . نه لختی آسوده بودن و نه راحتی ، تا بدان رنج از دودن . نه نیرویی باز دارنده تا در امان ماند و نه مرگی تا او را از این بلا (ترس) برهاند و نه خوابی سبک تا آرامشی رساند.
- «نهج البلاغه ، ترجمه دکتر شهیدی ، خطبه 83» .
- 16- ای اهل ایمان مال یکدیگر را به ناحق مخورید، مگر آنکه تجارتنی از روی رضا و رغبت کرده (و سودی برید)...
- «نساء (4) آیه 29» .
- 17- رشوه دهنده و رشوه گیرنده در آتشند.
- نهج الفصاحه ، ش 1680 .
- 18- اشاره به مفاد قسمتی از خطبه امام علی علیه السلام : دو چیز را بیش از همه برای شما می ترسم : یکی پیروی هوای نفس و دیگری آرزوهای طولانی و بی شمار.
- «نهج البلاغه فیض الاسلام ، خطبه 42» .
- 19- آنچه (از نعمت ها) به شما داده شده است متاع و زیور و زینت (بی قدر) زندگانی دنیاست . آنچه (از نعمت های بی پایان و مواهب معنوی) نزد خداست بهتر و ماندگارتر است . آیا اندیشه نمی کنید.
- «قصص (28) آیه 60» .
- 20- حضرت ابی ذر گوید: گفتم ای رسول چیست غیبت ؟ فرمود: ذکر تو است برادر خود را به چیزی که مکروه است . گفتم : یا رسول الله ، اگر باشد در او آنچه ذکر شد غیبت است ؟ اگر باشد غیبت است و اگر نباشد تهمت است .
- «امام خمینی ، چهل حدیث ، ج 19، ص 301» .

- 21- غیبت از زنا شدیدتر است .
- «چهل حدیث ، ج 19، ص 302» .
- 22- سر منشاء تمام خطاهای انسان و رذایل اخلاقی حب نفس است ... و همیشه انسان کارهای زشت و ناهنجار خود را تاءویل به یک مرتبه از خوبی می کند. نسبت به خلق خدا بدبین است ، ولی نسبت به خودش خوش بین .
- «امام خمینی (ره)، چهل حدیث ، ج 3، ص 71» .
- 23- ای انسان (غافل) چه باعث شد که به خدای کریم و بزرگوارت مغرور گشتی (و نافرمانی کردی).
- «انفطار (82) آیه 6» .
- 24- انسان حریص و کم طاقت آفریده شده .
- «معارج (70) آیه 101» .
- 25- اما آن کس که طغیان کرده و زندگی دنیا را مقدم داشته مسلما دوزخ جایگاه اوست .
- «نازعات (79) آیه 37 39» .
- 26- و آنها (مهاجران) را بر خود مقدم می دارند هر چند خود (شدیدا) به آن نیازمندند.
- «حشر (59) آیه 9» .
- 27- خدایا من راضی ام به آنچه رضای تو در آن است .
- 28- خدای تو حکم فرموده که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید... زنهار کلمه که رنجیده خاطر شوند مگویید و کمترین آزار به آنها مرسانید و با ایشان با اکرام و احترام سخن گوید.
- «اسراء (17) آیه 23» .
- 29- آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. آنان همان غافلانند زیرا قوه ادراک و مصلحت و مفسده داشتند، اما به کار نگرفتند.
- «اعراف (7) آیه 179» .
- 30- مفاد آیه 71 سوره مریم .
- 31- و غیبت یکدیگر را روا مدارید. آیا شما دوست دارید که گوشت برادر مرده خود را بخورید؟ بی تردید از آن کراهت دارید. و از خدا بترسید (و توبه کنید که) خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است . «حجرات (49) آیه 12» .

- 32- و پرواضح است که این کبیره موبقه (غیبت) اگر رایج شود و در بین جمعیتی، موجب کینه و حسد و بغض و عداوت شده و ریشه فساد در جمعیت بداوند؛ درخت نفاق و دورویی در آنها ایجاد کنند و برومند نماید و وحدت و اتحاد جامعه را گسسته کند و...
- «امام خمینی (ره)، چهل حدیث، ج 19، ص 310» .
- 33- و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان را دایم (به فروغ) سوگند می خورند و همیشه عیبجویی و سخن چینی می کنند و خلق را هر چه بتوانند از خیر و سعادت باز می دارند و به ظالم و بدکاری می کوشند.
- «قلم (68) آیه 10 12» .
- 34- بترسد از بلایی که چون آید، تنها مخصوص ستمکاران نباشد (بلکه همه را فرا گیرد، ستمکار را به کیفر ستم و ستمدیده را به جرم ترک امر به معروف و نهی از منکر) و بدانید که عقاب خدا بسیار سخت است .
- «انفال (8) آیه 25» .
- 35- و هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نگیرد و آن که بارش سنگین است، اگر دیگری را هر چند خویش باشد کمک بر سبکباری بطلبد، ادا باری از دوشش برندارد.
- «فاطر (35) آیه 18» .
- 36- و آنچه از رنج و مصایب به شما می رسد، همه از دست اعمال زشت شماست، در صورتی که خدا بسیاری از اعمال (بد) را عفو می کند.
- «شوری (42) آیه 30» .
- 37- زلزله (99) آیه 7.
- 38- هود (11) آیه 114.
- 39- پس اگر او (یونس) به تسبیح و ستایش خدا نپرداختی، تا روز قیامت در شکم ماهی ماندی . «صافات (37) آیه 143 و 144» .
- پس هرگاه رشته کارها از هم گسیخت و روزگار سپری گردید و انگیختن مردم نزدیک شد، خداوند آنان را از میان قبرها و آشیانه پرندگان، و لانه درندگان و میدان های جنگ بیرون آورد...
- نهج البلاغه، خطبه 82» .
- 40- پس جان چون از تن جدا گردد با نیروی خیال دمساز است و تواند که امور جسمانی محسوس را به حس درونی ادراک نماید و در این حال، تن شخصی خود را بر آن گونه که در

جهان فناپذیر و زیر کرده اثیر، اسیر عناصر بود تواند دید و هم این که از تن جداست از باب شدت پیوستگی که به آن دارد تواند تنی را که بر آن فنا یافت دوباره به همان صورت بیندارد و درد و اندوه آن را مانند شکنجه های حسی ببیند... چنان که اگر چیزی ملایم جان بیند ثواب قبر و پاداش آن جهانی خوانده می شود و... «ملاصدرا شیرازی، عرشیه، ترجمه آهنی، ص 67» .

41- به ضم میم یا کسر آن و سکون لام: آنچه در قبضه و تصرف انسان باشد. زمین یا چیز دیگر که مال شخص باشد....

«ر.ک: فرهنگ عمید، ذیل کلمه ملک» .

42- از امام صادق علیه السلام سؤال شد در مورد کسی که می میرد، روحش در کجاست؟ حضرت فرمود: ...پس روح مؤمن از جسدش به صورتی، مانند همین جسد منتقل می شود و تا روز قیامت از نعمت بهشت دنیایی (برزخ) برخوردار است و کافر نیز روحش از جسدش به (قالب) صورتی او منتقل می گردد و تا قیامت در آتش (برزخی) گرفتار خواهد بود.

«بحار الانوار، ج 6 باب القبر و البرزخ» .

43- هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است .

«مدثر (74) آیه 38» .

44- تخیر قرینا من فعالک انما قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل؛ قرین و همدمی از کارهایت برای خویش برگزین که بی تردید همدم انسان در قبر عمل اوست .

بیتی از سروده قیس بن عاصم در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله .

«بحار به نقل محمدی اشتهاردی، عالم برزخ، ص 17» .

45- هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید. آن گاه نزد ما باز خواهند گشت .

«عنکبوت (29) آیه 57» .

46- و همانا آدمی را از گل خاص آفریدیم . پس او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره . باز آن گوشت را استخوان و سپس بر استخوان ها گوشت پوشاندیم (و بیکری کامل کردیم) پس از آن (با دمیدن روح مجرد) خلقی دیگر انشا نمودیم . آفرین بر قدرت کامل بهترین آفرینندگان .

«مؤمنون (23) آیه 12 14» .

47- امام صادق علیه السلام فرمودند: آنها در حجره هایی از بهشت قرار دارند. از غذاهای بهستی می خورند و از نوشیدنی ها می نوشند و می گویند: پروردگارا، هر چه زودتر قیامت را به پا کن و به وعده هایی که به ما داده ای وفا فرما.

- «تفسیر نمونه ، ج 14، مؤمنون (23) ذیل آیه 100» .
- 48- امام صادق علیه السلام فرمود: من جز از حوادث برزخ ترس دیگری برای شما ندارم ، زیرا در قیامت ما به شما سزاوارتریم و در آن مرحله ما می توانیم شما را مشمول شفاعت خودمان کنیم .
«محسن قرائتی ، معاد، ص 173» .
- 49- و هو الذی یتوفکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون .
«انعام (6) آیه 6» .
- 50- و تو (ای آدمی نادان) از این روز سخت در غفلت بودی تا آن که پرده از کار (دیده مادی) تو برانداختیم و چشم بصیرگفتم : بینا گردید.
«ق (50) آیه 22» .
- 51- خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و ام الكتاب نزد اوست .
«رعد (13) آیه 29» .
- 52- منزهی تو ای آن که نیست معبود بر حقی جز تو، به فریاد رس ، به فریاد رس . خلاص کن ما را از آتش ای پروردگار.
«مفاتیح الجنان ، دعای جوشن کبیر» .
- 53- کافران از تو تعجیل در عذاب می طلبند، در حالی که عذاب جهنم (با کفر و اعمال زشتشان) به آنها احاطه دارد.
«عنکبوت (29) آیه 54» .
- 54- اشاره است به مفاد پایان دعای یا علی یا عظیم (من علی بفکاک رقبتی من النار)
- 55- و من نفس خویش را از تقصیر میرا نمی دانم ، زیرا که نفس اماره ، انسان را به کارهای زشت بسیار امر می کند.
«یوسف (12) آیه 53» .
- 56- موقعیت بهشت و جهنم در سوره ها و آیه های مختلف قرآن آمده ، اما برای آگاهی جامع حتما به سوره واقعه مراجعه شود.
- 57- و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید. این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان .
«مریم (19) آیه 71» .

58- و بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و به سوی بهشتی که پهنایش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و برای پرهیزکاران آماده شده است .

«آل عمران (3) آیه 133» .

59- چون صورت های برزخی در آن جهان آماده گردند، فتیله استعداد آنها مانند زغال برای افروختن آماده خواهد شد. اما این صورت ها از آتش درونی خود افروخته می گردد و آنچه در کمون آنهاست به نفعه نخستین ، یک باره بروز می کند. پس صورت های برزخی به جان هایی که در آنها مکمون (نهان شده) است جلوه گری می نمایند و بطون خود را ظاهر می سازند.

«ملاصدرا شیرازی ، عرشیه ، ترجمه آهنی ، ص 97» .

60- (سرانجام) همگی به علت گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد گشتند.

«نوح (71) آیه 25» .

61- از کبریتی که آتش می زنیم تا کوره های عظیم که با چوب یا زغال سنگ می سوزند هر کدام صحنه ای از رستاخیز انرژی هاست ... قرآن مجید مردم را به دقت در مظاهر شگفت انگیز رستاخیز دعوت می کند، از جمله تجدید حیات انرژی های به ظاهر مرده است . «ناصر مکارم شیرازی ، معاد و جهان پس از مرگ ، ص 139» . 62- دانسته می شود که آتش دو قسم است : یکی آتش جهان عناصر که اجسام بدان سوخته می گردد و دیگری آتشی که در جهان جاوید آخرت از دل ها زبانه می کشد و صورت کردار مردم ناسپاس می باشد... و پیداست که آتش جهان فناپذیر، بسیط نیست ، بلکه از اجزای ناری و جز آن ترکیب یافته و گواه این سخن ، آن است که گاهی به هوا و گاهی به آب و جز این ها تبدیل می یابد... ولی آتش محسوس آن جهانی بسیط است و جز بخشایش دادار چیزی آن را خاموش نمی کند.

«ملاصدرا شیرازی ، عرشیه ، ترجمه آهنی ، ص 122» .

63- و شما خلائق (در آن روز) سه گروه می شوید: گروهی اصحاب یمین باشند که چقدر حالشان نیکوست و گروهی ناراستان ، اصحاب شومی و شقاوتند که چقدر روزگارشان سخت است و گروهی که در ایمان بر همه پیشی دارند و آنان مقربان درگاهند.

«واقعه (56) آیه 97» .

64- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند نیافریده است امر مسلم و واقعی و یقینی را که هیچ شکی در آن نیست ، شبیه تر به امر مشکوکی که گویی هیچ یقین در آن نیست ؛ مانند مرگ .
«خصال شیخ صدوق به نقل : آیت الله حسینی تهرانی ، معادشناسی ، ج 1، ص 86» .

65- گواهی می‌دهم که تو به پاداشی نماز را... و خدای را پرستیدی تا یقین (مرگ تو) به سراغت آمد.

«قسمتی از زیارتنامه حضرت رضا علیه السلام» .

66- مردن امری است حق و یقین... ولی به اندازه ای شبیه امر مشکوک است که... گویی اصلا اساس یقین و ریشه واقعی ندارد.

«امام علی علیه السلام بحار به نقل معادشناسی، آیت الله حسینی تهرانی، ج 1، ص 86» .

67- از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که از برای متکبران در جهنم و ادبی است که آن را سقر نامند و از شدت حرارت خود به خدا شکایت کرد... و فرمود که متکبران را در روز قیامت به صورت مورچگان محشور خواهند کرد...

«معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص 302» .

68- انی اعلم ما لا تعلمون . «بقره (2) آیه 30» .

69- (شیطان) گفت: من بهتر از اویم، مرا از آتش و او را از خاک آفریدی .

«اعراف (7) آیه 12» .

70- موضوع اطاعت نکردن ابلیس و سرپیچی او از فرمان خدا که در آیات مختلف قرآن در سوره های بقره، اعراف، اسراء، کهف، طه، و ص آمده و مجادله وی با پروردگار که از خوی خودخواهی و تکبر و خودبزرگ بینی او مایه می‌گرفت درس عبرتی است برای آدم هایی که به این خصلت ناپسند گرفتارند.

حال، ابلیس با همه اعتقاد و شناخت و اعتراف به ذات الوجود (با تکبرش) از فرمان حق سر بتافت و برای همیشه از مقام قرب دور و معذب افتاد، چگونه خواهد بود حال آدمی؟ فاعتبروا یا اولی الابصار!

71- اصحاب حدود، یعنی کسانی که مستحق جریان حدود الهی هستند، نه از قبیل مؤمنانند و نه از قبیل کافران... و ایمان، ادا کردن امانت است و اجتناب کردن از جمیع گناهان کبیره است و معرفت خدا و رسول و امام است به قلب و اقرار کردن است به زبان و عمل کردن به فرایض است

....

«عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 365 367» .

72- و اما عمل هر کس که سبک وزن است، جایگاهش در هاویه جهنم است و چگونه تو سختی آن را تصور توانی کرد؟

«قارعه (101) آیه 8 10» .

- 73- یوسفی همدانی ، مرز جهان ناپیدا یا عالم ارواح ، فصل دوم ، ص 12.
- 74- و تو (ای آدمی) از این رو، سخت در غفلت بودی تا آن که پرده از (مقابل چشمان) تو برداشتیم و چشم بصیرگفتم : بینا گردد.
- «ق (50) آیه 22» .
- 75- بر اساس گزارش خبرگزاری های جهانی ، یک سال بعد از حادثه انفجار کارخانه شیمیایی unioncarbaide (یونیان کارباید) در بهوپال هند در سال 1984 (1363) تعدادی از مادران ساکن شهر مزبور نوزادان ناقص الخلقه با صورت های کج و معوج و مجهول به دنیا آوردند. وقتی مواد شیمیایی یا سمومات هسته ای روی جنین تاءثیر می گذارد و شکل انسان را عوض می کند، وقتی هر ساله تعداد زیادی کودک معلول بر اثر اشتباه یا خیانت والدین از طریق بیماری مقاربتی و یا ازدواج فامیلی به دنیا می آیند، آیا نباید باور کرد تاءثیر انفجار برخی از گناهان کمتر از انفجار کارخانه شیمیایی یا آلودگی های مقاربتی جنسی نیست ؟ فاعتبروا یا اولی الابصار!
- 76- هر کس به عمد نماز را ترک کند از مرز اسلام خارج شده و به کفر رسیده است .
- «محسن قرائتی ، آشنایی با نماز، ص 27» .
- 77- پس وای بر آن نماز گزاران که دل از یاد خدا غافلند.
- «ماعون (107) آیه 4 و 5» .
- 78- شما را چه عملی به عذاب (سقر) افکند؟ جواب دهند که ما از نماز گزاران نبودیم .
- «مدثر (74) آیه 43 و 44» .
- 79- پس وای بر آنان که از شقاوت و قساوت ، دل هایشان خدا را از یاد برده ! آنان (آگاهانه) در گمراهی آشکار به سر می برند.
- «زمر (39) آیه 22» .
- 80- پس مرا به یگانگی بپرست و نماز را به قصد و مخصوص ما به پادار.
- «طه (20) آیه 16» .
- 81- وای بر کم فروشان ، آنان که چون به کیل چیزی از مردم بستانند تمام می ستانند و چون چیزی بدهند در کیل و وزن به مردم کم دهند. آیا آنها گمان ندارند که روزی برانگیخته می شوند؟
- «مطفین (83) آیه 4-1» .

- 82- تا آن گاه که وقت مرگ هر یک فرا رسد، گوید خدا یا مرا به دنیا باز گردان تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جا آورم . (به او خطاب شود) که هرگز نخواهد شد... از عقب آنها برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.
- «مؤمنون (23) آیه 99 و 100» .
- 83- هر کس به قدر ذره ای کار زشت مرتکب شده کيفرش را خواهد دید.
- «زلزله (99) آیه 8» .
- 84- به امام باقر عرض کردم : نزد ما گروهی هستند که می گویند هرگاه کسی به لا اله الا الله و محمد رسول الله شهادت دهد مؤمن است ... فرمود: پس چرا کسی که واجبات را انکار کند کافر است ؟
- «ترجمه اصول کافی ، ج 3، ص 55، ش 55» .
- 85- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگونه ریایی شرک است . هر که برای مردم کار کند پاداشش به عهده مردم است و هر که برای خدا کار کند ثوابش بر خداست .
- «ترجمه اصول کافی ، ج 3، ص 401، ش 3» .
- 86- ... و در اثر این بغض و عداوت ، چنان سختی و فشار و ظلمت و عذابی برای او حاصل شود که جز ذات مقدس حق کسی نمی تواند اندازه آن را بفهمد و این برای اشخاصی است که در این عالم ، جاحد و منافق و دشمن خدا و اولیای او بودند.
- «امام خمینی ، چهل حدیث ، ج 28، ص 461» .
- 87- سوگند به عصر! همه انسان ها در خسران و زیانند، مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و به درستی و پایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند.
- «عصر (103) آیه 1 و 3» .
- 88- پس امروز (ای کافران) عذاب را به کيفر غفلت و فراموشی از ملاقات امروزتان بچشید که ما هم شما را فراموش کردیم .
- «سجده (32) آیه 14» .
- 89- آنان را دل هایی است که با آن نمی فهمند و دارای چشم هایی اند که با آن نمی بینند و برای آنها گوش هایی است که با آن گوش ها نمی شنوند. آنان مانند چهارپایند، بلکه بسی گمراه ترند (و با آن که همه امکانات هدایت را دارند) آنها از غافلاند.
- «اعراف (7) آیه 179» .

- 90- آیا کسی که وعده عذاب خدا بر او محقق و حتمی است ، تو (به پند) می توانی (وی را) از آتش قهرش برهانی (هرگز).
 «زمر (39) آیه 16» .
- 91- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه انسان گناهی کند، در دلش نقطه سیاهی برآید، پی اگر توبه کند محو شود و اگر بر گناه بیفزاید، آن سیاهی افزایش یابد تا بر دلش غالب شود. سپس هرگز رستگار نشود.
 «ترجمه اصول کافی ، باب الایمان و الکفر، ص 373 و ش 13» .
- 92- امام صادق علیه السلام فرمود:... هر که به دین خدا اقرار کند مسلم است و کسی که به امر خدای عزوجل عمل کند مؤمن است .
 «ترجمه اصول کافی ، باب الایمان و الکفر، ص 63، ش 4» .
- 93- ... پس جزای کسی که این عمل (تبعیض در احکام و قوانین خدا) را انجام می دهد، جز رسوایی در این جهان و بازگشت به شدیدترین عذابها در رستاخیز چیز دیگری هست ؟
 «بقره (2) آیه 85» .
- 94- به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار نمایند. و باید سینه و بر دوش خود را با مقنعه بپوشانند... هنگام راه رفتن پاهای خود را آن طور به زمین نزنند که زینت پنهانشان آشکار شود...
 «نور (24) آیه 31» .
- 95- نیت اساس کار است . «فهرست غرورالحکم به نقل محسن قرائتی ، آشنایی با نماز» .
- 96- نوعی دیگر عطش روحی آن است که به صورت حرص و آز در می آید که از شئون حس تملک است و یا آمیخته ای است از دو غریزه پایان ناپذیر شهوت جنسی و حس تملک . آن همان است که در صاحبان حرمسراهای قدیم و در اغلب پولداران و غیر پولداران عصر ما وجود دارد... این نوع از عطش که هوس نامیده می شود ارضا شدنی نیست ... حالت جهنم را دارد که هر چه به آن داده شود باز هم به دنبال زیادت است .
 «مرتضی مطهری ، مسئله حجاب ، ص 102» .
- 97- هنگامی که صدای مهیب (صیحه رستاخیز) بیاید، در آن روز ایشان از برادر خود فرار می کند و از مادر و پدرش و زن و فرزندش .
 «عبس (80) آیات 34 36» .

- 98- ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله قیامت امر عظیمی است! روزی که می بینی مادران شیرده (از وحشت) کودکان شیر خوارشان را فراموش می کنند.
«حج (22) آیه 1 و 2» .
- 99- آناری که بعد از مرگ باقی مانده ، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذشته و به آن عمل می کنند و حسنات و سیئاتش به او می رسد.
«تفسیر نمونه ، ج 25، ذیل آیه 13 سوره قیامت» .
- 100- در آن روز قیامت ، مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا (پاداش نیک و بد) اعمال خود را (در حساب میزان حق) ببینند.
«زلزله (99) آیه 6» .
- 101- هرگز روز قیامت ، خویشان و فرزندان شما برای شما سودی ندارند (چرا) که در آن روز میان شما به کلی جدایی افکنند و خدا به هر چه (از نیک و بد) کنید آگاه است .
«ممتحنه (60) آیه 3» .
- 102- هشت آیه سوره زلزله و برخی دیگر از آیات قرآن گویای این حقیقت است .
- 103- قرآن خصوصا در سوره های تکویر، واقعه ، مرسلات ، نباء، انفطار، حاقه ، معارج ، قارعه ، عبس ، انشقاق ، زلزله ، قیامت ، قمر، نازعات و آیات 48 تا 51 ابراهیم به صراحت هشدار می دهد که تغییرات بسیار شگرفی در کاینات و کیهانشان ها روی می دهد و قیامت کبری در پی حادثه فرو ریختگی و به هم خوردگی زمین و زمان پیش می آید.
- 104- رجوع شود به آیات مستند و متعدد قرآن کریم ، خاصه آیات سوره های قمر و عبس .
- 105- پرسش های شگفت گونه گوژپشت ، اشاره به مفاد آیاتی است که در قرآن در مورد مرگ و معاد و حادثه قیامت آمده است .
- 106- جمعیت در بیست و پنج سال آینده ، نزدیک به نود میلیون نفر در هر سال به تعدا مردم دنیا افزوده می شود. این رقم بالاترین میزان رشد سالانه جمعیت در طول تاریخ است . «روزنامه قدس ، 2 آبان 75» .
- 107- سازمان محیط زیست سازمان ملل اعلام کرد، آلودگی هوا، باران های اسیدی و کمبود آب آشامیدنی در بسیاری از بخش های جهان در حال افزایش است ... مدیر اجرایی این سازمان : این امر غیر قابل درک است که بگوییم جهان صنعتی دنیا را به عنوان چاه فاضلاب مورد مصرف قرار داده است ... دانشمندان تخمین می زنند بین 150 تا 200 گونه گیاهی و حیوانی در هر 24 ساعت منقرض می شوند... جنگل های جهان به میزان هشدار دهنده ای در حال نابودی است ...

- «روزنامه قدس ، 2 مهر 75» .
- 108- آیا در پیش نفوس خود تفکر نکردند (تا بدین حکمت پی برند) که خدا آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست ، همه را جز به حق (و برای حکمت و مصلحت) و (تا) به وقت و مدت معین نیافریده است .
- «روم (30) آیه 8» .
- 109- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سبب و وسیله ای قرار داد...
- «اصول کافی ، ج 1، ص 159» .
- 110- حسد، کارهای نیک را می خورد، چنان که آتش هیزم را می خورد.
- «نهج الفصاحه ، ش 1410» .
- 111- بقره (2) آیه 264.
- 112- آیا انسان گمان می کند که بیهوده و بی هدف رها می شود؟
- «قیامت (75) آیه 26» .
- 113- آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی ندارد و هدایت نیافته اند.
- «بقره (2) آیه 16» .
- 114- ما شما را عذاب نزدیکی بیم می دهیم . این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دست های خود فرستاده می بیند و کافر میگوید: ای کاش من خاک بودم !
- «نباء (78) آیه 40» .
- 115- جهنم کمینگاهی است بزرگ محل بازگشتی برای طغیانگران (که) قرن ها و مدت های طولانی در آن می مانند. و عذاب می کشند.
- «نباء (78) آیه 21 23» .
- 116- و هر که خدا و رسولش را نافرمانی کند، البته کیفر او آتش دوزخ است که در آن تا ابد مخلد خواهد بود.
- «جن (72) آیه 33» .

فهرست مطالب

2	از مرگ تا قیامت
3	پیشگفتار
15	بخش اول : جوانی به نام سید
15	مقدمه
16	1 - نمونه واری سید
18	2 - او در دام اعتیاد
22	3 - در سرایشی سقوط
23	4 - برخورد و قیحانه
25	5 - وقتی از خدا دور شد
28	بخش دوم : خواب سرنوشت
28	1 - روح سید در برزخ
30	2 - دیدار با گوژپشت
32	3 - آیه الكرسي ، وسیله ارتباط
34	4 - قهقه اشباح
36	5 - پیام گوژپشت
37	6 - وادی برهوت
39	7 - برزخ دوره انتظار
45	8 - تجسم اعمال
51	بخش سوم : کیفر رشوه خواری
51	1 - درد دل با همسر
54	2 - من کارمند بودم

- 3 - حق الزحمه يا رشوه 56
- 4 - آرزوهای دور و دراز 60
- بخش چهارم : قصه زن غیبت کننده و تمام 62
- 1 - منظره تاسف بار 62
- 2 - طوفان در برزخ 65
- 3 - خودخواهی یا عشق پاک 67
- 4 - آبروی مسلمان 70
- 5 - رسوای خاص و عام 72
- بخش پنجم : زشتی زنا 74
- بوی بد برزخ 74
- 2 - کشف چند نکته 76
- 3 - لذت ناپایدار 78
- 4 - خلاف منشور خلقت 80
- 5 - سنگر محکم 82
- 6 - تخفیف ناگهانی عذاب 84
- بخش ششم : کشف اسرار دیگر آن سوی مرگ 86
- رویارویی سید با عنصر مثالی خویش 86
- پاسخ اول : قبر یا جایگاه جسد 89
- پاسخ دوم : شادی و شکنجه برزخی از آن روح و بدن مثالی است 90
- پاسخ سوم : حقیقت یا شخصیت نهایی انسان در گرو اندیشه و عمل است 93
- پاسخ چهارم : دوره حیات انسان به کرم ابریشم شبیه است 95
- پاسخ پنجم : روح مسؤول اصلی است 98
- پاسخ ششم : خفتن نمونه مردن است 99
- پاسخ هفتم : تن مادی حجاب دانایی 103

- 105..... پاسخ هشتم : آتش عذاب فراگیر و برزخ قرنطینه قیامت
- 112..... پاسخ نهم : ارواح برزخی سه دسته اند
- 114..... پاسخ دهم : قدر حیات مجهول است
- 116..... بخش هفتم : اشباحی در لجن
- 116..... 1 - منظره رعب آور
- 118..... 2 - شیخ مورچه ای شکل
- 119..... 3 - تکبر در نمایشگاه خلقت
- 121..... 4 - تافته جدا بافته
- 124..... 5 - سوء استفاده از بیت المال
- 125..... 6 - نقش خانواده
- 126..... 7 - موکل عذاب
- 127..... 8 - اصحاب حدود
- 128..... 9 - سایر اشباح
- 129..... 10 - اعتراف و عبرت باعث تخفیف عذاب
- 130..... 11 - برزخ آن روی سکه حقایق
- 132..... 12 - ثبت گناه بر اوراق انوار
- 135..... بخش هشتم : قطع رابطه با خدا
- 135..... 1 - مسلمان آماری
- 137..... 2 - قلب صاف
- 140..... 3 - حرف دل بنده
- 142..... 4 - آثر بخشش
- 145..... بخش نهم : حاجی را می شناسم
- 145..... 1 - باور کردنی نیست
- 147..... 2 - همان سکه ها می سوزانند

- 3 - زیارت خانه خدا..... 149
- 4- بله ، کار از کار گذشته..... 150
- 5 - یک کیلو خرما عوض ثروت باد آورده..... 151
- 6 - توبه کارساز..... 152
- بخش دهم : بیراهه و کجراهه..... 155
- 1 - گناهانی در عداد کفر و شرک..... 155
- 3 - شیخ ناشناس آشنا درآمد..... 157
- 2 - شب جمعه و رحمت الهی..... 158
- 3 - شیخ ناشناس آشنا درآمد..... 160
- 4 - عزرائیل در چهره هیولا..... 165
- 5 - روح من و تشییع جنازه..... 169
- 6 - هر کس هر چه کشت همان درود..... 172
- 7 - سه عامل مهم سقوط..... 174
- 8 - نتیجه دوری از خدا..... 175
- 9 - روشنفکر مآبی مرا به کجراهه کشانید..... 178
- 10 - پاکدامنی ، یک روی سکه..... 179
- 11 - ارائه زیبایی..... 181
- 12 - رعایت قانونمندی و ایمنی..... 182
- بخش یازدهم : دیدار سوم..... 185
- 1 - مگر قرآن نخوانده ای ؟..... 185
- 2 - برزخ ، پیش پرده قیامت..... 186
- 3 - وقتی کاینات درهم می ریزد..... 188
- 4 - بن بست انفجار..... 191
- 5 - نشانه های وعده خدا..... 193

194	6 - ای کاش خاک بودم.....
198	بخش دوازدهم : پایان دیدار برزخ.....
198	1 - فرار از معرکه
199	2 - احساس شرم
200	3 - توبه کلید حل معما
201	4 - اولین گام با نماز
202	5 - صادق و نماز!
204	6 - بازگشت با شکوه
208	پی نوشت ها
221	فهرست مطالب